

Adab. Kabul
Vol.22, No.2, Sartan-Sumbulah 1353
(June-August 1974)

ادب

سال بیست و دوم
۱۳۵۳

Ketabton.com

مضامین و نویسندگان

نویسنده - مترجم	مضمون	صفحه
مدیر مسؤل	قدر دانی از دانشمندان	اول
پوهاند رحیم الهام	تاریخ روشهای دستورنویسی	۳
بناغلی سید داود الحسینی	رقص «شعر»	۳۷
بناغلی غلام علی آیین	علم، تحقیق علمی و ترقی ملی	۳۸
گزارنده: پوهنوال نگهت	بها رستان و شهرت آن	۴۹
پوهندوی محمد امین	تحقیق مقایسوی . . .	۵۵
پوهاند انصاری	اقسام و مدارس روانشناسی	۶۳
پوهندوی محمدحسن ضمیر	طرز اداره و لایات . . .	۷۶
پوهنوال محمد عظیم زائر	سیر انکشاف جامعه شناسی	۹۱
میرزا اسماعیل بینش	سخن خوب	۱۰۰
ملاطهر اشایی غنی	همدردی	۱۰۰
پوهنمل رسول رهین	بیلیوگرافی	۱۰۱
ع. اکبر شهرستانی	بیاد صدمین سال مستغنی	۱۰۶
	اندیشه های ترقیخواهانه	۱۱۲
پوهاند الهام	در اشعار مستغنی	
دکتور رهین	شایق جمال ...	۱۱۸
ع. ا. ش	طریق التحقیق	۱۲۱
اداره	خبرهای پوهنخی	۱۲۵
پوهنمل عبیدالله ایثار	ساز هستی «شعر»	۱۲۶

قسمت لاتین

Dr. Ravan Farhadi

Mr. M. Zarif T.

L'Amour dans...

1

generalite..... 13

ادب

نشریه سه ماهه پوهنشی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل

سال بیست و دوم شماره دوم سنه ۱۳۵۳

قدردانی از دانشمندان

از ستو آموزگار نخستین در کتاب (سیاست) خویش میگوید: «شناخت و نگهداشت حق بنیاد یک جامعه سیاسی است».

براستی در یک جامعه بیک پاداش و پادافراهِ وجود داشته باشد در واقع آنجا میزان و معیاری برای خوبی و بدی موجود میباشد. بر روی همین پایه و اساس است که دولت جمهوری ما برای این مسأله اهمیت سزاواری قائل است. به پیروی از آرزوهای قایم ملی ما که در بیانیه «خطاب به مردم» خویش فرمودند:

«دولت جمهوری برای امحای بیسوادی عمومی و ایجاد تحول فرهنگی در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و مترقی مبارزه خواهد نمود و نسل جوان را با تقوی و بار و حیة وطن پرستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد».

«دولت جمهوری برای بسط و توسعه مطبوعات و انتشارات دیموگراتیک به منظور بیداری مردم، کمک مؤثر خواهد کرد».

«دولت به منظور توسعه تحقیقات علمی و تار یخی اقدام لازم را مرعی خواهد داشت».

برای قدرشناسی از دانشمندان کشور تا کنون اقدامات مؤثر بعمل آمده و اینگونه تقدیر کردن ها برد و گونه صورت گرفته است:

۱- برای ترغیب و تشویق دانشمندان و نویسندگان آنار و تراجم شان از نوع طراز اول باشد نسبت گذشته صد درصد حق الزحمه بیشتر پرداخته میشود. میدانیم که تا مین عالمان و نویسندگان از انکاه رفاه مادی در پیشبرد سویه دانش و ارتقای کشور خیلی مؤثر است و این کار از اعمال بسیار پسندیده همه کسان است که در راه نشر علم توجه کافی مبذول داشته اند. شواهد تاریخی نشان میدهد که همه نویسندگان

در وطن ما بلکه در تمام گوشه های دنیا قدر دانی از دانشمندان و نویسندگان از اسباب مهم پیشرفت علم و ارتقاء مملکت بوده است. و چنانکه گفته اند: «وخاوی البطن ببطش بالفرار» از شکم گر سینه و ذهن مصروف بامور معاش مرکز اختراع و ابتکار پدید نمی آید.

بادرك همین نکته اقدامی به جهت آرا می دانشمندان و نویسندگان صورت گرفت. ۴- قدر دانی از گذشته گان:

دولت جمهوری برای هموطنان شان بلکه برای دنیای بشریت مفید و آفتاب بی بوده است، به برگزاری معارفی یاد بود پرداخته و بدینوسیله با ذکر خیر آنان در راه زندگانه نگه داشتن نام آن بزرگ مردان قدم های مفید برداشته است و این اقدام دولت از نکات مهمی گوناگون برای کشور سودمند است:

۱- احیای نام بزرگان مفاخر ملی ما که نباید در گوشه های گمنامی باقی میمانند، برای آینه گان از هر نگاه مفید است بدین معنی که سبب ترغیب و تشویق اخلاف بکار نیکو، و عطف توجه شان به علم و امور علمی میگردد.

۲- در برگزاری چنین محافل نه تنها مردم به نام آن بزرگان آشنا می شوند بلکه با آثار و افکارشان معرفت می یابند و نتیجه آن می شود که جوانان کشور از آثار مفید و خدمات اسلاف خود بی خبر نمانند و آگاه می شوند که درین پیشه هم شیر مردان کار آگاه و دانشمند زیاد بوده اند و هستند.

۳- کشور ما از نگاه ثقافت و دانش و مدنیت واقعی بدنیای دیگرشناسانده می شود و دیگران دانسته می شوند که اگر چه ما تا امروز از کاروان ترقیات و تکنالوژی عقب بودیم مگر از لحاظ سویه ذهن و طرز تفکر مقام در خورتند کر را احراز کرده بودیم در واقع در يك کشور ارتقای سویه ذهن و ادراک افراد آن از ارتقای سویه تکنالوژی فراتر است زیرا چون ذهن آماده و مستعد بود هر امر مرقیانه و مفید را بخوبی و آسانی میتوان پذیرفت و به حقایق و فواید آن یقین توان برد.

۴- این هم يك واقعیت است که هر قدر در يك کشور دانشمندان و نویسندگان و باسواد بیشتر باشد بهمان پیمان طرز تفکر افراد آن به حقایق نزدیک تر میگردد و امر مفید را زودتر از ناسودمند تشخیص کرده به سوی سودمند راغب و از ناسودمند روگردان میگرددند.

۵- آنچه در معرفی و برگزاری محافل یاد بود آن اسلاف دانشمندان و در خورتوجه است آن است که تا کنون بسیاری از علمای کشور ما را به دیگران منسوب کرده اند و اگر چه دانشمندان پیشه های دانشمندان از آن مناسباتان است با آنهم بذهن های کلشی و مرجع الی اصله، افتخار آنان به کشور ما باز میگردد. در آخر به امید آنکه مردم ازین باغ بری میرسد و نواز تر از نواز تری میرسد این اقدامات را در خورتوجه و استحضار میدانیم.

والسلام

شاه علی اکبر

پوها ندر حیم الهام

تاریخ روشهای دستور نویسی

در زبانی دری

-۳-

سیبویه

اسم این دانشمند را بدان جهت در اینجا عنوان قرار داده ایم که «کتاب مهم و ضخیمی از وی درست است و توقف و تفحص در آن تعریفات، مباحث و مطالبی را که تا زمان وی در دستور نویسی زبان عربی پدیدار شده بود، باروشی که در اینگونه تحقیقات بکار میرفت، روشن خواهد کرد.

باید دانست که سیبویه از اهل فارس بوده در شیراز متولد گردیده است. ناسخ را بعضی عمرو ابن قنبر و بعضی دیگر عمرو بن عثمان بن قنبر و کنیتش را ابوشروا ابوالحسین نوشته اند. تاریخ تولدش را نیافتیم. وفاتش به قول محمد ابوالفضل ابراهیم در حواشی مراتب النحویین (۱) از ابوطیب عبدالواحد بن علی اللغوی (متوفی ۵۳۵ هـ) به سال ۱۶۱ و به قول دا کتر ذبیح الله صفادری «تاریخ ادبیات ایران» (۲) به سال ۱۸۳ و به قول دکتورشوقی در کتاب المدارس النحویه به سال ۱۸۰ اتفاق افتاده که مرجح است (۳). شرح حالش را چنانکه شوقی فهرست کرده است در اکثر کتب تراجم میتوان یافت. همو شرح نسبتاً مفصلی از احوالش آورده است، که بسیار جالب و آموزنده است و مطالب عمده آن را در اینجا بر میگزینیم (۴). سیبویه تحصیلات ابتدایی را در مولد خود شیراز به پایان رسانید و هنوز جوان بود که به جهت آگاهی یافتن بر علوم دینی به بصره شتافت و به حلقه های فقهاء و محدثین از آن جمله به محضر محدث مشهور حماد بن سلمه ابن دینار پیوست. در آنجا گاهی در ایراد احادیث نبوی دچار لغت میشد از آنرو تصمیم گرفت تا به غرض تقویت زبان عربی و آگاهی بیشتر به شؤون لغت و نحو به

۱ - ص ۶۵ . ۲ - ص ۵۹ .

۳ - دا کتر خانلری در ترجمه مخارج الحروف ابن سینا از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص

۹۹، تاریخ وفات سیبویه را ۱۷۷ میداند. و علی اصغر حکمت آنرا به (امام نحو و ادب) یعنی

۱۹۳ منظوم ساخته است (مجله یغما شماره ۳۱۱ سال ۲۷)

۴ - ص ۵۷-۵۹ .

جرگه های نحویان و لغویان داخل شود و به عیسی بن عمر و اخفش بزرگ و یونس ابن حبیب و علی الخصوص به خلیل بن احمد پیوست و از همین استاد همه معلوماتی را که در صرف و نحو داشت به هر دو طریق استملاء و بدون کسب کرد. وی درین راه ازدو روش استفاضه میکرد: از روش استملای معمول و عادی و از روش سؤال و استفسار. از زبان عربی هر آنچه را که می شنید و هر جوابی را که می یافت و هر رایبی را که سمع میکرد همه را مینوشت و حفظ میکرد و بدین صورت تمام آراء و نظریات خلیل را در باب صرف و نحو یاد گرفت.

سیبویه علاوه بر این به طلب لغت و سماع از عرب به بادیه میرفت و با مردم محشور میشد و حتی مثل استاد خود خلیل به بوادی نجد و حجاز نیز سفر کرد.

پس از وفات خلیل بن احمد، مدتی به شاگردان خویش از جمله اخفش الاوسط و قطرب تد ریس کرد و در عین حال به تصنیف (الکتاب) پرداخت. سپس به بغداد رفت و با کسائی مقری کوفه و استاد امین بن هارون الرشید و یحیی برمکی بلخی و هارون الرشید دیدار کرد. در آنجا بر یکی از موضوعات نحوی با کسائی نحوی معروف بحث کرد و بر وی غالب شد و یحیی برمکی و زیر بلخی را نشاند و دانش پرور هارون ده هزار درهم به وی صله داد. ولی اقامت در بغداد بزودی خاطرش را گرفت و به سوی وطن خود شتافت و در شیراز با همدان باس او به سال ۱۸ هجری چشم از جهان پوشید و اترسهم و درشت تر را از خود بیا دگار گذاشت.

الکتاب سیبویه که مردم آن را «قرآن النحو» خوانند، اولین اثر بزرگ و جامع در نحو عربی است. همیشه منظور فصحاء و بلغاء و ادبا و امیران و وزیران و فرمانروایان بوده است و بزرگان آن را بحیث شریف ترین هدیه بی به یکدیگر اهدا میکردند.

این اثر به این عبارت آغاز میشود: «فالکلم اسم و فعل و حرف جاء معنی لیس با اسم و لافعل» که از جهت تقسیم کلام ارسطو را و از جهت دیگر تقسیم کلام منسوب به علی (ک) بن ابی طالب را بخاطر خواننده می آورد، ولی فرقی که با آنها دارد این است که اصطلاحات اسم و فعل را تعریف نمیکند. اگر چنین پنداشته شود که گویا عربها اصول و روش تحقیقات نحوی را از سریانیها، که پیرو اصول یونانیها بودند، اقتباس کرده باشند بسا چیزهایی دیگر را با تفحص و تأمل در خود زبان ابداع و اختراع کرده اند. سیبویه در باب مجاری او آخر کلمه عربی چهار نوع اعراب را به نامهای: نصب، جر، رفع، جزم و سه حرکت فتح، کسر، ضم و حالات دیگر حرف را که عبارت از سکون باشد بر شش شمارد که چنین حرکات و سمیذات در زبان یونانی وجود نداشته و بنابراین آن هم وضع اصطلاحات و هم تشابه دقیق این سمیذات از ابداع است سهم وی به شمار میرود. یونانیان، مثلاً ارسطو، هر قسم جمله را تنها به دور کن مسند الیه و مسند تقسیم میکردند. ولی سیبویه در پهلوی جملات فعلیه عربی، جمله اسمیه این زبان را که

فعل در آن مذکور نیست شرح و اجزای آنرا به مبتدا و خبر تجزیه نمود. تفکیک بین این دو نوع جمله و وضع اصطلاحات مبتدا و خبر نیز از جمله ابتکارات دستور نویسی عربی است. وقتی کتاب سیبویه به دقت مطالعه شود دیده میشود که وی در ایراد امثله از اشعار فصیحای عرب و گفتار عوام هر دو شا هد میآورد و در سوار دیکه زبان شعر با زبان نثر اختلافاتی دارد آن اختلافات را توضیح می کند. همچنان در ایراد شواهد به آنچه یک طایفه یا محل اکتفا نمی کنند و برای توضیح مطلب خویش از لهجات و محالات مختلف عرب مثال میآورد، در حالیکه دستور نویسندگان اروپایی تنها زبان نویسندگان و شاعران بزرگ را معیاری میدانستند و تنها از همین آثار شواهد میآوردند و زبان عوام را غیر معیاری میدانستند. در این مورد روش و نظر سیبویه و دیگر نحاة عصر وی در جهت کامل آخذ نظر اروپاییان قرار دارد. زیرا سیبویه و استادان و شاگردانش برای آشنایی بهتر بزبان عرب و وقوف کامل بر آن به بوادی سفر میکردند و غالباً زبان اهل بوادی را نظریه زبان مردم شهرها که در آنها هر گروه مردم از عجمیان و مستعربان و عربها آمیزش یافته و در زبانشان نیز اختلافها و اختلاطها پیدا رگشته بود اسیلاتر و ثقه تر میدانستند و اروپاییان زبان عوام و مردمان روستاها را مختل و منجسط میشمردند و تنها زبان نصوص معتبر دینی و ادبی خود را معیاری و قابل تقلید می پنداشتند. به اینصورت مشاهده میشود که سیبویه در تحقیق خویش از سماع و تعلیل و قیاس، هر سه روش، و در هر مورد که هر یک از این روشها وارد و لازم باشد استفاده کرده است. در حالیکه یونانیان در اینگونه تحقیقات تنها از روش قیاس استفاده میکردند. همچنان سیبویه کوشیده است تا هرگونه مسموعات خود را از اهل زبان تحلیل و تشریح کند و صحت و سقم عبارت، جملات و تلفظ مجاری او را در کلمات را به معیار آنچه که خود «صورت شایع» نامیده، بسنجد. وی با تشخیص چنین محک، درستی و نادرستی گفتار عرب را به درجاتی از قبیل «صورت شایع و ضعیف و شاذ و قبیح و غلط» شرح میکند. و از مسموعات خود و نصوص موجود در نظم و نثر شاهی آورد.

از مباحث کتاب بحیث مجموع ثابت میشود که نحاة عرب در این عصر از تمام «مرتبته» های ساختمان زبان آگهی داشتند و سیبویه دو «مرتبته» را که طبق نظریات زبا نشناسان معاصر از ساختمان واحدهای صوتی (phonemics) تعدیل واحدهای صوتی در ساختمانهای واحدهای لفظی (morphophonemics)، یا علم الصرف (morphemics) و ساختمان واحد های نحوی (Syntax) تقسیم میشود به تفصیل و اشباع شرح کرده است. ولی به شرح علم واحدهای لفظی (صرف) بصورت مستقل نپرداخته است.

شرح واحدهای صوتی عربی :

این موضوع که سیبویه آنرا در باب « هذا باب الادغام » و با شرح « هذا باب عدد الحروف العربیه و مخارجها و مهموسها و مجهورها (۱) واحوال مجهورها و مهموسها و اختلافاها » تشریح کرده است خیلی جالب و شایسته فحص و نقد است. سیبویه تعداد حروف عربی را بیست و نه و استادش خلیل بیست و هشت میدانند. و ترتیب فهرست هر دو نیز باهم اختلاف دارد، بدین نهج :

خلیل : - ع ح ه خ غ ق ك ج ش ض ص س

سیبویه : - ه ا ه ع ح غ خ ك ق ض ج ش

خلیل : ز ط د ت ظ ذ ث ر ل ن ف ب

سیبویه : - ی ل ر ن ط د ت ص ز س ظ ذ

خلیل : م ی و ا

سیبویه : ث ف ب م و

از این مقایسه استنباط میتوان کرد که خلیل همزها را از حروف اصلی نمیداند ولی سیبویه میداند و دیگر اینکه سیبویه حروف را بر ترتیب مراحل مخارج آنها فهرست نکرده است. سیبویه در پایان فهرست آنچه که حروف اصلی داند، هفت حرف دیگر را بر مجموع حروف اصلی میافزاید و در حالیکه این هفت حرف را حروف فرعی میخواند و تلفظ آنها را در قرائت قرآن و خواندن اشعار مستحسن میداند، آنها را بدینگونه شرح میکند : نون خفیفه، همزه بین البین، الفی که اماله شدید دارد، شینی که مانند جیم است، ضادی که به زای تبدیل میشود، و الف تفعیم. سپس باز هفت حرف دیگر را که تلفظ آنها را در گفتار و قرائت قرآن و اشعار غیر مستحسن و در لغات عرب غیر مرضی میداند بدینصورت بیان میکند و تعداد حروف عرب را به چهل و دو میرساند : کافی که بین جیم و کاف گفته میشود، و جیمی که مانند کاف است، و جیمی که مانند شین است، و ضاد ضعیف، صادی که مانند سین است، و طائی که مانند تاء است و طائی که مثل ثا گفته شود، و بائی که چون فا گفته شود. سپس افزاید که مخارج این حروف را جز با شما فیه بیان نتوان کرد. نگارنده چنان میپندارد که مراد سیبویه از هفت حرف مستحسن زاید تغییر تلفظ اصوات به هنگام قرائت قرآن است که به قواعد تجوید مربوط است ولی مقصود وی از هفت حرف زاید غیر مستحسن قسمی تلفظ غیر معیاری بعضی از لهجهها و قسمی تلفظ بالحن متعربان است چنانکه غالب عجمیان اکنون نیز «ض» را چون «ز» و «ط» را مانند «ت» تلفظ کنند و «ص» هر دو را مانند «س» گویند گو یا

با این شرح دقیق سیبویه به تصویرجاسمی از ساختمان صوتی زبان عرب را بحیث مجموع و با بد یلهای عجمی و لهجوی و زواید قبیلوی و لهجوی تجسم میدهد و اصالت حروف بیست و هشتگانه عربی را در عین حال به مراتب تأیید میکند، در حالیکه یونانیان، و روسیان و حتی زبانشنا سان قرون وسطی و دوره رنسانس اروپا از اینگونه تحقیقات را در باره اصوات زبان معین انجام ندادند. چنانچه دستوری که حاوی بیان قوا عدصوتی و صرفی و نحوی لهجه های گوناگون یک زبان باشد در روزگار ما به نام «دستور جاسع» یاد میشود و چنین دستور برای هیچ زبان بزرگی که سخنگویان آن متفرق المحل و از نظر تعداد به اندازه عربی زبانان روزگار سیبویه باشد، نوشته نشده است. در اروپا فونولوژی (تحقیق ساختمان اصوات زبان) در اوایل قرن بیستم صبغه علمی گرفت و اصول مشخصه تشریح اصوات رایج و معمول گردید، حال آنکه سیبویه در قرن نهم میلادی به تشریح علمی ساختمان اصوات زبان عرب توفیق حاصل نمود و بنابراین به نزد اساطیر از پانینی و دستور نویسندگان هند گندهار ای آریانا (افغانستان قدیم) احیا کننده این علم بشمار میرود. و از هموست که قوانین دقیق تأثیرات متقابل اصوات زبان در ساختمانهای لغوی، صرفی و نحوی زبان عربی از اظهار و اقسام و اخفا و تمدید و اشمام و امثالها بصورت بدون دسترس آیندگان وی رسیده است. (۱)

باید دانست که سیبویه در تحقیقات فونولوژیک زبان عربی تنها از اصوات کانسونانت بحث میکند و اصوات واول آن زبان را شرح نمیکند، زیرا در نظر دستور نویسندگان عربی اصوات واول از قبیل فتح و کسرو و ضم از جمله حرکات بوده شامل اصوات اساسی زبان نبودند و بنابراین حتی در رسم الخط عربی نیز حروف مستقل ندا و بشکل اعراب و علائم فرعی گاهی بر سر و زیر حروف کانسونانت نوشته میشوند، ولی اصوات کانسونانت را بدو دسته مهم به نامهای حروف صحیح و حروف علت تقسیم نموده حروف «وای» را حروف علت و باقی را حروف صحیح نامیدند که بزعم مادر زبان عرب حروف علت، به شمول همزه، اصوات شبه واول (گاهی واول و گاهی کانسونانت) اند. متأسفانه این سنت همچنانکه در دستور

۱ - هر چند دانشمندان دیگر همین دوره از قبیل خلف بن هشام و ابن سعدان و ابن سجاد و ابو حاتم سجستانی و ابن قتیبه و ابن الطیب و فضل بن شاذان و ابو عمرو بن العلاء نیز در سباحت فونولوژی تا حدی مشغول گردیده و هر یک کتابی در علم قرائت قرآن پرداخته است ولی بحث سیبویه در این زمینه از نظر تلفظ گوینده گان لهجات مختلف از نظم و ثروایات قرآنی اهمیت خاص دارد.

نویسی عربی تاریخ نگار ما پایدار مانده است در دستور نویسی زبان دری نیز سرایت کرده و رسم مستمر دستورنو یسان گردیده است.

چنانکه دیدیم دستورنویسی در عرب و اسلام اساساً در بصره نشأت کرده است و ما نام چند تن از نجاه این مرکز علمی را یاد کرده برسیبویه اندکی توقف و قسمت های عمده روش دستورنویسی او را با استفاده از متن کتاب شرح کردیم. البته نقد دقیق، مفصل و کامل کتاب و شرح نوآوریهای سیبویه در دستورنویسی از حوصله رساله ما خارج است ولی از آنجا که این دانشمند صاحب نخستین کتاب کامل در این علم است و اسلاف وی خواهی نخواهی از شیوه تحقیق او متأثر شده اند اجمالی از بیان رؤوس مطالب او بشکل خیلی ناقص بسنده کردیم.

در زمانیکه نحویان معروفی، همچون ابو عمرو بن العلاء و خلیل بن احمد و سیبویه و اخفش و الزجاج و دیگران، در بصره به تدریس و تحقیق و تألیف مشغول بودند در کوفه نیز دانشمندی ما نند ابو مسلم معاذ بن مسلم الهراء (متوفی ۱۸۷) علم صرف عربی را از نو جدا کرد و واضح این علم شناخته شد و نجاه دیگری چون ابو جعفر محمد بن الحسن الرواسی و شاگرد او علی بن حمزه کسائی خراسانی (متوفی ۱۹۸) معلم و مربی فرزندان خلیفه هارون الرشید و یحیی بن زبید بن عبدالله فراء دیلمی (۱۳۴-۲۰۷) معلم فرزندان مأمون الرشید به تدریس و تحقیق و تألیف در علم نحوی پر داختمند.

دانشمندان مدرسه کوفه هر چند از اختلاف و تلاسید نجاه بصره مستند در بسا موارد از مسایل نحو با اسلاف خود اختلاف داشتند و چنانکه در ترجمه حال سیبویه از جدال او با کسائی متذکر شدیم به مناقشه و مباحثه می پرداختند. ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد انباری کتاب ضخیمی پرداخته و در آن مسایل متنازع فیها بین نجاه بصره و کوفه را که بالغ بر یکصد و بیست و یک مسأله میشود به تفصیل شرح کرده است. (۱).

گمان ما این است که این اختلافات از لحاظ اصولی که متکی بر نظر خاص راجع به زبان یا روش تحقیق زبان باشد نیست بلکه بیشتر از ناحیه اختلاف سبک و لهجه های باشند گان مردم حوزه علمی بصره و کوفه و شیوه گفتار مردمانیکه نجاه این دو مدرسه گفتارشان را سمع میکردند نشأت کرده است. آنچه نزد ما اهمیت دارد اختلاف این دو مدرسه در موضوع مصطلحات علم نحو و سهمگیری کوفیان در افزودن به این مصطلحات است. زیرا متعلمان زبان شناسی در کشور ما

(۱) المدارس النحویة، دوكتور شوقي، ص ۱۰۰، والانصاف عبدالرحمن بن محمد بن عبیدالله بن ابی سعید الانباری، مطبعة حجازی قاهرة، ۱۹۰۳ م که ۶۱ مسأله را در جزء اول و ۶۰ مسأله دیگر در جزء دوم شرح کرده است.

ودانشمندانی که این علم را در کشورهای غربی فرا گرفته اند، یا فرامیگیرند، از انتقال مفاهیم و مصطلحات معاصر عربی به زبانهای ما عاجز میمانند و چه جای است که توجهی به متون علمی اسلاف خود از مدنیت مشرق زمین ندارند. من قصد ندارم در اینجا تمام اصطلاحات زبانشناسی را از نصوص زبانشناسی عربی استخراج و فهرست کنم بلکه میکوشم برخی از اصطلاحات مهم را از کتاب سیبویه برگزینم و سپس برخی از مصطلحات نجاه کوفه را بران بیفزایم.

در کتاب این اصطلاحات بکثرت بکار رفته است :

کلمه، اسم، فعل، حرف، مجاز، نصب، جر، رفع، جزم، فتح، کسر، ضم، وقف، لفظ، ضرب، اعراب، حروف الاعراب، تنوین، معرفه، نکره، مبنی، معرب، منصوب، مجرور، مرفوع، مجزوم، مفتوح، مکسور، مضموم، معروف، مفرد، جمع، تشبیه، مذکر، مؤنث، اضمار، علامه، مضارعت، بدل، شدت، خفت، منصرف، صرف، نحو، مسند، مسند الیه، مبتدا، خبر، معنی، اعراض، معتل، سهموز، لازم، متعدی، مصدر، صفت، فاعل، مفعول، احداث، قصر، تکلم، مخاطب، غایب، اسم فاعل، اسم مفعول، استفهام، امر، نهی، ابدال، صفت شبيهه، ایجاز، اختصار، ظرف، تأکید، مضاف، معطوف، اظهار، ترک، سنادهی، نداء، ندبه، مندوب، حرکت، نفی، وصف منقی، استثناء، عامل، مضمهر، اخوات، صله، موصول، شرط، جزاء، اسم الفعل، اسم المبهم، ظرف المبهم، نسبت، اضافه، تصغیر، ترخیم، حرف ثقیل، حرف خفیف، جمع الجمع، الحاق، اشتقاق، سکون، حذف، اشباع، الحرف الزائد، قلب، تضعیف، مخرج، مهموس، مجهور، طباق، ازاله، اقصی، غنه، الحرف الشدید، الحرف المنفصل، الحرف المتحرك، الحرف الساکن، محذوف، مطول، مدغم، الحرف المعجم، الحرف المتقارب، حروف الفم، حروف اللسان، حروف الطرفین، تلخیص الحرف، همس، رخاوه، حرف الحلق . . . و از همین قبیل صدها اصطلاح دیگر در کتاب موجود است که اکثر آنها مطابقت تمام با اصطلاحات یونانی و لاتین که در زبانشناسی غرب معمول شده است، دارند. اما نجاه کوفه بر امثال این اصطلاحات تعداد دیگری افزودند که قسمتی از آنها را دکتور شوقی در المدارس النحویه جمع و مفاهیم و تعریفات آنها را از آثار نجاه کوفه فراهم کرده است (صص ۱۶۵-۱۷۱) و ما آن اصطلاحات را بدون ذکر تعریفات و امثله آنها بغرض مقایسه با اصطلاحاتی که کوفیان بکار میبرد هاند، و نیز بغرض استفاذه خوانندگان، اقتباس میکنیم:

الخلاف (عامل معنوی نصب)، التقریب، الفعل الدائم (برای اسم فاعل)، المکنی والکنایه (برای ضمیر)، مفعول (برای مفعول به)، اشباه مفاعیل (برای مفعول فیه، مفعول مطلق، مفعول لاجله) الصفت والمحل (برای ظرف) الترجمه (برای بدل)، تفسیر (برای تمیز)، لا التبرئه (برای لاء النافیه) نعمت (برای صفت)، عطف النسق (برای عطف بالحروف)، حروف الجحد (برای حروف النفی)، حروف

الصله والحشو (برای حروف الزوائد)، مایجری (برای مصروف)، مالا یجری (برای ممنوع) و غیره. از جمله نحاة بصره در باب سیبویه و اثر بزرگ او الکتاب اندکی سخن گفتیم در اینجا از جمله نحاة کوفه بر کسائی توقف نموده بذکر ترجمه حال و بخششی از نظر اتش در باب دستور زبان عربی بحث میکنیم.

کسائی

ابوالحسن علی بن حمزه کسائی اصلاً از سرخراسان است. او در سال ۱۱۹ در کوفه متولد گردیده، از واضعین نحو در کوفه و افضل و اقدم آنهاست. از قراء معروف کوفه سلیمان بن ارقم و ابو بکر شعبه بن عیاش و سفیان بن عیینه استفاده نموده و به جرگه تلامیذ حمزه بن حبیب الزیات (متوفی ۱۵۶) در آمد و در قرائت به حدیقت رسیده بود. وی نیز مانند سایر نحاة زمان خویش از برای سمع گفتار مردمان و ورود کامل به زبان عرب به بادیه رفت. سرانجام از کوفه به بصره شتافت و مجالس عمرو بن العلاء و یونس بن حبیب و دیگر نحاة بصره را دریافت و نزد خلیل بن احمد شاگرد شد و برای سمع لغت مردم آن حوزه به بوادی نجد و حجاز رفت و با اندوخته های علمی فراوان و صحایف مدونه در بابت زبان آن دیار به کوفه بازگشت، به تدریس قرآن پرداخت تا اینکه صیت شهرتش به سمع المهدی رسید و برای تعالیم فرزند خود هارون بدار الخلافتش فراخواند. چون هارون بخلافت رسید تعلیم فرزندان خود امین و سامون را به وی سپرد. در آغاز قرآن را به قرائت استاد خود حمزه تدریس میکرد. تا اینکه خود صاحب مکتب شد. قرآن را در محلی مرتفع تلاوت میکرد و مردم در اطرافش قرآن را به قرائت وی مینوشتند و علامه گذاری میکردند و آغاز و انجام آیات را نشانه میگذاشتند. کسائی آثار زیادی نوشته است و از آن جمله است «مختصر النحو» و «الحدود فی النحو» و کتابی در باب اغلاط عامه بنام «ما تلحن فیه العوام» که این کتاب آخر به طبع رسیده است. کسائی در سال ۱۸۹ با هارون الرشید عزیمت سفر خراسان کرد و در راه در حوالی ری بیمار شد و وفات یافت. چون در همان وقت و همانجا فقیه معروف محمد بن حسن شیبانی هم وفات یافت رشید اندوهناک گشت و گفت «فقه و نحو را در ری دفن کردیم» نگارنده متأسفانه از آثار کسائی در نحو چیزی به دسترس نداشت تا آرای او را در باب دستور عربی بازگوید و روش او را با مراجعه به نصوص خود او شرح کند. ابوطیب عبدالواحد بن علی اللغوی (متوفی ۳۵۱) در مراتب النحو بین (۱)

اورا بحیث « عالم و امام اهل کوفه » می ستایند و گویند که علم کوفیان و روایت آنان همه بوی باز میگردد. همو از ابو حاتم سجستانی (متوفی ۲۵۴ یا ۲۴۸) روایت میکنند که گفته است کسائی پیشوا و اعلم کوفیان در زبان عربی و قرائت قرآن بود. (۱) کسائی را عقیده بر این بود که « نحو قیاس است » و در این باب گفته است :

انما النحو قیاس یتبع وبه فی کل امر ینتفع (۲)

کسائی در بسا موارد از تلاوت قرآن و قواعد نحوی بانحاء بصره، از جمله سیبویه و خلیل بن احمد خلاف کرده است. و احمد شوقی قسمتی را در مدارس النحویه ذکر کرده است. سیبویه در استخراج قواعد نحوی در استشهاد از شعر محتاط بود و گاهی استعمال جمله های شعری را خاص شعر دانسته و بر ادآن را در نثر جایز نه می شمرد، چنانچه در کتاب در باب « هذا باب ما یحتمل الشعر ا علم انه یجوز فی الشعر مالا یجوز فی الکلام » (۳) با ایراد مسئله گوناگون از اشعار، مقصود خود را شرح میکند و اختلال زبان شعر را ضرورت شعری میدانند ولی کسائی در این امر با وی مخالف است. اختلاف سهم بین سیبویه و کسائی در این است که سیبویه در کلام به « صور شایع » استناد نموده، کلیه های نحوی را با استشهاد از آنچه مردم می گفتند، به اصول استقراء، وضع و تفسیر میکرد، ولی کسائی در تحقیقات خویش بیشتر از روش قیاس استفاده میکرد و بدین اساس هر گاه متاورات و اشعاری را می یافت، که هر چند در محاوره مردم وجود می داشت یاد ر شعر بر حسب ضرورت شعری ایراد میشد، آنها را خلاف قیاس و غلط میدانست.

اختلافات اساسی نحاة بصره و کوفه

در شرح اختلافات اساسی نحاة بصره و کوفه کتبی پرداخته شده است که از آن جمله قبلاً کتاب ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد انباری را نام گرفته ایم. محمد شوقی متذکر میگردد که بصریان با کوفیان از لحاظ اصول در چهار مسأله خلاف داشتند (۴) مسأله اول این بود که بصریان بین القاب اعراب و بنا فرقی نمی گذاشتند، در حالی که علمای کوفه به تفریق آنها قایل بودند. مسأله دوم این بود که نحاة کوفه معتقد بودند که مصدر از فعل مشتق میگردد، مگر دستور نوپسان بصره مصدر

(۱) ۱ یضاً ص ۷۵ .

(۲) مدارس النحویه، ص ۱۷۶ .

(۳) الکتاب، مطبعه امیریه، ۱۳۱۶ هـ، جلد اول، ص ۸ .

(۴) - مدارس النحویه، ص ۱۹۶ .

را اصل و فعل را مشتق از آن میدانستند و هر کدام از جانبین در اثبات عقیده خود و در نظر جانب مقابل دلائل ظریف و لطیف میآوردند.

ذکر این مطلب در اینجا در نزد ما اهمیت خاص دارد زیرا دستور نویسندگان زبان دری بدون اینکه در ساختمان زبان خود غور و دقت کنند علی الاکثر از روش مدرسه بصره پیروی نموده و افعال زبان دری را به غلط از مصدر مشتق دانسته اند در حالیکه در مورد زبان دری نظر پیروان مدرسه کوفه صادق بوده، در این زبان مصادر از افعال مشتق میشوند و مادر سجل آن به تفصیل مطلب خواهیم پرداخت. اختلاف اسامی سوم بر سر مسأله اعراب افعال بود بدین معنی که سیوییه و بصریان اعراب را در اسماء اصل و در افعال فرع میدانستند اما کوفیان اعراب را در اسماء و افعال هر دو اصل میدانستند. موضوع چهارم که بر سر آن اختلاف داشتند عبارت از اقسام فعل است. دانشمندان بصره فعل را به اقسام معروف ماضی و مضارع و امر تقسیم میکردند و امر تقسیم میکردند و اما دانشمندان کوفه فعل را به ماضی و مضارع و دائم تقسیم میکردند. و مرادشان از دائم فعل امر نبود، بلکه اسم فاعل بود، و فعل امر را مضارع مجزوم به لام امر میدانستند. دستور نویسندگان زبان دری نیز فعل امر را در این زبان از فعل مضارع مشتق میدانند که درست نیست و مادر جای آن ذکر خواهیم کرد.

مدارس دیگر

در سباحت پیش گفتیم که علم نحو در بصره ایجاد گردید و سپس در کوفه توسعه و کمال یافت. در هر دو مدرسه نحاة بزرگی ظهور کردند و آثار متعدد پی نوشتند، حتی اختلاف کتب اسلاف خود را شرح و تنقیح نمودند و ما از هر مدرسه در باب یک تن از بزرگان آنان بحث کردیم و سپس اختلاف آرای نحاة بصره و کوفه را به اجمال یاد کردیم ولی باید دانست که در عین حال مدارس دیگر نحوی نیز وجود داشت که از آن جمله یکی مدرسه بغداد و دیگر مدرسه اندلس است.

از آنجا که بغداد در آن روزگار دارالخلافه اسلامی بود غافل از دستور نویسندگان از بصره و کوفه باری به آنجا میرفتند و حتی خلق غالباً اعظام نحاة و قراء این دو مدرسه را جهت تدریس فرزندان خود به بغداد فرامیخواندند. اختلاط و استزاج آرای بصریان و کوفیان در مرکز خلافت اسلامی باعث

ایجاد مدرسه سومین گردید که از ترکیب آراء و نظریات پیروان هر دو مدرسه تشکیل شده بود. نحاة بغداد، از آن جمله ابن کیسان که اقدم همه به شمار میرود، نظریات مورد پسند خود را از هر دو مکتب برگزید و مکتب استزاجی بغداد را ایجاد کرد که ذکر رؤوس مطالب وی در روشن ساختن روش دستور نویسندگان زبان دری لازم به نظر میرسد.

ابن کیسان

ابوالحسن محمد بن احمد بن کیسان (متوفی به سال ۲۹۹ هـ) (۱) مؤلف چندین کتاب به عنوان اختلاف البصریین و الکوفیین، الکافی فی النحو، التصاریف و المختار فی علل النحو (در سه جلد) است. که بحیث اول و اقدم ائمه نحو مدرسه بغداد شناخته شده است. در آغاز از پیروان مدرسه بصره بود ولی سرانجام تعصب را یک سو گذاشت و هر چه را که از آراء مدرسه بصره مدرسه کوفه پسندید مزج کرد و ابداعات خویش را بران بیفزود و روش استزاجی تازه‌یی به وجود آورد. وی از نخستین مؤلفان عرب است که در تعریف بعضی از اصطلاحات دستوری به شیوه ارباب منطق رفته و مثلاً اسم را چنین تعریف نموده است: (اسم صوتیست موضوع، دلالت کننده به اتفاق، بر معنای غیر مقرون به زمان) (۲) این تعریف با تغییری اندک توسط دستور دانان زبان دری اقتباس و رایج گردیده است و مادر جای آن در این باب بحث خواهیم کرد.

علم مخارج الحروف ابوعلی سینای بلخی

حجة الحق، شیخ رئیس، شرف الملك، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا یکی از بزرگترین مفاخر افغانستان و جهان است (۳۷۰-۴۲۸). این دانشمند و فیلسوف عالمقدار بلخی با وصف اشتغال به علوم طب و ریاضی و فلسفه و دانشهای دیگر به بحث در باب مخارج حروف عربی نیز پرداخته و رساله‌یی بنام «مخارج الحروف» یا «اسباب حدوث الحروف» نوشته است که در فونولوژی عربی از لحاظ روش علمی و دقت در تشریح و تصنیف اصوات زبان عربی از لحاظ قدمت زمانی شاهکار بی نظیری بشمار میرود. (۳)

ابوعلی سینا در این رساله نخست از «سبب پدید آمدن آواز» بحث میکند و گمان دارد که «سبب قریب آواز موج زدن ناگهانی هواست به تندی و نیر و به هر سبب که باشد» سپس در بخش دوم از «سبب پدید آمدن» اصوات زبان سخن میگوید و معتقد است که «تموج از جهت وابستگی و پیوستگی یا شکافتگی و پراگندگی اجزای آن زیری و بمی پدید میآورد. دو صفت نخستین موجب زیری است و دو صفت دومی مایه بمی» این دانشمند پس از ابراد این مقدمه گوید: «سوج از جهت هیئت‌ها بی که در گذر گاه خود از محبسها و سخر جها می پذیرد حرف را بوجود می آورد. و سرانجام

(۱) مراتب النحویین، ص ۸۷ ج ۲ و المدارس النحویه، ص ۲۳۸.

(۲) المدارس النحویه، ص ۱۴۹.

(۳) این رساله راداکتر پرویز نائل خانلری از دو نسخه متفاوت که بدست آمده از متن عربی

به دری برگردانده و با مقابله و تصحیح وی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده است، ۱۳۳۸

حرف را بدینگونه تعریف میکند « پس حرف هیئتی است که به آواز عارض میگردد و بدان از آواز دیگر که در زیری و بمی بدان مانند است باز شناخته میشود و این تفاوت در شنوده شدن است. » این سینا سپس بطور کلی حرفها را بدو نوع « مفرد » و « مرکب » تقسیم می نماید. وی پدید آمدن حروف مفرده را « از حبس تام آواز - یا هوای موجب آواز - ورها کردن ناگهانی آن » میداند، ولی حروف مرکب را حاصل از حبسهایی میداند که « تام نیستند بلکه هوا پیاپی رها کرده میشود » و مطابق به این شرح حروف با، تا، جیم، دال، ضاد، طاء، قاف، کاف، لام، میم و نون را حرفهای مفرد و باقی تمام حرفهای عربی را مرکب میداند. در بخش سوم شرح جاسعی از حنجره و زبان می آورد که منبع یونانی دارد ز بر بعضی اصطلاحات را که یونانیان برای اعضای گفتار از قبیل (Thureos) یکی از غضروفهای حنجره بکار می برده اند با تعریف بصورت « ترسی » آورده است. (۱)

یونانیان در دستورهای خویش به توصیف صوت و تشریح اعضای نطق توجهی نداشته اند بنابراین میتوان گفت که ماخذ این سینا در این قسمت کتب دستور زبان یونانی نیست و شاید از سباحث طبی یا اصطلاحات زیست شناسی استفاده کرده باشد. بعضی را چون دکتور خانلری (۲) عقیده بر این است که گو یا این سینا در این بخش از رساله خویش به آثار دستورنو یسان زبان سنسکریت نظر داشته است ولی گمان ما این است که چون شیخ زبان سنسکریت نمیدانست از دستورنو یسان مکتب کند هارانیز متأثر نگردیده، ولی چون طبیب و زیست شناس بوده و در طب و زیست شناسی از اصول یونانیان پیروی میکرد تنها اصطلاحات زیست شناسی را از منابع یونانی گرفته و در بحث مخارج الحروف و توصیف اعضای نطق که خودبانی و واضح آن بوده است بکار برده است.

در بخش چهارم سببهای جزئی يك يك حرفهای عربی را شرح کرده است. هر چند واضح این بحث سیبویه است ولی چون این سینا اصطلاحات سیبویه را از قبیل مهموس، مجهور و اشال آن و نه ترتیب حروف را از لحاظ مخارج آنها بر منہج وی قرار داده است میتوان گفت که در این باب تحقیق مستقل انجام داده است. باید گفت که همچنانکه ترتیب حروف این سینا با ترتیب حروف سیبویه از لحاظ مخارج آنها متفاوت است، با خلیل بن احمد نیز تفاوت تام دارد. در بحثهای پیشین روش

(۱) - ص ۱۲، همان کتاب

(۲) - ترجمه مخارج الحروف این سینا، ص ۱۰۱ - ۱۰۲.

سیبویه و خلیل رادر این مورد بصورت مقایسی آورده ایم و در اینجا ترتیب ابن سینا را از مخارج حروف اقتباس میکنیم: « ه ع ح خ غ ق ك ج ش ض س ص ز ط ت د ث ذ ظ ل ر ف ب م ن و ی ». تنها نکته قابل تذکر در این مورد این است که ابن سینا مانند سیبویه « همزه » را از حروف اصلی شمرده ولی برعکس از « الف » ذکر کرده است. حال آنکه سیبویه همزه و « الف » هر دو را فهرست کرده اما خلیل بن احمد « الف » را فهرست نموده ولی از ذکر « همزه » خودداری کرده است.

در بخش پنجم این رساله حروفی شرح شده است که در زبان عربی نیست و ضمناً يك حرف خوارزمی یعنی « خ » و چند حرف دری از قبیل « چ » و « ژ » و « گ » و « پ » را شرح کرده است. علاوه بر این حروف در این بخش از سه حرف سخن میان آمده است که « که به جیم مانند است و نه در عربی هست و نه در فارسی (اما در زبانهای دیگر یافته میشود) و در آنها بانگ ترکیب که در جیم هست وجود ندارد و بلندی آواز آنها به پستی و صغیری خشک میگردد ، پس گاهی به مانند زاء نزدیک میشود به سبب آنکه از هوای مواد آوازی ، اهتزاز میماند آنچه در زاء است پدید می آید . و گاهی به مانند سین نزدیک میشود به اینکه هوایی را که سازنده صورت جیم است بخشکی در لای دندانها بگذرانند بی آنکه چیزی را به اهتزاز در آورند . و گاهی به مانند صاد نزدیک میشود به همین سببها و اطباق بیشتر » (۱). هر چند به یقین کامل نمیتوان گفت ، به گمان مقرون به یقین و مطابق به وصفی که ابن سینا از این سه حرف آورده و گفته است که در عربی و دری نیست اما در زبانهای دیگر یافته میشود ، میتوان ادعا کرد که مرادوی حروف « خ ، ح ، چ » و حروف مطابق « بن » کند هار در لهجه مرکزی پشتو خواهد بود . همچنان شیخ از دو حرف دیگر به نامهای « شین » صادی و « سین زائی » سخن میگوید و چگونگی حدوث آنها را شرح میکنند که به گمان ما مراد از نخستین « بن » و از دومی « پ » پشتو خواهد بود ، والله اعلم .

بخش ششم رساله مختص به حروفی شده است که در گفتار به کار نمیروند و چون از بحث زبانشناسی خارج است از شرح آن خودداری میکنیم .

باید گفت که روش ابن سینا در تحقیق حروف تماماً غیر علمی و مبهم است . قسمت علمی آن دو بخش

نخست است که راجع به حدوث صوت و اعضای نطق سخن میگوید، و از آنجا که بخش نخست مربوط به مبحث فیزیک و بخش دوم مربوط به علم التشریح است و شیخ در این دورشته از دانش اطلاعات دقیق و وافی داشت موضوعات مورد بحث را به درستی و صحت شرح کرده است. اما از آنجا که شیخ شرح اختلاف حروف را بر حسب مسموع در نظر گرفته است و از برای شرح علمی حروف و تفکیک آنها از یکدیگر اساس و تکیه گاهی ندارد در شروع خویش به اطمینانی که سبب ابهام میگردد متوسل گردیده است (۱).

در رساله مخارج الحروف اصطلاحات ذیل بکار رفته است: آن، اتساع، احتباس (حبس)، اجرام (جرم)، اطباق، اطلاق، اعتماد، الف صغری، الف کبری، الف مصوته، اندفاع (دفع)، انفتاح (فتح)، انفصال، انقلاع (قلع)، اهتزاز (تهزیز)، ترسی (درقی)، تغرغر، تقعیر، تجویف، تکریر، تشنج، ثقل، ثقیل، جرم، حاد، حده، حبس، حبس تام، حبس غیر تام، ازالة الحبس، زمان الحبس، حدوث الصوت، حرف، (حروف) حروف مرکبه، حروف مفرد، حلق (حلقوم)، حنجره، حنك، خیشوم، دوی، ذقن، رباط، زواید سهمیه، سبب اکثری، سبب بعید، سبب قریب، شفه، الشجر، سطح الشجر، صفات الشجر، صمت، صدر، صغیر، صماخ، صوت، ضغط، طرجهاری (طرجهالی، طهر جالی)، عدیم الاسم (لا اسم له)، عصبه، عضله، عظم شبهه بالام، عظم مثلث، عنق، غنه، غضروف، قرع، قص، لسان، اصل اللسان، جرم اللسان، سطح - اللسان، طرف اللسان، وسط اللسان، مجس، مخرج، سری، مصوت، مصوت صغری، مصوت کبری، مکبی، منخر، موج، تموج، یاء صامته، یاء مصوته.

علی ای حال، تحقیق ابن سینا هر چند من حیث المجموع ابتکاری شگرف در علم مخارج الحروف است، کامل و بسنده نیست. زیرا شیخ از یکسو واحدهای صوتی عروضی زبان عرب را از قبیل فشار، آهنگ، ساختمان هجاها و امثال آن را شرح نکرده است و از سوی دیگر حروف را تنها از دو لحاظ «حبس تام» و «حبس غیر تام» که زبانشناسان معاصر از آنها علی الترتیب به حروف «بی دوام» و «دوامدار» تعبیر میکنند شرح کرده و به تفکیک جزئی آنها که در روزگار ما اصول مشخص دارند نپرداخته است.

(۱) در مورد شرح اصول توصیف و تفکیک اصوات سخن رجوع کنید به «یک روش جدید در تحقیق

قول و کتابت

۱. ابو سعید ناصر بن خسرو و قبادیانی بلخی

(متوفی ۵۴۸ هـ)

درمباحث پیشین آراء یونانیان، رومیان و زبانشناسان دوره های بعدی اروپا در باب زبان گفتار (قول) و زبان نگارش (کتابت) شرح کردیم و نوشتیم که آنان در تحقیقات خود به زبان گفتار توجهی نداشته آنرا غیر معیاری و نادرست، سیانگاشتند و در دستور های خود همواره از آثار کتبی نویسندگان سلف یا نصوص مقدس خویش شاهد و مثال میآوردند و شاگردان خود و مردم را به تقلید و پیروی از آن تلقین میکردند. و همچنان گفتیم که دستور نویسان عرب از قبیل خلیل بن احمد و سیبویه، و دیگران، برخلاف زبانشناسان اروپا در تحقیقات خود از قول و کتابت هر دو استفاده میکردند، حتی قوانین استخراجی شان در نحو و صرف بیشتر برگرفته از سموع از اهل زبان، چه شهری و چه بادیه نشین، اتکا داشت. در این مبحث میکوشیم تا نظر علمای اسلامی را درباره تفکیک قول و کتابت و مزیت و امتیاز آنها یک بر دیگر که از مباحث دلچسپ علم زبان است شرح کنیم. از آنجا که قصد نداریم آراء و اقوال تمام دانشمندان را در این زمینه نقل و بران بحث کنیم و میخواهیم صرف نمونه بی ازینگونه مباحث را که مبین نظر دانشمندان سلف ما درباره زبان گفتار و نگارش باشد بیاوریم، تنها بر آراء ابو سعید ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی که یکی از مفکران و شاعران بزرگ قرن پنجم هجری افغانستان است به اجمال بحث میکنیم. ناصر خسرو بلخی در کتاب زاد المسافرین خویش که اثر تفصیلی در فلسفه است و آراء و عقاید اسماعیلیان روزگار خود را در آن منعکس ساخته و به گمان غالب آن را در سال ۴۵۳ هجری تألیف کرده است زبان را به دو نوع اساسی قول (گفتار) و کتابت (نگارش) تقسیم میکند. وی گوید از نقل دانش از یکی بدیگری بدو صورت انجام پذیر است: یکی به قول و دیگری بکتابت ولی قول و کتابت هر دو یک چیز نیست زیرا در کلام قول به حاشیه شنوایی و در کلام کتابت به حاشیه بینایی مربوط است. از سوی دیگر قول برای حاضران و کتابت برای غایبان است چون از قول گوینده بر حاضران چیزی مشکل آید از قایل می پرسند و مشکل حل میگردد، ولی اگر غایبان از کتابت چیزی نفهمند از کاتبی، که خود غایب است، چیزی نمیتواند پرسید. بنابراین

« گفتار شریفتر و لطیفتر است از نوشته » (۱) همچنان ناصر خسرو گوید که قول از آنچه در نفس داننده وجود دارد مستقیماً حکایت میکنند ولی کتابت از قول حکایت میکنند و بنا بر آن کتابت حکایت حکایت است. وی با ایراد دلایلی لطیف از همینگونه استدلال میکند که (قول بر کتابت مقدم است و به مثل قول روحانی است و کتابت جسمانی) (۲) و نیز گوید ((قول بر کتابت را مثل روح است و مرجس را نه بینی که چون از نوشته به قول مرجس آورده آن معنی را که نوشته از بهر اوست خبر دهد، آنکس از نگریستن اندران نوشته بی نیاز شود، پس گوییم که همچنانکه قول روح کتابت است معنی قول را روح است نه بینی که چون شنونده مر آن معنی را که قول بر او ساخته شده است اندر یابد از حروف و کلمات آن قول بی نیاز شود و مر آن همه را بیفکند و معنی را مجرد بگیرد. پس بدین شرح پیدا شد که معنی روح است کتابت را و قول مرجس معنی را جسم است و کتابت مرجس را جسم است و بدین شرح که کردیم پیدا آمد که معنی به قول نزدیکتر است از به کتابت و مقصود هم از قول و هم از کتابت معنی است و آنچه اوجه مقصود دانا نزدیکتر باشد شریفتر از آن باشد که به مقصود او دورتر باشد و مقصود دانا معنی است و قول بدو نزدیکتر از کتابت است. (۳)

پس این حکیم قول را چنین تعریف میکند، (قول ناسهاست ترتیب کرده کاندز زیر او معنی است و... نام... حرفهاست ترتیب کرده با اتفاق گروهی که دلایلی کنند بر عینی از اعیان و... حرف از نام به منزلت نقطه است از خط و سر حرف را معنی نیست بلکه معنی اندر زیر حرف آید. (۴) و همچنان در شرح قول افزایش که « قول نباشد مگر از سر دم به آواز » و آواز را مانند « ابن سینا » از بیرون جستن هوا از میان دو جسم « حادث داند.

ناصر خسرو در همین مبحث میگوید که از هوائی که از شش بیرون می‌جهد و به حلقوم میرسد و سپس بر حسب ضرورت ناطق از خیشوم یا از دهن بیرون می‌آید و تشکیل حروف را میدهد به دقت و درستی شرح میکند. مقصود ما از نقل اقوال ناصر خسرو در این زمینه از آن جهت است که بدانیم حکمای ما برخلاف حکمای نخستین یونان، به هر دو نوع بیان یعنی قول و کتابت توجه داشته و خصایص هر کدام را به دقت شرح کرده اند و ملاحظاتی که ناصر خسرو در توصیف و تفکیک قول و کتابت از لحاظ ارتباط عناصر آنها با معنی دارد در خور دقت و تأمل است. ناصر خسرو معتقد است که رابطه بین معنی و قول، که متشکل از اصوات است،

(۱) زاد المسافرین، چاپ برلین، ۱۳۳۱، ص ۷.

(۲) ایضاً ص ۸ - (۳) ایضاً زاد المسافرین، ص ۸-۹.

(۴) ایضاً ص ۹.

صریح و مستقیم است. یعنی معانی از اصوات نشأت میکنند و ای رابطه بین معنی و کتابت صریح و مستقیم نیست بلکه با واسطه است. بدین معنی که حروف نگارشی مثل اصوات و اصوات مثل معانی است.

در زبانشناسی غرب اینگونه ملاحظات و تفصیل آن پس از بحث فر دینا ند و سوسیور بر موضوع قول و کتابت در آثار دیگران بسیار جدید است و ما در اینجا نظریات «را برت هال» استاد زبانشناسی پوهنتون کورنل امریکا را از رساله بی که به عنوان «صوت و املاء» نوشته و در سال ۱۹۶۵ بارچها رم طبع شده است (۱) با آراء ناصر خسرو و بلخی مقایسه میکنیم. را برت هال فصل اول رساله خود را به شرح رابطه بین قول و کتابت اختصاص داده است. وی در یکجای این فصل مینویسد: «در بررسی هرگونه شکلی بحث واقعی را تا زمانی که به از میان برداشتن منابع ممکن سوءتفاهمات متیقن نباشم آغاز نمیتوانیم کرد. سوءتفاهمی وجود دارد که علی‌الیقین در باب حالات و اهمیت نسبی کتابت و قول در همه اکناف جامعه ما شایع است. بسیاری، بلکه اکثریت مردم، چنان پندارند که کتابت مهمتر از قول است: کتابت بر قول هم در امور ذهنی و هم در امور حیاتی روزمره قدمت دارد. ما غالباً تمایل داریم چنین فکر کنیم که قول کتابت فاسد شده است. بدتر از همه این تصور نادرست به جایی رسیده است که بصیرت مردم را از ادراک موجودیت قول، جدا از کتابت، کور گردانیده است.» (۲) هال پس از انتقاد بسیار شدید از تصور نادرست مردم در باب قول و کتابت به تعریف کتابت بدینگونه می‌پردازد: «کتابت صرف طریقه‌بی‌ازنمایانند قول است.» (۳) سپس برای تفکیک قول و کتابت و روابط این دو پدیدیده بایکدیگر می‌خواهد عناصری را که این دواز آنها تشکیل گردیده و اینکه با معانی و مفاهیم زبان چه رابطه‌بی‌دارند شرح میکند و از مصطلحات زبانشناسی معاصر استفاده می‌کند که عبارت‌اند از فونیم (واحد صوتی) (۴) گرافیم (واحد کتبی) (۵) و سورفیم (واحد لفظی) (۶). در نظر هال فونیم عبارت از یک واحد صوتی مشخص است

(1) Sound And Spelling In English, Robert A. Hall, Chilton Books, Fourth Printing, 1965.

(۲) همان رساله، ص ۲.

(۳) ایضاً

(۴) phoneme

(۵) grapheme

(۶) morpheme

اصطلاح «مشخص» در نزد وی بدین معنی است که واحد صوتی باعث تغییر معنی میگردد. مثال اگر دو کلمه «تو» و «دو» را در زبان دری در نظر بگیریم تفاوت بین اصوات «ت» و «د» مشخص است، یعنی باعث تغییر معانی دو کلمه «تو» و «دو» گردیده است بنابراین این تفاوت مشخص «فونیمی» است و هر واحد صوت گفتار که چنین مشخصیت فونیمی بدارد «فونیم» است و اما «سورفیم» یا واحد کتبی واحد مشخص شکل بصری است. گرافیم بحیث یک واحد از لحاظ شکل بصری مانند فونیم و از لحاظ صوت سمعی است یعنی فونیم واحد صوتی قول و گرافیم واحد کتبی فونیم است. به حیث مثال کلمه «دو» در هر جمله قول از دو واحد صوتی «د» و «و» تشکیل شده که چون گفته شود، شنیده میشود، ولی همین کلمه در هر جمله کتابت از دو واحد کتبی «د و» تشکیل گردیده که چون نوشته شود، دیده میشود. اما سورفیم یا واحد لفظی واحد مشخص دستوری است. به حیث مثال هر کلمه بسیط در زبان دری یک واحد لفظی است. همچنان پساوند های (-م، -یم، -ی) و امثال آنها در افعال دری «گفتم، گفتیم، گفتی» یا پساوند های «-نده، -ار» در کلمه های «گونده» گفتار همه سورفیمها هستند. یک واحد لفظی از یک یا چند واحد صوتی ساخته میشود. واحد های صوتی به ذات خود بی معنی هستند، ولی مواد ساختمانی واحد لفظی با معنی را تشکیل میدهند. را برت هال پس از چنین تفصیل مقدمه ماتی میگردد ما نند ناصر خسرو تفکیک و تمییز قول و کتابت را از نظر ارتباط هر یک با معنی روشن سازد. ناصر خسرو گفته بود که قول از آوازه ها (به اصطلاح هال از فونیمها) ساخته میشود و ترکیب آوازه ها در قول دلالت بر معنی میکنند. اما کتابت از حروف کتبی (به اصطلاح هال گرافیمها) ساخته میشود و هر حرف نخست دلالت بر آوازی میکند و ترکیب آوازه ها دلالت بر معنی میکنند. بنابراین: کتابت نمایانگر قول و قول نما یا نگر معنی است.

هال نیز عیناً چنین میگردد؛ و رابطه قول و معنی و کتابت و معنی را با این دو شکل نمودار میسازد:

شکل بصری (حروف کتبی) نمودار شکل سمعی (آوازه ها) نمودار معنی - کتابت
شکل سمعی (آوازه ها) نمودار معنی - قول.

نتیجه بحث ناصر خسرو دانشمند قرن دوازدهم میلادی افغانستان و رابرت هال زبان شناس قرن بیستم میلادی اضلاع متحده امریکا منتج به این میشود که:

قول نمایانگر معنی است و کتابت نمایانگر قول است. بنابراین قول مستقیماً از معنی نمایندگی میکند و کتابت با واسطه قول. پس قول اقدام بر کتابت است. دستور نویسی معاصر و علمی غرب بر همین مفکوره بنا یافته و دستور نویسان قول را شرح میکنند نه کتابت را. این مفکوره در

افغانستان در حدود هشتصد سال پیش از امر وز تأسیس گردیده است، ولی دستور نویسان مابه آن تو جهی نداشته اند و دستور را بر شرح کتابت بنا کرده اند که تا امروز ادامه دارد.

دستور نویسی در افغانستان امروز

دستورهایی که در زمانه ما (پس از سال ۱۳۰۱ هـ ش تا کنون) برای زبان دری و توسط مؤلفان افغانستان بوجود آمده اند به سه روش مختلف نوشته شده اند: روش کلاسیک، روش عنعنی و روش معاصر.

روش کلاسیک

نگارنده اصطلاح روش کلاسیک را بران طریقه دستور نویسی اطلاق میکنند که در آن به اقتضای ارسطو و ابوالاسود دؤلی و خلیل بن احمد و سیبویه و پیروان این مدرسه کلام به سه سه جزء اسم، فعل و حرف تقسیم میشود. نمونه های مهم چنین دستورها «صرف و نحو فارسی» ترجمه السید محمود سامی، «دستور فارسی یا سراج القواعد» از عبدالغفور ندیم، «قواعد فارسی» از قاری عبدالله و «دستور زبان فارسی» از ملک الشعراء استاد عبدالحق بیتاب میباشد.

چنان مینماید که همه این دستورها با استفاده و ترجمه مستقیم از دستورهای عربی نوشته شده باشند، زیرا در آنها اصول تحقیق، نظریات عمومی، تعریفات و کلیه ها، ترتیب ابواب و فصول شواهد و سایر خصوصیات از لحاظ شکل و محتوی به دستورهای زبان عربی همانندی تمام دارد. هرگاه این دستورها و روش تحقیق آنها را با روش تحقیق و دستورهای زبان عربی به دقت مقایسه کنیم ثابت میشود که اکثر آنها ترجمه مستقیم از دستورهای زبان عربی میباشد بدین معنی که تعریفات و کلیات را از عربی ترجمه نموده و برای آنها از زبان دری شاهد و مثال آورده اند. تنها فرقی که در این دستورها دیده میشود در اختصار و تفصیل و مآخذ است که بر آنها بنا یافته اند. گویند روش دستور نویسی کلاسیک در زبان دری همان طریقه دستور نویسی یونانی است که مؤسس اصلی آن ارسطو میباشد و چنانکه در مباحث پیش یاد کرده ایم بعداً توسط دستور نویسان رومی اقتباس و چندی بعد درین دستور نویسان زبان سریانی شایع شده و سپس در دستور نویسی عربی از طریق دستور نویسی سریانی، با ابوالاسود الدؤلی آغاز گردیده و در زبان عربی و دری تا روزگار ما ادامه یافته است. عوامل و علل اینکه چرا روش دستور نویسی عربی بر زبان دری تطبیق گردیده، محتاج به شرح و تفصیل نیست. علت اساسی این امر را همه میدانیم و آن این است که زبان عربی زبان دینی مردم افغانستان است و از نشر اسلام در این کشور تا اواخر قرن ۱۹ که نخستین مکتب رسمی از طرف دولت در افغانستان تأسیس گردید، زبان تحصیل در فلسفه و علوم و فنون را بیچ هر زمان در مدارس بوده است و اکنون نیز در مدارس دینی به حیث زبان

تحصیلی معمول و مروج بوده نصوص هر علم و فنی از علوم شرعی یعنی تفسیر، حدیث، فقه و علوم عقلی یعنی حکمت و فلسفه و منطق و علم الکلام و از علوم طبیعی گرفته تا علوم ادبی یعنی معانی، بدیع، بیان، عروض و قافیه و علوم لسانی یعنی لغت و صرف و نحو و اشتقاق در عربی خوانده می‌شود. مؤلفان دستورهای کلاسیک زبان دری از قبیل عبدالغفور ندیم و ملک الشعراء قاری عبدالله و ملک الشعراء استاد بیتاب هر کدام علوم متداول عصر خویش را در زبان عربی تحصیل کرده بودند و ما اینک به غرض روشن ساختن خصوصیات روش دستورنویسی کلاسیک به شرح نسبتاً مفصل هر یک از دستورهای دانشمندان مذکور در فوق می‌پردازیم. (۱)

عبد الغفور ندیم کا بلی ۱۳۹۸-۱۳۳۴

ندیم در بدو تأسیس مکتب حبیبیه زبان دری را در آنجا تدریس می‌کرد. وی حصه اول دستور خویش به نام «سراج القواعد» و «به تجویز اهالی انجمن معارف برای تعلیم درجه رشیدی مدرسه مبارکه» تألیف نموده است. این کتاب هر چند چاپ شده است تاریخ اکمال تألیف آن و تاریخ طبع و مطبعه بی‌گانه که در آن چاپ شده ذکر نگردیده است.

مؤلف در دیباچه کتاب غرض تألیف آن را چنین شرح می‌کند: «بنده هیچ‌سازان عبدالغفور ندیم که مدتیست بمطالعه و تتبع کتب فارسی مشغول بود و در هرگاه مد رسین مکتب حبیبیه بتعلیم و تألیف مضمون فارسی مقرر و محسوب است این مجموعه «دستور زبان فارسی» را بنا بر خدایتگداری وطن مقدس و باعث بر تسهیل، تعلیم بقانون خاص و طرز جدید بقید تألیف درآورد...» (۲)

از آنچه در بالا نقل شد و نکته عمده ملحوظ نظر است: نخست اینکه مؤلف کتاب خود را از «باعث تسهیل تعلیم» نوشته است و از قرینه چنین معلوم می‌شود که غرض وی «تسهیل تعلیم زبان» است. دیگر اینکه ادعا کرده است اثر خود را «بقانون خاص و طرز جدید بقید تألیف» آورده است. بنا بر این دستوروی «تعلیمی و هدایتی» یعنی Prescriptive است و طرز آن شاید به علتی جدید باشد که به رسم کتب درسی برای نخستین بار تمرینها و سؤالها بی‌درزیل مباحث گنجانیده شده است که فهم و درک شاگرد را از مطالب مندرج درسی می‌آزماید.

۱- از تحلیل انتقادی دستور زبان سید محمود سامی به علتی خودداری کردم که این کتاب اصلاً از یک دستور زبان دری که بزبان ترکی نوشته شده بود ترجمه گردیده است. و روش و مطالب آن نیز با دستورهای دیگر که بر آنها بحث خواهیم کرد، چندان تفاوت ندارد.

از خصوصیات این کتاب یکی این است که پیش از دیباچه در چگونگی زبان فارسی تفصیلی دارد و در ضمن گوید «زبان فارسی که بدان تکلم میکنیم مرکب از سه زبان است: باستانی، پهلوی، دری» (۱) که نکته بی شکفت است. و اما در مقدمه بر حرکات و علامت حروف بحث میکند و آوازهای زبان دری را به حروف و حرکات تقسیم نموده ترکیب حروف را با یکدیگر بدون حرکات ناممکن می شمارد. این سخن ندیم و استعمال اصطلاحات و تعریف حرکات نظریه یه را در این باب منعکس میسازد. وی در همین بحث حرکات فتحه، کسره و ضمه را از لحاظ علایم کتبی آن، نه از لحاظ خصوصیات صوتی، تعریف نموده مصطلحات «متحرك»، «ساکن»، «حذف»، «تبدیل»، «زیادت» را عیناً مانند دستور نویسان عرب شرح میکند و سپس به بیان «واو معروف»، «واو مجهول»، «واو معدوله»، «هاء مملووظ»، «هاء مختفی»، «یای معروف»، «یای مجهول» می پردازد.

پس از دیباچه و مقدمه، باب اول کتاب «در بیان صرف» است. در اینجا گوید که «دستور زبان فارسی که آنرا صرف گویند علم درست گفتن و درست نوشتن زبان فارسیست.» (۲) و بدین صورت صرف را معادل دستور زبان قرار داده نحورا نیز در آن مدغم کرده است که نظریه بی ابتکاری نادرست و خلاف عقیده و اضعاف دستور زبان عربی است زیرا دستور نویسان مدرسه بصره صرف و نحو عربی هر دو را یکجا و تحت عنوان نحو مطالعه میکردند و در واقع دستور نویسان کوفه مطالعات صرفی زبان عربی را از نحو آن جدا نموده آنرا بحیث علمی نسبتاً مستقل و بحیث مقدمه نحو انکشاف دادند. اما ندیم به عوض اینکه علم صرف را که شرح کلمات و احوال آنست تعریف کند دستور زبانرا تعریف کرده و در باب تعریف صرف چیزی نگفته است.

ندیم به پیروی از نجات عرب در حالیکه گوید کلمات از حروف هجاسرکب اند، حروف هجای زبان دری را بیست و پنج حرف شمرده آنها را بدون شرح مخارج و خصوصیات بدینگونه فهرست کرده است:

ا، ب، پ، ت، ج، چ، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، غ، ف، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی.

وی از جمله این حروف چهار حرف (پ، چ، ژ، گ) را مخصوص زبان دری دانسته و باقی را میان دری و عربی مشترک میداند و سپس هشت حرف دیگر را که بگفته وی به واسطه کلمات عربی به دری داخل شده است بدینصورت برمی شمارد: ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق.

در این مورد دو نکته قابل تذکر است: نخست اینکه ندیم «الف» و «همزه» هر دو را

(۱) ص ۵

(۲) ص ۱۲

در جمله حروف دری آورده است که اقتفاء از روش سیبویه است. زیرا وی چنانکه قبلاً گفته ایم (ص قباوی این رساله) برخلاف نظر استاد خود خلیل بن احمد که «همزه» را در جمله حروف اصالی عربی فهرست نکرده و آن را از حروف فرعی دانسته است، همزه را نیز حروف اصلی میداند که درست است، زیرا همزه اصلاً صامت است. ولی اگر مراد سیبویه از حروف غیر اصلی، یعنی حرکات و اول باشد، الف در زبان عربی و اول است و این دو نوع حروف با هم مزج گردیده است. نکته دیگر این است که در زبان دری همزه تنها در آغاز کلمات به هنگام تلفظ شنیده میشود. ولی در کتابت نوشته نمیشود. در باقی موارد جایکه همزه نوشته میشود از قبیل «خانه احمد» یا «خانه ثی خر یدم» و امثال آن، این همزه به حیث اعراب بکار میرود و کاتبان اسروزی با درک این واقعیت این همزه را در املاهای زبان دری ترك کرده و «خانه یی خر یدم» را بصورت «خانه یی خریدم» مینویسند. گویانندیم در این قسمت حروف هجای زبان دری را به متابعت و تقلید از نحاة عرب فهرست نموده متوجه واقعیت اسر در زبان دری نگشته است.

و اما ندیم کلمه را بحیث «لفظی که بر یک معنی دلالت کند» تعریف نموده بر سنت نحاة عرب (وا رسطو) از سه نوع کلمه، یعنی اسم و فعل و حرف سخن میگوید. در نزد وی «اسم کلمه ایست که نام شخص یا نام چیزی باشد و پایند زمانه نباشد و بدون از آنکه کلمه را با او یکجا کنند معنی او فهمیده شود. فعل کلمه ایست که هر یکی از سه زمانه حال، گذشته و آینده دلالت کند. حرف کلمه ایست که تا با اسم یا فعل مرکب نشود معنی آن فهمیده نمیشود.» (۱) در این عبارات تعریف فعل ناقص است زیرا معنای حدثی فعل را از تعریف به نارو حذف نموده است. هرگاه کلمات و انواع آن چنانکه غالب دستور نویسندگان عربی و دری در نظر داشته اند از لحاظ ارتباط آن با معنی و از لحاظ دلالت منطقی آن تعریف شود و تنها يك خصوصیت فعل که «دلالت بر ازمینه» است ذکر شود و «معنای حدثی» آن که به اصطلاح دستور نویسندگان دیگر «بودن و شدن» امریست حذف گردد، تعریف ندیم از فعل بیشتر بر اسمای زمان یا قیود زمان صادق می آید نه بر فعل. باقی تعریفات و تشریحات ندیم در «سراج القواعد» همه اقتفای ناقص و فشرده از نحاة عربی است. وی در استعمال اصطلاحات گاهی پیر و مدرسه بصره و زمانی تابع مدرسه کوفه است، چنانچه اصطلاح «مبهمات» بصریان را که دال بر ضمایر است برای کلماتی چون «هر، چند، چندین، الخ» (۲) بکار برده و اصطلاح «کنایات» کوفیان را که دال بر ضمایر

(۱) سراج القواعد، ص ۱۲-۱۳.

(۲) ایضاً ص ۲۳.

است برای ضمائر اشارات، موصول و مبهمات به کار برده است (۱)
 ند یم درباره مصدر ر مینوسید: «اصل تمامی افعال مصدر است» (۲) و گویا در این نظر خویش
 از عقیده بصریان متابعت کرده است (۳) که در مورد زبان عربی تاحدی درست ولی در زبان دری
 بکلی نادرست است. ایکاش ندیم متوجه عقیده کوفیان در باب مصدر میشد که معتقد بودند «مصدر
 از فعل مشتق میگردد» (۴).

این نظر در مورد مصدر زبان دری به تمام معنی صادق است و هر چند این موضوع را در جا های
 دیگر نیز شرح کرده ایم (۵) در اینجا نیز به اختصار توضیح میکنیم.

در زبان دری آنچه را که ندیم و دیگران مصدر و ماده مشتق منهای افعال میدانند از قبیل «آمدن
 گفتن، رفتن» درست نیست. این نظر که گویا در این زبان افعال از مصدر مشتق میشوند، چنانکه
 گفته شد، تقلید نابجای و بی مورد از عقیده نجات بصره است. در زبان عربی ماده لفظی بپرا که مصدر
 نامیده اند از قبیل «ضرب و قتل» و امثال آن واقعاً اصلی افعال هستند و مطابق به قوانین تصریم و
 اشتقاق زبان عرب نه تنها افعال بلکه کلمه های زیاد دیگری نیز از آن تشکیل میشوند. اما ندیم
 و دیگران مصادر عربی را به دری ترجمه نموده و کلمه های معادل صبا در عربی را مانند «کشتن»
 که معنای «قتل» و «زدن» که معنای «ضرب» است در زبان دری نیز «مصدر»
 نامیده و پنداشته اند که همین کلمه ها «اصل» افعال دری نیز میباشند
 حال آنکه مصدر «زدن، کشتن» و کلمات دیگر از این قبیل که به قول ندیم در آخر آنها
 «تن» یا «دن» باشد خود مشتق بوده از پیوستن باوند «ن» ماقبل مفتوح یعنی (an-) به
 اصل فعلی «زد، کشت» تشکیل میگردد فی الواقع در زبان دری دو اصل فعل وجود دارد: یکی
 همین اصل که گفتم و ما آنرا «اصل ماضی» نامیده ایم و دیگر «زن-کش» که ما آنرا «اصل
 مضارع» میگوییم. تمام افعال و مصدر و حاصل مصدر و صفت شبیه و اسمای فاعل و مفعول همه از همین

(۱) رجوع کنید به همین رساله صفحات قبل. (۲) سراج القواعد، ص ۲۵.

(۳) رجوع کنید به همین رساله صفحات قبل. (۴) رجوع کنید به همین رساله صفحات قبل.

(۵) روشی جدید در تحقیق دستور زبان دری از نگارنده، و نیز «مقدمه بی بردستور زبان»

از نگارنده چاپ گستر پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل ۱۳۳۳ ص ۶ حاشیه یک

دواصل بالحقاق وندهای اشتقاقی و در قسمت گردان افعال بالحقاق وندهای تصریفی ساخته میشوند که اینک مثالی از آن ذکر میکنیم:

از اصل ما ضی

اصل	ماضی			مصدر	صفت مفعولی
خورد -	خورد م	خوردی	خوردید	خورد	خورده
دید -	دید م	دیدي	دیدند	دید	دیدار

از اصل مضارع :

اصل	مضارع			امر	نهی	صفت مشبیه	اسم فاعل	حاصل مصدر
خور -	میخورم	میخوریم	میخوری	بخور	مخور		خورنده	خورش
بین -	می بینم	می بینیم	می بینی	بین	مبین	بینا	بیننده	بینش

درجد اول بالادیده میشود که تمام کلمات مشتق از فعل ازدو اصل ماضی و مضارع مشتق

میشوند و مصدر خودش از اصل ماضی به افزودن (- ن) تشکیل میگردد .

ندیم باب دوم «سراج القواعد» رابه «بیان نحو» اختصاص داده و این علم را چنین تعریف میکند «نحو علم است که کیفیت ترکیب کلمات سه گانه اسم، فعل، حرف از آن معلوم میشود . غرض از آن دانستن ترکیب و موضوع آن کلمه و کلام است» (۱) وی در این باب نخست درباره مرکبات و انواع آن سخن میگوید مرکب رابه دو نوع ناقص و تام تقسیم نموده گوید «مرکب تام که آنرا جمله یا مرکب مفید گویند عبارت از آن ترکیب است که مخاطب را فائده تام دهد، و اجزای اصلی آن سه است : مسند، مسند الیه، اسناد» (۲) و اصطلاحات مسند و مسند الیه را مانند یونا زیان و نجاه عرب به اساس منطق تعریف میکند و میگوید «مسند عبارت از صفت یا عملی است که به مسند الیه داده شود به ایجاب یا سلب، مسند الیه (فاعل) عبارت از شخص یا چیز است که به او عملی را نسبت دهند، یا از آن سلب نمایند» (۳) اما «اسناد» را بحیث علاقه بین تعریف میکنند که «در میان مسند و مسند الیه نسبت میدهد .

(۱) ص ۹۰

(۲) ص ۹۶

(۳) ص ۹۷

ندیم نیز مانند نجات عرب جمله را بدو نوع «جمله فعلیه» و «جمله اسمیه» تقسیم میکنند و هر کدام را عیناً مانند دستور نویسان عرب تعریف و تشریح میکنند. در صفحات پیش متذکر شده بودیم که دستور نویسان زبان یونانی تمام جمله‌ها را فعلیه می‌گفتند ولی نجات عرب با مشاهده دقیق ساختمان زبان خود جمله‌هایی را کشف کردند که از دو اسم تشکیل می‌گردد مانند «زید کاتب» و این نوع جمله را به سبب نبودن فعل در آن «جمله اسمیه» نامیدند که ملاحظه بی‌قارزه و ابتکاری است (۱) ولی تقسیم کردن جملات زبان دری به دو نوع فعلیه و اسمیه، چنانکه ندیم کرده است، نابه جای و نادرست مینماید. وی در تعریف جمله اسمیه گوید «عبارت از آن جمله است که از دو اسم ترکیب یافته باشد» (۲) این سخن چنانکه گفتیم در مورد دسته‌بی از جمله‌های عربی درست و صادق است مانند مثال «زید کاتب» که پیشتر آورده ایم. گویندیم این جمله را بزبان دری معنی کرده است:

زید کاتب - زید کاتب است.

چنانکه دیده میشود جمله عربی دو جزو لفظی دارد یکی «زید» و دیگری «کاتب» اما جمله دری سه جزء دارد: یکی «زید» دیگر «کاتب» و سومی «است». ندیم جز سومی جمله دری را «حرف ربط» نامیده است در حالیکه فعل است. زیرا بگفته خود وی برآزمنه ماضی و مضارع (حال و استقبال) دلالت میکنند چون «است، بود، میباشد» و امثال آن. بنابراین اینگونه جمله‌ها را نمیتوان از دو جزء یعنی دو اسم مرکب دانسته فعل «است» و اخوات آن را در حکم حرف ربط قیاس کرد. ندیم در پایان، جمله را بدو قسم خبریه و انشائییه تقسیم کرده باز هم از اصطلاحات و تعریفات نجات عرب استفاده میکند و گوید «جمله خبریه آنرا گویند که احتمال صدق و کذب داشته باشد... و جمله انشائییه که مدعا از حکم کردن کاری یا خواهش چیزی باشد آنست که احتمال صدق و کذب نداشته باشد.» (۳)

اصطلاحاتی را که ندیم در سراج القواعد بکار برده همه عربی و مقتبس از اصطلاحات بصریان و کوفیان هر دو میباشد و در اینجا قسمتی را اقتباس و درج میکنیم:

حرکت، علامت، حرف، فتحه، کسره، سکون، حذف، تبدیل، زیادت، واو معروف، واو مجهول، واو معدوله، هاء مملووظ، هاء مختفی، یا معروف، یا مجهول، صرف، حروف، هجا، کلمه، اسم

(۱) رجوع کنید به همین رساله صفحات قبل

(۲) سراج القواعد، ص ۹۹

(۳) سراج القواعد، ۱۰۸.

فعل، حرف، اسم عام، اسم خاص، مفرد، جمع، مرکب، اسم ذات، اسم صفت، کنایه، ضمیر، ضمیر متصل، ضمیر فاعلی، ضمیر اضافی، مفعول، مخاطب، غایب، ضمیر مستتر، ضمیر بارز، علامت مفعولی، اشاره، صیغه، موصول، صله، مبهم، اضافه، مضاف ک، اسم معهود، (ذهنی، خارجی)، اسم مصدر، مصدر اصلی، جعلی، بسیط، مرکب، جامد، مشتق، صفت فاعلی، اسم فاعل قیاسی، صفت مفعولی، صفت حالی، اسم آله، حاصل مصدر، اسم ظرف، ظرف زمان، ظرف مکان، تصغیر، عدد، معدود، لازم، متعدی، معلوم، مجهول، ماضی، ماضی مطلق، ماضی قریب، ماضی بعید، ماضی استمراری، ماضی احتمالی، ماضی شکیه، ماضی تمنا بی، مضارع، حال، مستقبل، امر، نهی، حاصل مصدر، اسم فاعل، اسم مفعول، حرف اضافه، حرف عطف حرف استفهام، حرف نسبت، حرف تشبیه، حرف شرط، مخفف، حرف لیاقت، حرف استثناء، حرف علت، حرف ندا، حرف ایجاب، حرف اتصاف، حرف تعجب، ندبه، ذنبیه، تجزیه، نحو، مرکب، مرکب ناقص، مرکب تام، جمله فعلیه، جمله اسمیه، مسند، مسند الیه، مبتدا، خبر و امثال آن.

قاری عبد الله ملك الشعرا

قاری عبدالله نیزمانند ندیم در بدو تأسیس مکتب حبیبیه مدرس زبان و ادبیات در بود. دو جلد کتاب بنام «قواعد فارسی» یکی را برای صنف اول رشدی و دارالمعلمین و دیگری برای رشدی چهارم نوشته که اولی در سال ۱۳۰۶ هـ ش طبع شده و دومی در سال ۱۳۱۰ هـ ش موم به چاپ رسیده است. در اینجا خصوصیات این دو کتاب به ترتیب زمان طبع آنها و با مقایسه با دستورهای عربی و سراج القواعد ندیم مورد بحث و نقد قرار داده میشود.

قاری، عیناً مانند ندیم، دستور زبان را به بحث «علم درست گفتن و درست نوشتن زبان فارسی» تعریف میکند و گوید «اگر با قواعد این علم رعایت کنیم لفظ خطا در سخن و نوشته ما واقع نمیشود» (۱) قاری در حالیکه از حروف تهجی هیچگونه بحثی بمیان نمی آورد اصطلاحات «صرف» و «نحو» را نیز تعریف نمیکند و تنها به تعریف دستور زبان به نحوی که آنرا در بالانقل کردیم پرداختند. اما لفظ را بر دو نوع «کلمه» و «مهمل» تقسیم می کند و گوید که دستور زبان با کلمات مهمل (۲)

۱ - قواعد فارسی، مطابق پروگرام صنف اول رشدی و دارالمعلمین، قاری عبدالله، معلم مکتب حبیبیه، طبع ثانی، مطبع مفید عام، لاهور، ص ۳۰۳ (۲) در زبان درسی گاهی حرف اول کلمه بی را به «میم» مبدل نموده آن کلمه را به تکرار و برای تأکید ذکر میکنند: قلم ملهم، کتاب متاب، و آن را مهمل خوانند.

سروکاری ندارد. اصطلاح مهمل که در دستور نویسی دری افغانستان بار اول در دستور قاری دیده میشود اصلاً مقتبس از عربی است. این اصطلاح هر چند در قواعد عربی بکثرت بکار رفته است مثالی از استعمال آن از قرن ۸ هجری می‌آوردیم. قاضی القضاة بهاء الدین عبدالله بن عقیل (۶۹۸-۷۶۹) در شرحی که بر «الفیه» ابو عبدالله محمد جمال الدین بن مالک (۶۰۰ - ۶۷۲) نوشته است لفظ رابه «مهمل» و «مستعمل» تقسیم کرده است (۱) و می‌گوید «فاللفظ: جنس یشمل الکلام والکلمة والکلم ویشمل المهمل . . . والمستعمل» نحاة عرب به خاطر اینکه الفاظ مهمل و مستعمل هر دو در الفظ می‌دانند، بنابراین کلمه را غالباً به «لفظ مفید» یعنی با معنی تعبیری نما یند تا لفظ «غیر مفید» یعنی مهمل از ساحت معرفت تعریف کلمه خارج گردد و قاری با ذکر «مهمل» و اینکه گوید دستور زبان سروکاری به آن ندارد همین نکته را در نظر گرفته است. قاری در حالیکه مانند ندیم کلمه را «لفظ با معنی میداند» اصطلاح «لفظ موضوع» را نیز معادل کلمه قرار میدهد و گوید «لفظ با معنی را کلمه و لفظ موضوع هم میگویند» اصطلاح «لفظ موضوع» هر چند از نحاة عرب مأخوذ است نکته علمی جالبی را احتوا میکند و آن این است که پیروان این نظر و آنانیکه این اصطلاح را بکار می‌برند زبان را پدیده اجتماعی و اتفاقی میدانند و در واقع مخالف نظر پیروان مکب طبیعی بودن زبان هستند که آراء آنها را ضمن بحث بردستور نویسی یونانی در همین رساله (۲) بیان کردیم. قاری کلمه را مانند ندیم بر سه قسم: اسم، فعل و حرف تقسیم میکند و تعریف اسم و حرف را مانند ندیم آورده، در تعریف فعل گوید «کلمه بیست که دلالت میکند بر یک کار و زمانه هم جزوی از معنی او میباشد» (۳) و بدین صورت اصطلاح فعل را با ذکر عبارت «دلالت میکند بر یک کار» که معنی حدیثی آنرا در بر میگیرد کاملتر از ندیم تعریف میکند باقی مطالب این دستور جز جاهاییکه بیان خواهیم کرد با دستور ندیم تفاوتی از نظر مفهوم و مطالب ندارد. قاری اسم عام را اسم جنس نیز نامیده است که از لحاظ تعبیر و معادلت بانحاة عرب تفاوتی ندارد.

بحث مهمی که در قواعد فارسی قاری در باب اسم به سلا حظه میرسد و دستور ندیم عاری

(۱) شرح بن عقیل، تألیف محمد محی الدین عبدالحمید، مطبع السعادة، مصر، طبع چهارم؛

(۲) ص ۱۳۰. (۳) رک: همین رساله صفحات قبل.

(۳) قواعد فارسی 'قاری عبدالله' ص ۱۹ -

ازان است بحث حالات اسم است. قاری گوید «اسم را در رشته سخن حالتی چند پیش میشود که آنرا خاصه اسم نیز گویند :

۱ - حالت تجرید

۲ - حالت مفعولی

۳ - حالت اضا فی (۱)

قاری اسم را وقتی مجرد داند که مبتدا، خبر، فاعل یا نائب فاعل واقع شود و سپس موارد استعمال

آنرا در همه این معانی بیان میکنند و حالات مفعولی اسم را به مفعول صریح و مفعوله بواسطه و نوع اخیر را به مفعول الیه، مفعول معه، مفعول عنه و مفعول فیه و مفعول له تقسیم مینمایند، در این جاوی «مفاعیل خمس»

عربی را که نحاة آن شرح کرده اند بر زبان دری تطبیق کرده است. بیان مفاعیل خمس در زبان عربی

به خاطر تغییر اعراب اصوات آخر آنها در هر يك از این حالات لازم است ولی اسمای زبان دری در

هیچ يك از این حالات از هیچ لحاظ تغییر نمیخورد و بنا بر این ذکر آن و تطبیق خصوصیات زبان

دیگری در دستور نویسی آنان نابجا و بی مورد است. کشف و شرح حالات اسم چنانکه قبلاً بیان کرده

ایم نخست توسط دستور نویسان زبان یونانی و روسی و سپس توسط دستور نویسان عربی صورت گرفته

است. در دستور نویسی زبان یونانی و لاتین و همچنان عربی توجه به این خصوصیت اسم لازم و وارد

است زیرا در همه این زبانها حرکات اصوات آخر کلمات از حالی به حالی دیگر تحول میکنند و اما در زبان دری

این خصوصیت وجود ندارد. اسم در زبان دری البته حالاتی دارد ولی با حالات زبان عربی کاملاً

منطبق نیست. در زبان نگارش دری این چهار حالت به نظر میرسد :

۱ - حالت مجرد ،

۲ - حالت اضا فی ،

۳ - حالت و صفی ،

۴ - حالت ندا .

در حالت مجرد صوت آخر کلمه معروض به تغییر نیست. در حالت اضافی و وصفی پساوندی

به آخر مضاف الیه و موصوف می پیوندد که در دستور های عنعنی دری به کسر ؤ اضا فت از آن

تعبیر شده است، و در حالت ندا پس اووند ندایی «ا-یا-یا» به اسم مسی پیوند د. قاری در قوا عد فارسی حالت سجرد، حالت اضافی و حالت ندارا به درستی شرح کرده ولی بیان حالات دیگر برای زبان دری و به تبعیت از دستور زبان عربی درست و وارد نیست.

اختلاف دیگر قواعد فارسی قاری با سراج القواعد ندیم در این است که قاری صفت را به دو اسم سماعی و قیاسی تقسیم نموده، صفت سماعی را جامد و صفت قیاسی را که به اسم فاعل، اسم حالیه و صفت مشبیه تقسیم می کند مشتق از فعل امر میداند، ولی ندیم صفت فاعلی را به اسم فاعل قیاسی، صفت مشبیه و صیغه مبالغه تقسیم میکند و ضمناً در باب صفت مفعولی و صفت حالی نیز سخن میگوید.

در باره مصدر سخن ندیم و قاری یکیست چنانچه قاری نیز گوید «مصدر را سمیست که ازو فعل بنا یافته و در آخرش لفظاً «تن یادن» باشد» و سپس آنرا به انواع «مصدر تائی» و «مصدر دالی» تقسیم میکند.

قاری و ندیم در چگونگی ساخت فعل امر آراء مختلف دارند. ندیم گوید «امر فعلیست که بر حکم کردن کار دلالت کند - از صیغه واحد حاضر مضارع (۱) به ساقط کردن «ی» ساخته میشود در صیغه های متکلم، مخاطب بعینه همان صیغه مضارع میباشد و جهت امتیاز با ی زائده در اول آن میآورند» (۲) ولی قاری در همین موضوع چنین می نویسد «امر فعلیست که دلالت میکند بر فرمودن کاری از مخاطب یا غایب و معنیش تعاقب میگیرد و بزمانه استقبال ... صیغه امر بحذف علامه مصدر (۳) ساخته میشود و حرف پیش از علامه مصدری نیز تغییر می یابد» (۴) ندیم در اینکه گوید «فعل امر در زبان دری از صیغه مضارع ساخته میشود» باز هم واقعیت امر را در این زبان در نظر نگرفته عین عقیده نحاة کوفه را که میگفتند «فعل امر مضارع مجزوم به لام امت» (۵) ترجمه نموده و بر زبان دری تطبیق کرده است. بگمان ما نظر ندیم و قاری هر دو در باره ساخت فعل امر از مصدر با حذف علامه مصدری یا از صیغه واحد حاضر مضارع با حذف «ی» نادرست است.

(۱) مقصود از صیغه واحد حاضر مضارع افعالی مانند «زنی، خوری» است که «ی» آن ساقط

گردیده به «زن، خور» تبدیل شود و «های زائده» در اول آن آرند «بزن، بخور» شود.

(۲) سراج القواعد، ص ۵۰.

(۳) مقصود قاری از علامه مصدر صوت «د» در مصدر دالی و صوت «ت» در مصدر تائی است.

(۴) قواعد فارسی، ص ۴۳. (۵) رجوع کنید: به همین رساله صفحات قبل.

زیرا چنانکه مشاهده میشود فعل امر در زبان دری از اصل مضارع با آوردن پیشاوند (ب -) ساخته میشود. بخاطر باید داشت که پیشاوند امری (ب -) چنانکه ندیم و دیگران گمان میکنند زاید نیست بلکه برای مطلق ساختن امری آید زیرا در زبان دری فعل امر دو وجه دارد: یکی امر مطلق و دیگری استمراری. و این هر دو صیغه در متون قدیم دری از نظم و نثر بکار رفته اند. در واقع صورت امری «بز ن» مطلق است بدین معنی که گوینده مخاطب را به اجرا و پایان دادن کاری فرا میخواند ولی «زن» بدون «بای مطلقیت» مخاطب را به اجرا و دوام دادن کاری دعوت میکند. قاری مانند ندیم و با پیروی از روش نحاة عرب جمله های دری را به اسمیه و فعلیه تقسیم نموده آنها را عیناً مثل عرب به تعریف و شرح میکنند، که البته درست نیست، و ماقبالاً درین باب سخن گفته ایم (۱). این دستور نو پس در باب جمله یا کلام (۲) لفظ مرکب را به ناقص (مرکب غیر مفید) و تام (مرکب مفید) تقسیم نموده گوید:

«مرکب ناقص آن است که در آن بیان حکم چیزی بر ای چیزی نباشد مانند مرکب اضافی و توصیفی و غیره» (۳) و افزاید که «مرکب تام آن است که در آن یا حکم یک چیز بر ای چیز دیگر یا شخص دیگر باشد و از خواندن یا شنیدن آن برای خواننده و شنونده خبری یا سطلبی معلوم شود... و این را جمله یا کلام میگویند.» (۴)

اصطلاحاتی را که قاری در دستور خود بکار برده است همان اصطلاحات است که ندیم نیز بکار برده ولی از آنجا که قاری در باب حروف تهجی بحث نمیکند و از سوی دیگر «قواعد فارسی» وی بنسبت «سراج القواعد» ندیم مختصرتر است و بر بیان قسمتی از مطالب صرفی و نحوی که در سراج القواعد آمده است نیز داختر بنا بر آن تمام مصطلحات ندیم در کتاب وی بکار نرفته است. اینک چند اصطلاح تازه را که قاری بکار برده و در دستور ندیم دیده نمیشود در اینجا ذکر میکنیم:

سهمل، لفظ موضوع (برای کلمه)، اسم علم (خاص)، حالت تجرید، نائب فاعل، اسم جنس (برای اسم عام)، مفعول صریح، مفعول بواسطه، مفعول الیه، مفعول معه، مفعول عنه، مفعول فیه، مفعول له، حالت ندا، حالت اضافت، اضافت بیانی، اضافت تخصیصی، اضافت توضیحی، اضافت تملیکی، اضافت ظرفی، اضافت تشبیهی، اضافت استعاریه، اضافت مقلوب، اضافت موصول

(۱) رجوع کنید: بهمین رساله، (۲) قواعد فارسی ص ۴۷. (۳) - ایضاً ص ۴۷.

(۴) ایضاً، ص ۴۷ - ۴۸.

مشار الیه ، صفت سماعی ، صفت قیاسی ، صفت نسبی ، مرکب غیر مفید (ناقص) ' مرکب مفید (تام) ، مطابقه .

استاد عبدالحق بیتاب ملك الشعراء

ملك الشعراء استاد بیتاب شاگرد ملك الشعراء قاری عبد الله است . استاد بیتاب نیز نخست در جرگه معلمان مکتب حبیبیه شامل بود هزبان و ادبیات درسی را با استاد خود قاری و ندیم تدریس میکرد . همچنان استاد بیتاب برای مدتی طولانی در پوهنخجی ادبیات پوهنتون کابل علم عروض ، قافیه ، بدیع ، بیان و دستور زبان داری را تدریس نموده در این علوم استاد نگارنده این رساله نیز زیبا شد استاد بیتاب در صرف و نحو درسی کتابی بنام « دستور زبان درسی » نوشته است که به سال ۱۳۳۳ از طرف پوهنخجی ادبیات در مطبعه عمومی کابل چاپ شده است .

روش استاد بیتاب در دستور نویسی به طور عموم مغایرت اساسی با روش ندیم وقاری ، که همان روش دستور نویسی عرب است ، ندارد و بهمین جهت در این رساله روش این استاد روش کلاسیک دستور نویسی خواننده شده است . شواهدی که ندیم وقاری به حیث امثله آورده اند اندکی بر سماع ، پیشتر بر قیاس و همه بزبان نگارش و سبک فصیح استوار است . و از شعرشو اهدنیاورده اند و لی شو اهدیکه استاد بیتاب آورده است علاوه بر اینکه مانند شو اهد وقاری و ندیم اند اشعار زیادی از گوینده گان معروف سبک عراقی ، خراسانی و هندی را نیز احتوا میکند و بنا بر آن میتوان گفت چنانکه دستور های ندیم وقاری قواعد نثر اند ، دستور استاد بیتاب قواعد نثر و نظم هر دو میباشد . استاد بیتاب در تعریف دستور عبارات اسلاف خود را آورده و ما نند آنان گفته است « دستور زبان علم درست گفتن و درست نوشتن است . » (۱)

وی پس از تعریف دستور ، آن را به دو شاخه صرف و نحو تقسیم میکند ، و گوید « صرف علم است که ساختن يك کلمه را از کلمه دیگر و تغییر و تبدیل آن را بامامی آموزاند و موضوع آن کلمه است طوریکه موضوع نحو کلام میباشد » (۲) سپس مانند استاد خود « قاری » لفظ را به موضوع و مهمل تقسیم میکند ، بیتاب نیز مثل ندیم و سیبویه گوید کلمه از حروف عجا یعنی الف با صورت سیگیر د . زیاد کردن اصطلاح الف با در اینجا زاید و بی مورد است . زیرا نحویان گذشته عرب و ابن سینا و ناصر خسرو بلخی ، چنانکه قبلاً یاد کرده ایم ، حروف را بجای اصوات بکار میبردند

(۱) دستور زبان فارسی ، استاد بیتاب ملك الشعراء ، حوت ۱۳۳۳ ، کابل ، ص ۱ .

(۲) ایضاً .

ولسی استاد بیتاب استعمال اصطلاح حرف را در دستور خویش به علایم نگارشی الفبا مختص ساخته و بنا بر آن بگفته ناصر خسرو تنهاست وجه کتابت بوده و قول را بکلی نادیده گرفته است. استاد بیتاب حروف هجاء را عیناً مانند ندیم فهرست نموده و آنها را به حروف خاص فارسی و حروف خاص عربی تقسیم و از هم مجزی کرده است. آنچه در دستور بیتاب در این باب تازه گی دارد این است که حروف را به اعتبار نقط آنها به معجمه (نقطه دار) سهمله (بی نقطه) و حروف معجمه را به موحده (دارای یک نقطه) سثناة (دارای دو نقطه) و مثث (دارای سه نقطه) تقسیم نموده است که مانند سایر اصطلاحات از عربی ماخوذ است. کلمه در نزد بیتاب نیز بر سه قسم است ولی تعریفات انواع کلمه: اسم، فعل و حرف به نصوص عربی نزدیکتر و بنا بر آن کاملاً و بهتر از تعریفات ندیم و قاری میباشد. بیتاب گوید «اسم که نام چیزی بوده و دلالت کند بر معنی ذاتی یا وصفی یا هر دو بدون اقتران به یکی از ازمینه سه گانه...» (۱) در باب فعل گوید «کلمه ایست که دلالت میکند بر معنای حدثی یا اقتران به یکی از زمانه های سه گانه...» (۲) و در باره حرف نویسد که «بدون پیوستن به اسم و فعل معنیش تمام نمیشود» (۳) این عبارات استاد بیتاب، که شاید از مأخذ دیگری باشند، عبارات شرح ابن عقیل را بخاطر میآورد که به این صورت است «... کلمة وهی: اما اسم، و اما فعل، و اما حرف، لانها ان دلالت علی معنی فی نفسها غیر مقررنة بزمان فهی الاسم، وان اقترنت بزمان فهی الفعل، وان لم تدل علی معنی فی نفسها - بل فی غیرها - فهی الحرف» (۴).

از آنجا که رؤوس مطالب دستور زبان فارسی استاد بیتاب من حیث المجموع با دستورهای ندیم و قاری تفاوت زیاد ندارد، جز اینکه دستور بیتاب مفصلتر و عبارات آن رساتر و فصیحتر است، بر تمام موضوعات آن سخن نمیگوییم و تنها بر نکاتی بحث میکنیم که در دستورهای ندیم و قاری نباشند، یا اینکه در تعریف و تشریح با آنها بطور بارز مغایر باشند.

بیتاب علاوه بر اینکه اسم را به: اسم ذات، اسم صفت، اسم جامد، اسم علم، اسم ضمیر، اسم اشاره، اسم موصول، اسم مفعول، اسم فاعل، اسم ظرف، اسم آله، اسم مصدر، اسم عدد، اسم عین، اسم تصغیر، اسم منسوب و غیره تقسیم میکند و در دستورهای قاری و ندیم نیز بملاحظه میرسد اسم علم را به اسم محضه (نام اولی شخص)، اسم کنیه (دارای ابو و ام)، خطاب (مثل ملك الشعراء)، لقب (تاج الشریعه)، تخلص (حافظ، بیدل) نیز تقسیم میکند که بیان آن در دستورهای ندیم و قاری نیامده است و

(۱-۲-۳) ایضاً ص ۲.

(۴) شرح ابن عقیل، تألیف محمد محی الدین عبدالحمید، مطبعه السعاده، مصر، اکتوبر، ۱۹۶۴، ص ۱۵.

مستقیماً از دستور های عربی مأخوذ است. دستور نویسان عرب در ابتداء تنها « اسم محضه و اسم کنیه و لقب » را در آثار خود ذکر میکردند و این روش تا قرن ۸ هجری رایج بود چنانچه ابن مالک در الفیه خود (۶۰۰ - ۶۷۲) و شارح وی ابن عقیل (۶۸۹ - ۷۶۹) گفته اند از ابن مالک و اسماء اسی، و کنیه و لقب و آخرن ذان سواه صحبها شرح آن: یتقسم العلم الی ثلاثه اقسام: الی اسم و کنیه و لقب و المراد بالاسم هنا مالیس بکنیه و لالقب. (۱) و سپس ذکر و شرح تخلص و خطاب و امثال آن نیز به حیث انواع اسم علم در دستور های عربی شامل گردید.

نظر بیتاب در باره مصدر عیناً مانند ندیم وقاری و نحاة کوفه بوده آن را اصل و ماده مشتق منهای سایر کلمات داند. در باب ساخت اسر نظرش عین نظر ندیم است. چنانکه گوید « در فارسی صیغه های اسر بعینه همان صیغه های مضارع است. ا. یتقدر هست که تنها از صیغه واحد غایب حرف (ی) حذف میگردد. چنانکه از (خوانی) خو ان و از نویسی (نویس) اما برای فرق از فعل مضارع در اول آن بیشتر حرف (ب) بیا و رند» (۲) و سپس در حاشیه مینویسد «و این ب را بای زینت گویند.» (۳)

بیتاب در بخش نحو مانند ندیم وقاری این علم را باحث از ترکیب کلمات میدانند و مرکب را به مفید و غیر مفید تقسیم نموده گویند «مرکب مفید آن است که سامع از آن بطلبی یا خبری رسد و سکوت متکلم بر آن صحیح باشد و اگر چنین نبود مرکب غیر مفید است» این تعریف بیتاب مطلب تازه ای دارد که تعریفات ندیم وقاری فاقد آن است، و آن عبارت «سکوت متکلم بر آن صحیح باشد» است که با حذف نکردن این عبارت در ترجمه اصل عربی خواسته است تعریفش با تعریف ندیم وقاری تفاوت حاصل کند. از دستور نویسان عرب ابن عقیل در شرحی که بر الفیه ابن مالک نوشته است. گوید «الكلام المصطلح علیه عند انحاة عبارة عن: اللفظ المفید فائدة یحسن السکوت علیها» و همین قسمت «یحسن السکوت علیها» را که اکثر نحاة عرب در آثار خود آورده اند ندیم وقاری حذف کرده اند ولی بیتاب آنرا ترجمه کرده است.

اصطلاحاتی که بیتاب در دستور خود آورده است همان اصطلاحات ندیم وقاری است، و ضمناً این چند اصطلاح دیگر را نیز از نحاة عرب اقتباس نموده و بر آنها افزوده است:

(۱) شرح ابن عقیل ص ۱۱۹.

(۲) دستور زبان فارسی، ص ۳۲.

(۳) مقایسه شود با نظر ندیم، همین رساله

حرف تاکید، کلمه زاید، حرف تخصیص، مفعول مطلق، حال، بدل، متعلقات فعل، اسم محضه، اسم کنیه و امثال آن.

با شرح و نقد مختصر دستورهای ندیم، قاری و بیتاب که آنها را دستورهای مبتنی بر روش کلاسیک و مستقیماً مأخوذ از عربی خوانده‌ایم واضح میگردد که در این دستورها، جزاینکه برای کلیه‌ها وضوابطی که نجاه عرب برای زبان عربی وضع کرده بودند از زبان دری مثالهایی آورده شود، کدام ابتکار و نوآوری در آنها دیده نمیشود. اشتباهاتی که در مورد شرح قواعد دستوری زبان دری از این ناحیه ایجاد و شایع گردیده بسیار است و ما تنها به ذکر چند نکته اشاره کرده ایم که همه را فهرست وار در اینجا درج میکنیم.

۱- سیبویه در کتاب مخارج حروف عربی، را به دقت و تفصیل شرح کرده است ولی در جمله پیروان مکتب وی از دستور نویسان دری ندیم و بیتاب تنها به فهرست حروف تهجی زبان دری پرداخته از شرح مخارج و خصوصیات ساختمانی آنها صرف نظر کرده‌اند، وقاری حتی حروف هجای دری را فهرست هم نکرده است.

۲- نجاه بصره فعل را مشتق از مصدر و نجاه کوفه مصدر را مشتق از فعل میدانستند. این موضوع در دستورهای عربی تا کنون متنازع فیها باقی مانده است، ولی ندیم و قاری و بیتاب هرچند از این اختلاف نظر آگاهی داشتند نظر نجاه بصره را پذیرفته و افعال زبان دری را مشتق از مصدر دانسته‌اند، در حالیکه در مورد زبان دری نظر نجاه کوفه صادق است و در این زبان مصدر از فعل مشتق میگردد.

۳- حالت در نزد نجاه عرب عبارت از هیئت خاص و گوناگون اسم از لحاظ اعراب حروف آخر اسماء در محل استعمال آن در جمله بوده است. بنا بر این حالت در نزد آنها وضعیت لفظی و معنوی اسم بود. اما ندیم و قاری و بیتاب در زبان دری در اکثر موارد وضع معنوی اسم را در نظر گرفته بدون اینکه در محل استعمال خاص هیئت لفظی اسم معروض به دگرگونی گردد، حالت مفعولی و باز حالات پنجگانه مفعولی را برای اسم در زبان دری نیز بیان کرده‌اند، که درست نیست.

۴- نجاه عرب فعل امر را در زبان خود مشتق از فعل مضارع دانسته‌اند و ندیم و قاری و بیتاب در زبان دری نیز چنین کرده‌اند، که درست نیست.

۵- نجاه عرب حروف کانسونانت زبان خود را اصلی دانسته و پنداشته‌اند که زبان‌شان تنها از کانسونانتها تشکیل گردیده و بنابراین واوهای عربی را حرکات نامیده و بشرح مخارج آنها پرداخته‌اند. و ندیم و قاری و بیتاب به متابعت از روش دستور نویسی عربی از شرح واوهای زبان دری غافل مانده‌اند.

۶- نجات عرب در شرح ساختمانهای دستوری حقایق صوتی را که گفتار را نسانی از آن متشکل میگردد در نظر نداشته زبان خود را از نظر کتابت و الفبا شرح کرده اند و ندیم و قاری و بیتاب باوصف آنکه ناصر خسرو بلخی بین قول و کتابت فرق گذاشته و قول را از صوت و کتابت را از حرف متشکل دانسته است به شیوه نجات عرب رفته و زبان دری را بصورت ناقص شرح کرده اند.

۷- نجات عرب در زبان خود جمله را به انواع جمله فعلیه و جمله اسمیه تقسیم نموده و جمله هایی را از نوع اخیر دانسته اند که از دو اسم تشکیل میگردد و فعل در آنها ذکر نمیشود. دستور نویسان کلاسیک ما نیز جمله هایی را که فعل در آن مذکور است یعنی از دو اسم و فعل تشکیل شده اند جمله های اسمیه نامیده اند.

۸- نجات عرب برای دستورهای خود را از لهجات اجتماعی و جغرافیایی مختلف، حتی از گفتار متعربان مواد و شواهد جمع میکردند و صور مختلف، صور شایع، شاذ و غلط همه را باز میگفتند و نویسنده دستور نویسان کلاسیک ما تنها لهجه کابل را شرح کرده اند و از توجه به سایر لهجه های زبان دری و صور شاذ و غلط غافل مانده اند.

۹- نجات عرب در آثار خویش به صراحت مآخذ خود را از کتب مدون و کسانیکه از آنان سمع کرده اند ذکر میکردند ولی در دستورهای کلاسیک ما مآخذ مورد استفاده قطعاً ذکر نگردیده است. (دنبال کنید)

ر قص

می کنم در پر تور خسار آن جانانه رقص	شمع را هر جا که بیند میکنند پروانه رقص
سوز من از طعن نا فهمان معنی شد زیاد	بیشتر از سنگ طفلان میکنند دیوانه رقص
زاهدان در مسجد و درد یرترسایان همه	مینماید عاشق دیوانه در ویرانه رقص
گاه گاهی گر بگو شم میرسد آوازی	میکنم در کلبه فقرم عجب مستانه رقص
حق بگوید، حق بجوید حق بخوانه بانگ نی	حق شنو گوشی که باشد میکنند مردانه رقص
سرمه از چشمهش گرفت از نور عرفان روشنی	و زشمیم گیسوانش مینماید شانه رقص
ذره تا فلاك و آنچه بینی در جهان	در فضای عشق جانان میکنند جانانه رقص
زانکه جذب حق به بر و بگردا رد جلوه ها	میکنند در رقص دریا در صدف در اندر رقص
بسکه بزم شد حسینی گرم نای و چنگ عشق	ساقی امشبت میکنند باشیشه و پیمان رقص

علم ، تحقیق علمی و ترقی ملی

تحقیقات علمی مربوط وزارت خانها

- ۲ -

درجمله چنین دستگاها ی تحقیقی دستگاها ی هواشناسی ریاست هوا نوردی ملکی ، اداره احصائیة مرکزی وشعبات آن دروزارت خانها ، تفحصات نفت وگاز ، سروی معادن وکار تو گرافی ریاست تحقیق وزارت زراعت وآبیاری ، اداره کادسترو ضرورت ها ی انکشافی مملکت سبب خواهد شد که به عده چنین شعبات سر یعانه افزوده شود .

خوشبختانه درچندماه اخیر سه اقدام نسبتاً مهم در ساحة تحقیق امکانپذیر شده ، اول آنکه دروزارت فواید عامه شعبه یی برای تحقیق عمرانی تأسیس شد ، دوم وزارت صحیه به عملی پرداخته است که شفا خانه ها را طوری تحول بخشد که در پهلوی وظایف عادی خود تحقیق طبی را نیز انجام دهند سوم آنکه وزارت زراعت وآبیاری درجمله دیگر کمک ها از همد امدادی را غرض تقویت و توسیع تحقیق زراعتی در یافت میدارد .

اینکه در فاصله زمان کوتاهی سه اقدام مهم تحقیقی در سه وزارتخانه بعمل آمده میرساند کسه بارو یکار آمدن نظام جدید آهنگ انکشاف تحقیق سریع شده است .

ساحه ها ی جدیدیکه نوعی از انواع تحقیق در آنها ضروری می نماید عبارتند از :

۱- اصلاح بذرونهال : این ساحه برای تزئید حاصلات زراعتی کشور اهمیت فراوان دارد اما کنون بعضی از انواع بذرونهال را که در خارج نتیجه خوب داده وارد کرده و مورد تکثیر قرار داده ایم و در این زمینه کارمندی پیشرو داریم . انواع جدید برنج که بنام « برنجهای اعجاز آمیز » یاد میشود و از طرف سوسسه بین المللی تحقیق برنج واقع فلیپین تجر به شده کاشت برنج را در بسی کشور ها ی جنوب شرق و شرق آسیا طور انقلابی تغیر داده و حاصل آن نسبت به برنج عنعنوی چار تا پنج مرتبه بیشتر است و کذا چون مدت پخته شدن آن کوتاه است عده فصل ها را نیز افزوده است .

چون افغانستان یک ساحه معتنا به برنج خیز دارد انتخاب نوع مناسبی از آن برنجها که در اثر آرمایش به اقلیم و شرایط وطن ما مساعد ثابت شود ما را به انقلاب مطلوب زراعتی زودتر خواهد رسانید . همچنان

برای بدست آوردن دیگر بذره‌های اصلاح شده نیز خواه از طریق استفاده از تحقیق دیگر ممالک یا آغاز تحقیق در این رشته در داخل کشور باید صرف مساعی نماییم، بذره‌پلوی و حبوب‌رو غن‌دار از آن جمله بالخاصه قابل ذکر است.

کذا بذره‌های که آب کم ضرورت داشته باشد یا از شبنم برای کاشت آنها استفاده گردد، امکانات سهمی را تشکیل می‌دهد. مساعی مشابهی در مورد نهال‌های اصلاح شده انواع مختلف نیز بایست بعمل آید.

۴- تشکیل یک موسسه برای تحقیق مربوط به مزارع کم مصرف:

در این ساحه يك اندازه کار شده اما بعد آن دنبال نگردیده است حال آنکه تحقیقاتیکه در این ساحه در بعضی کشورهای دیگر مانند اسپانیه، مکزیک و وانگاستان شده نشان میدهد که مصارف ساختمانی میتواند تا تقریباً (۵۰) فیصد تقلیل داده شود. تا سپس شعبه تحقیقات عمرانی قدم سهمی بود اما سودمندی نماید اگر وظایف آن باستقامتیکه ذکر شد توسعه داده شود.

با بایده اسر عمرانی را در چهارچوب وسیع‌تر مطالعه کرده و نه تنها نیازهای عمرانی شهرها را در نظر بگیریم بلکه از روستاها را نیز. بسی از مردم روستایی خیلی علاقه مند منازل بهتر و عصری اند و این آرزوی شانرا با ارسن‌های حاشیه دار و سفید کردن دیوارها و امثال آنها تبازر می‌دهند. اصلاحاتی که از آرزوی مردم برای منازل بهتر نمایندگی میکند، اما خیلی اصلاحات دیگر بکار است تا بتوان آن منازل را حداقل واجد اوصاف صحی و آسایش خواند اما اعمار منازلیکه در شهرهاست ممکن است برای آنها خیلی پر مصرف تمام شود زیرا نه از جنیرو مهندس ساختمانی میسر است، که نقشه بدهد و ساختمان را رهنمائی کند و نه مصالح مورد ضرورت بدست می‌آید.

لازم می‌نماید که با توجه به شرایط اقلیمی و دیگر عوامل قسمت‌های مختلف مملکت نقشه‌های معیاری برای منازل روستایی تهیه گردد. البته لازمست که قبل بر آن تحقیق بعمل آید که کدام مواد چگونه استعمال شود که استحکام، پرابلم چکک، ضرورت عایق بودن به مقابل حرارت و غیره را در نظر بگیرد. چون نقشه‌های معیاری تهیه شود نسخه‌های انواع مختلف آنها باید در مدیریت‌های فواید عامه موجود باشد و علاقه‌مندان بتوانند آنها را بمقابل قیمت بدست آورند، در عین حال باید در مدیریت فواید عامه دو پایه نفر ماسور فنی برای رهنمایی روستائیان جهت تطبیق موظف باشند. بانجام مطالبی که در بالا ذکر شد وضع نشیمن روستائیان که اکثریت نفوس مملکت را تشکیل می‌دهند شروع به بهبود معتنا بهی خواهد نمود.

در زمینه عمارات کم مصرف از تجربه جمهوریت عربی مصر می‌توانیم استفاده بنماییم. انجیر ساختمانی نامور آن کشور که حسن فضای نام دارد موفق شده است که مواد تعمیراتی محلی و ارز آن را به مقصد اعمار منازل زیبا، کم مصرف و مناسب بکاربرد. وی در پوهتون قاهره تحصیلات خود را پایان رسانیده توانسته است که تکنالوجی پیشرفته عربی را با نقشه‌های عنعنوی تالیف و تلفیق نماید. منازل بلندی که در قاهره ساخته شده فاقد (ایرکاندیشن) عصر است اما تکنیک قدیمی برای سرد نگه داشتن این عمارات بکار رفته است که خیلی ارزان‌تر تمام شده و این مأمول با ابتکار و خلاقیت حسن فضای امکانپذیر شده است.

۳- تحقیق بر زلزله در حال حاضر نقطه منحصربه‌فستگاه زلزله سنج پوهنتون کابل است. آنچه لازم می‌باشد عبارت است از یک موسسه جیوفزیک در پوهنتون کابل با چند مرکز زلزله‌شناسی در قسمت‌های تمرکز بیشتر زلزله مانند بدخشان. ۴- در این مرحله جنبی صنعت جدید در افغانستان تحقیقات صنعتی امر انصراف ناپذیر است. موسسه‌یی با این منظور جهت رهنمونی تحقیق صنعتی لازمست تشکیل شود. بعلاوه وظایف عادی چنین یک موسسه یک وظیفه آن باید این باشد که چون یک دستگاه صنعتی به ورشکست یا زوال شروع میکنند آن موسسه تحقیق باید علمرسی نماید که علت یا علل انحطاط آن چیست تا اگر ممکن باشد از ظرف آن دستگاه صنعتی نجات داده شود و از طرف دیگر در پرتو آن تجربه دیگر دستگاه‌های صنعتی از تکرار آن سرنوشت نجات داده شوند و پیشنهاد های مقتضی در زمینه بحکومت ارائه گردد.

فضای اجتماعی مسا عد برای علم تحقیق

تاریخ علم شاهد است که یکی از موانع مهم بمقابل ابتکار تشبث و کنجکاوی دانشمندان مخالفت شئون عنعنه پسند اجتماع بوده است. این مخالفت با آغاز علم جدید آغاز گردید. دیماکریتس (۴۷۰-۳۷۰ ق م) استدلال نمود که هرچیز بشمول انسان از اتمها تشکیل شده و حیات جز تعالی بین اتمها نیست. نظریه‌ی نه تنها قبول نگردید بلکه مقامات مذهبی همان زمان با او مخالفت نمودند. (ارشمیدس) به نحو دیگری مورد شک و جدوجهد قرار گرفت. قصور او این بود که میکوشید موارد استعمال عملی برای علم پیدا کند و دانشمندان نظری این کار ارشید سر را مغایر سنت علمی خود می‌شمردند. سنت علمی یسی که استفاده عملی از علم را عملی منحنط و ناشایسته می‌شمرد. در خلال قرون وسطی کیمیاگران نیز روز خوشی نداشتند. معا صرین شان آنرا هیکل‌های شوم محیل و دستیا ر شیطان می‌انگاشتند.

(ویسا لیوس) و (برونو) از جمله دانشمندی بودند که قربان افکار و اکتشافات جدید شدند و هیچ مقام و مرجعی نبود که ایشان را بمقابل قوای عنعنوی افراطی حمایت کند. ویسا لیوس در اثر شکنجه ای که بروی تحمیل شد درگذشت و بروی نو سوختانده شد. (دا و پنچی)، (پرستلی) و (گالیلیو) معروض تهدیدها و فشارهای فراوان قرار گرفتند. (کوپرنیک) نظریه خود را در حرکت اجرام سماوی نتوانست تا (۳۰) سال بعد از طرح آن نشر کند زیرا خطر آن وجود داشت که بسرنوشت ویسا لیوس یا برونو مواجه شود. وی زمانی آنرا به نشر سپرد که بیم تعدی متعصبان باقی نبود - زمانی که وی امید برخاستن از بالین مرگ را قطع نموده بود (تاماس رید) یکی از دانشمندان بآن مناسبت چنین تبصره نموده است: «کوپرنیک کتاب خود را فقط زمانی نشر کرد که در بالین مرگ قرار گرفت زیرا وی میدانست که براه حق رفتن چقدر خطرناک است اگر بقیه جهان را باطل را می بیند»

این ملاحظاتی که در این مورد می شود است از یک لست خیلی طولانیتر شکنجه ها و مشکلات تیکه دانشمندان با آن روبرو شده اند. زعمای سیاسی و اداری ماضی نیز روپه گرفته نظر مسا عدی نداشته اند و مساعدترین پیش آمد یکه از ایشان توقع میرفت آن بود که مزاحم دانشمندان نشوند. آورده اند که سکندر بدیدن دیوژن سینیکی دانشمند بزرگ و سرآمد روزگار رفت تا او را نوازش کند، چون از وی پرسید: چه کمکی میتوانم بشما بکنم؟ «دانشمند جواب داد» جلو آفتاب را گرفته اید از آنجا دور شوید زمانداران ماضی اگر نوازشهایی به ساینس دانان کرده اند استثناء بوده تا قاعده امادین عصر که حکومت هادر بند نوازش دانشمندان اند این اسرار جمله صدها تفاوتی است که بین این عصر و اعصار سابق وجود دارد اما با آنکه نوازش دانشمندان از طرف حکومتها برای ترقی علمی انصراف ناپذیر و لازم است بهیچ صورت کافی نمیباشد.

بلکه انکشاف علم بطور عموم نیازمند فضلاء اجتماعی مساعد می باشد. فضائی که بتواند بمقابل کشش های عنعنوی ای که برای جلب استعداد های بزرگ بسوی شئون دیگر مانند وظایف اداری و غیره موجود است، بچربد، علم مانند گلی است که نوازش دست باغبان را ضرورت دارد و علم خودرو هم مانند گل خود رو کمال مطلوب را بدست نمیدهد رشته نسبتاً ((جدید دانش که به نام جامعه شناسی یاد میشود)) در باره چگونگی انکشاف علم در یک مرحله تاریخی و انحطاط آن در مرحله دیگری و عروج آن در یک اجتماع و هبوط آن در اجتماع دیگری می پیچد و اگر چه این رشته دانش هنوز راه درازی را پیش رو دارد معذرا هم اکنون شواهدی بدست آورده که نشان میدهد انکشاف علم امریست که بوجود شرایط خاصی ارتباط دارد و هرگاه آن شرایط تحقق یابد علم رشد می یابد و در غیر آن فقط گاه گاهی دانشمندی منفرد مانند گل های خودرو می شکند و این ها استثنا آتی را تشکیل میدهند که قاعده را اثبات میکنند.

درین بخش بعضی عواملی را که عناصر مهم مساعدت زمینه برای نموی علم شمرده میشوند مورد بحث قرار میدهم.

۱- مسأله فرار مغزها:

پدیده ای که بنام فرار مغزها یاد میشود یکی از پرابلمهایی است که آهنگ انکشاف کشورهای در حال رشد را بطی میگرداند اما برخلاف آنچه معمولاً فکر میشود این پدیده نونیست در سمپوزیمی که از طرف موسسه شرق میانه در واشنگتن در سال ۱۹۶۷ راجع به فرار مغزها دایر شده بود گفته شد که روم باستان و بعضی امپراتوری های دیگر به مشکلات مشابهی مواجه بوده اند و بس علمای آنها در جستجوی فضاء مساعد اجتماعی متواری بودند. این هم گفته شد که ایالات متحده آمریکا که در حال حاضر بخش اعظم مغزهای فراری بان پناه می برند در مراحل اولی انکشاف خود از فرار استعداد های بشریش به اروپا ضرر هادیده است. (چارلس فرانکل) استاد فلسفه در پوهنتون کولمبیا در زمینه اظهار داشته که فرار مغزها تنها ناشی از جلب آنها در اثر شرایط مساعد کشورهای رشد یافته نیست بلکه نتیجه شرایط ناساعد در کشورهای در حال رشد می باشد. (۲۷)

عده ساینس دانانیکه در سال (۱۹۵۶) از کشور های در حال رشد با آمریکا پناه برد تقریباً به (۱۸۰) نفر رسید. اما در سال (۱۹۶۷) عده آنها به (۷۹۱۳) بالا رفت. یک راپور دیگر حاکیست که بین سالها (۱۹۵۲) و (۱۹۶۱) سی هزار انجینیر، چادر هزار فزیکدان و نه هزار ساینس دان دیگر شقوق از اروپا (بالخصوص انگلستان و آلمان غربی) با آمریکا مهاجرت کردند و از آن بی بعد این مهاجرت افزایش یافته است. (۲۸)

مطاب ذیل حدت پرابلم فرار مغزها را در مورد ایران نشان میدهد:

... حیرت نباد کرد که بگفته یکی از پژوهندگان ایرانی از جمله (۶۵۲۶) دانشجوی ایرانی که طی سالهای (۱۳۳۳ - ۱۳۴۲) با گذرنامه تحصیلی با آمریکا رفته اند. (۳۸۰۰۲) نفر تا بعیت دولت آمریکا را پذیرفته اند که من جمله (۱۱۰۸) نفر مهندس، پزشک، اقتصاد دان، یا کارشناس فنی نوع دیگر بوده اند. (۲۹)

مسأله فرار مغزها در سیمینارها و کنفرانسهای عدیده ای مورد بحث قرار گرفته، از جمله کنفرانس استفاده از علم و تکنیکها لوزی برای انکشاف آسیا منعقد شده است. در دهلی جدید آنرا بررسی کرده است. کنفرانس مذکور در راپور خود خاطر نشان میکند که اقدامات اجباری برای جلوگیری از فرار مغزها مصلحت نیست و تنها در موارد استثنائی بان توسط بعمل آید و رویهم رفته به نفع کشورها نیست که قید و قیود زیادی بر حرکت دانشمندان خود وضع کنند و گذشته از آن نتایج رضایت بخشی از اقدامات اجباری بدست نیامده در عوض آن تدابیر مثبت نتیجه بیشتری نداده است.

کنفرانس را پور خود را در زمینه چنین دنبال میکند:

... احساس میشود که تدابیر مثبت بشمول امکانات آتی نتایج بهتر و دراز مدت بدست میدهند:

اصلاح مقررات مربوط به معاشات به نفع ساینس دانان، تکنالوژیست ها، و تکنیشن ها با توجه با اهمیت بارزی که در ترقی ملی دارند.

استخدام ساینس دانان به پیمانہ بیشتر در تمام قطاع ها بالخاصہ قطاع صناعتی تسهیل تبدیلی آنها از یک وظیفه بوظیفه دیگری در چوکات اختصاصی شان و از یک قطاع به قطاع دیگری.

اصلاح عمومی حیثیت و پرستیژ اجتماعی کارکنان علمی و تکنیکی.

تهیه فیلوشپ ها جهت قادر ساختن ساینسدانان و انجیران نخبه برای سپری نمودن مدت های باموسسات ملی و بین المللی علمی خارج بغرض اغنای معلومات و اختصاص شان و گرفتن تماسها با علما و متخصصان زبده خارج.

بالاخره باید با ساینسدانان و تیمکالوژیست های کشور که در خارج اقامت اختیار کرده اند تماس گرفته شود و سعی بعمل آید که ایشان به مراجعت واداشته شوند. اما بدون اتخاذ اقدامات بالا این اقدام به تنهایی خود نتایج سهمی نمیدهد. (۳۰)

بقول (پ. سی. ال. نو بیس) یک دانشمند هندی یک ساینسدان یا انجیریکه به تحقیق و انکشاف سی پردازد در کشور های راقیه غرب یما نندایالات متحده امریکه، انگستان، فرانس، کانادا آلمان غربی، وغیره در اوایل دهه (۱۹۶۰) مصرف سبانه آن به سی و پنج هزار دالر بالغ میشود و اکنون این رقم یقیناً بالاتر رفته است. در هند این رقم به هفت هزار دالر میرسید. این ارقام وقتی معنی روشنی کسب میکنند که با در نظر گرفتن عاید متوسط فی نفر در کشور مربوطه ارائه شود در اتحاد شوروی معاش یک ساینسدان در حدود دوازده برابر عاید متوسط فی نفر است و این حقیقت با توجه با اعتنائیکه در آن کشور به عدالت اجتماعی میشود خیلی معنی دار بوده نشان میدهد که آن کشور تشویق ساینس و ساینسدانان را تا چه حد موافق به مصالح ملی خود میداند (نسبت بین معاش یک نفر محقق و معاش متوسط فی نفر نسبت تحقیق گفته میشود). نسبت تحقیق درجاپان، کانادا و ایالات متحده امریکه بالترتیب پانزده، شانزده و هفده میباشد. در کشورهای اروپای غربی این نسبت به بیست و پنج بالغ میشود. در هند این رقم در حدود هشتاد تا نود است. در اتحاد شوروی، ایالات متحده و جاپان بنا بر سطح اقتصاد آنها آسانتر است، که این نسبت را بالاتر ببرند. (۳۱)

اینکه دیگر کشورها به تحقیق علمی و محققان خود چقدر اهمیت میدهند از مطالب بالا آشکار بوده و در این زمینه بخاطر تسریع آهنگ انکشاف علمی تکلیف کشورهای در حال رشد مانند افغانستان

که جهت استفاده اعظمی از علم و تکنالوژی عزم کرده اند آشکار است .

۲ - ضرورت مقررات جدید :

آنچه رابرت ماکناسارا رئیس بانک جهانی بنام «فاصله تکنالوجیکی» یاد کرده مورد بررسی دا کتر (جوزف بی دیوید) جامعه شناس قرار گرفته است . سازمان همکاری اقتصادی و انکشاف که مشتمل بر بیست کشور اروپای غربی، امریکای شمالی و جاپان است با اجرای آن تحقیق اجتماعی دستوراتا علل پسمانی تکنالوجی اروپا (بمقایسه امریکا، اتحاد شوروی و جاپان) تشخیص گردد و بعداً برای چاره جویی آن اقدام بعمل آید .

پروفیسر (سن دیوید) باین نتیجه رسید که علت العال پسمانی اروپا در ساحه تیکنالوژی در ابتدای این قرن آغاز شد و آن عبارت از تحجر در مقرراتی بود که تحقیق علمی و امور موسسات تعلیمات عالی اروپا را اداره میکرد . راپور پروفیسر دیوید علاوه میکند که اگر آن تحجر در مقررات مذکور بعد کافی تغییر نیابد اروپا موقوف فعلی خود را نیز از لحاظ موفقیتهای علمی و تکنالوژی از دست میدهد در افغانستان نیز در تمام شئون انکشافی ضرورت مقررات انعطاف نا پذیر و ممد ترقی اشکار و مبرم است اما تا جائیکه به علم و تحقیق علمی ربط میگردد آن ضرورت نمیتواند از اندازه فعلی مبرم تر باشد . البته نظام جدید جمهوریت در جمله اصلاحات گوناگون اعلام نموده است که مقررات اداری و مالی رانیز موافق به مقتضیات جدید عیار خواهد ساخت و در آن میان توجه خاصی به ضرورت های انکشاف علمی و تحقیق علمی لازم بوده و مقررات بالخاصه انعطاف پذیر که جوابده اقتضات انکشافی معریع علم و تحقیق علمی باشد مورد نیاز است اینک دولت اخیراً حق الزحمه تالیف، ترجمه درجه یک را مضاعف ساخت گام وسیعی است، به استقامت صائب .

مردمی ساختن علم :

یکی از ضرورتهای عمده برای انکشاف علم و تیکنالوژی عبارت از ایجاد زمینه است که بتواند مردم را در برابر علم و تیکنالوژی پذیرا تر ساخته و اهمیت علم و تیکنالوژی را در زندگی معاصر مدلل سازد . برای تا مین این مأمول لازم است که علم «مردمی» ساخته شود یعنی بزبان مردم عوام تفسیر گردد و بین همان انتشار داده شود .

مشکلات تفسیر علم به مردم زیاد است بالخاصه در کشور های در حال رشد که قطاع روستایی آنها وسیع و یک عده بزرگ نفوس آنها بیسواد بوده و فقط فرصت های معدودی موجود است برای تماس پیدا کردن با موارد استفاده از علم و تیکنالوژی اما در آنجا ها است که ضرورت استفاده از علم و تیکنالوژی حاد میباشد . موسسات تحقیقاتی و موسسات تعلیمات عالی یک کشور هر قدر وسیع و مجهز و قطور باشد آنچه در نهایت عامل فیصله کن است این است که

توده مردم علم و تیکنالوژی را در تولید بالخصوص تولید زراعتی بکار می برند یا خیر. برای آنکه به نفوس روز افزون غذا تهیه شود استعمال اصول علمی در تولید زراعتی امری انصراف ناپذیر است. حتی آنانیکه مکتب خوانده اند و نسبتاً تعلیم یافته اند در آن جوانی خود ملتفت میشوند که آموزش ساینس آنها در مکاتب کافی نبوده که ایشان را به فهم بسی حقایق بسیط علمی قادر بسازد. مسئولیت فهماندن علم بعوام تنها وظیفه «ساینسدانان نیست. نویسندگان علمی در این زمینه مسئولیت مهمی دارند. اما خود عوام نیز چون یک بازاریاب اهمیت علم و تیکنالوژی در زندگی شان ملتفت گردند بآن راغب خواهند شد و در آن حال لازم است مواد خواندنی، فلم ها، پروگرام های رادیویی و غیره میسر باشد که برای ایجاد یک کلتور علمی کمک نمایند. بیشتر اصطلاح «نویسندگان علمی» را بکار بردیم. تربیت چنین نویسندگان کمال اهمیت را دارد، نویسندگان نیگه بعلاوه فن نگارش علمی داشته باشند و بتوانند آنها را بزبان عام فهم به عوام ارائه کنند.

مکاتب نیز در این زمینه میتوانند خدمات مهمی را انجام دهند اما در اینجا نمیخواهیم مطالبی را تکرار کنیم که در کتاب علم و نظام اجتماعی (فصل ششم) پیشنهاد های لازم در زمینه آنها بعمل آمده.

در دیگر کشورها مساعی فراوانی برای مردمی ساختن علم بعمل آمده و یونسکو همه ساله جایزه نیرابنام (جایزه کالنگا) برای دانشمندی که برای مردمی ساختن علم خدمت برآورده انجام داده باشد، اعطاء می نماید.

مناسب خواهد بود در سالهای آینده جوایز مطبوعاتی، جوایز خاصی را برای مردمی ساختن علم نیز احتوا کند و باینصورت اهمیت مردمی ساختن علم نیز ضمناً به نویسندگان و عوام مدلل گردد.

ضرورت یک ماشینری ملی برای ((تحقیقات و انکشاف))

اقتضای انکشافی عده دستگاههای تحقیق و انکشاف کشور را خواهد افزود اما افزایش چنین شعبات ضرورت تنظیم و رهنمائی آنها را بیشتر میسازد تا از یکطرف وظایف شعبات مربوطه بطور رهنمائی شده و موثر اجرا گردد و از طرف دیگر از مصرف بیشتر یک در تضاعف و تکرار عین وظیفه از طرف بیش از یک شعبه در یک حالت تنظیم نشده مضمحل است جلوگیری بعمل آید. در این بخش خاکه یک تشکیل و تحقیقات پیشنهاد میشود در رأس تشکیل تحقیقاتی افغانستان بهترین نماید یک جرگه ملی تحقیقات علمی را وظایف آنی وجود داشته باشد.

طرح ریزی تحقیقات علمی افغانستان و پیشنهاد آن به مقام مسؤل، اجرای خط مشی علمی کشور،

- تعمیل تصانیف مقام مسئول اجرای خط مشی علمی کشور و همکاری وزارت خا‌نه‌ها و شعبات مسئول اجرای تحقیق .
- طرح مقررات اتخاذی و تشویقی ای‌که برای تعالی و ترقی تحقیقات در افغانستان کافی و وافی باشد تعیین و تثبیت احتیاجات تحقیقاتی افغانستان .
- کمیسیون ملی تحقیقات علمی افغانستان دارای شوراهای اختصاصی آتی خواهد بود :
- ۱- شورای تحقیقی علوم طبیعی .
 - ۲- شورای تحقیق منابع طبیعی .
 - ۳- شورای تحقیق طبی .
 - ۴- شورای تحقیق صنعتی .
 - ۵- شورای تحقیق ساختمانی .
 - ۶- شورای تحقیق زراعتی .
 - ۷- شورای تحقیق اجتماعی و اقتصادی .
 - ۸- شورای تحقیق تربیتی .
 - ۹- شورای تحقیق در تعلیمات عالی .

وظایف این شورا های اختصاصی این خواهد بود که به‌دایت کمیسیون ملی تحقیقات علمی در باره مسائل مورد نظر آن مطالعات و رسیدگی‌های لازم نموده برای غور و مجدد آن پیشنهاد های لازم را ارائه نماید و کذب و مسایلیر ا‌که این شورا ها شایسته رسیدگی کمیسیون ملی بدانند با دلائل خود به نظر آن رسانیده و پیشنهاد هاییرا برای اتخاذ بروش مناسب جهت حل یا تخفیف مسئله میل مر و ط تقدیم نمایند .

رئیسای شورای اختصاصی در کمیسیون ملی تحقیقات علمی عضویت داشته باشند و رئیس این کمیسیون عبارت از منشی شورای عالی علمی افغانستان خواهد بود .

پنج عضو دیگر به پیشنهاد کمیسیون ملی تحقیقات علمی و اتانای شورای عالی علمی افغانستان از جمله متخصصینیکه تحقیقات قابل توجه انجام داده یا آثار درجه اول در رشته مربوط خود نشر کرده باشند .

کمیسیون ملی تحقیقات علمی از نزدیک با وزارت پلان همکاری خواهد داشت و برای تأمین این

پیشنهادی در باب خط مشی علمی طی فصل هفتم کتاب « علم و نظام اجتماعی »

ارائه شده است :

مأمول باید رئیس پلان وزارت پلان در آن عضویت داشته باشد .
 چون شورای تحقیق علمی تشکیل شود مناسب خواهد بود که اولین وظیفه آن بررسی اقتضاآت
 تحقیقاتی کشور باشد و موظف به تهیه پیشنهادهای لازم راجع بدسته گاهای تحقیقات علمی شورا های
 اختصاصی تحقیقات علمی وظایف و تشکیلات آنها گردد .

مآخذ

در تهیه این مقاله از منابع آتی استفاده شده است :

- ۱ - جول ماچ « تیکنالوجی و آینده » اخبار دانشمندان اتومی، جلد دوازده شماره چهارم
 اپریل ۱۹۵۶ ص (۱۱۲) .
- ۲ - وارن و یور « عهد بزرگی برای علم » هدفهای امریکائیان (را یور کمیسیون رئیس
 جمهوری پیرامون هدفهای ملی) پرنتیس هال طبع هفتم فروری ۱۹۶۳ ص (۱۰۳) .
- ۳ - برتراندر سل نقل قول شده توسط غلام علی آیین در علم و نظام اجتماعن مؤسسه طبع
 کتب بیهقی، کابل ۱۳۵۲ ص (الف) .
- ۴ - ایضاً .
- ۵ - هاروی بنهم « تحقیق در پوهنتون کابل » (مقاله سیموگراف شد،) بی تاریخ ص (۱)
- ۶ - علم و نظام اجتماعی ص (۱۰۸)
- ۷ - آر . دبلیو . دیویزوار . اسان « خط مشی علمی اتحاد شوروی » « ماینترفیک امریکن
 (مجله جون ۱۹۶۹ جلد (۲۲۰) شماره (۶) ص (۲۰) .
- ۸ - ریماند ایول نقل قول شده توسط (دایل وانصل) در کتاب علم خط مشی دولستی
 (مطبعه پوهنتون نبراسکا ۱۹۵۹ ص (۲۰)
- ۹ - جیروم ویزنر « تیکنالوجی و اجتماع » علم به صفت یک قوه فرهنگی ؛ هاروی وولف
 (ناشر) از نشریات پوهنتون جانز ها پکنز با لیمور ۱۹۶۳ ص (۳۲)
- ۱۰ - علم و نظام اجتماعی ص (۱۰۹)
- ۱۱ - پی سی . سبالانویس « هدفهای علم . تیکنالوجی » (مقاله سیموگراف شده بی که
 بتاریخ ۲۶ اپریل ۱۹۶۶ در سمپوزیم « همکاری بین کشورهای آسیایین و افریقایین بمنظور
 اعتلاء و بکار بردن علم و تیکنالوجی » منعقدده دهلی جدید از تاریخ ۲۵ - اپریل تا ۲۰ می
 ۱۹۶۶ تقدیم شده، ص (۲)

- ۱۲ - ایضاً ص (۳)
- ۱۳ - ایضاً
- ۱۴ - ایضاً ص (۳-۳)
- ۱۵ - ایضاً ص (۴)
- ۱۶ - جیروم و یزنر، همان اثر ص (۴۲)
- ۱۷ - اخبار ایالات متحده و راپور جهان (۲۷ سپتمبر ۱۹۶۵ ص (۸۴)
- ۱۸ - مهالا توییس همان اثر ص (۷)
- ۱۹ - علم و تکنالوجی در انکشاف آسیا، یونسکو ۱۹۷۰ ص (۲۱۶)
- ۲۰ - گونا مردال، در اسای آسیا: تحقیقی در باب فقر ملل، جلد دوم طبع اول منتشره پانسیون
يك شعبه شرکت نشراتی (راندم هوز) نیو یارک ۱۹۶۸ ص (۱۲۵۳)
- ۲۱ - ایضاً .
- ۲۲ - ایضاً ص (۱۲۵۴)
- ۲۳ - یونسکو کرائیکل، اگست - سپتمبر (۱۹۵۹) ص (۲۵)
- ۲۴ - جولیس ستراتون «خطابه در موقع توزیع دپلومه ها» ۱۲ جون ۱۹۶۴ - داد یلس
(مجله) خزان ۱۹۶۴ ص (۱۲۴۳)
- ۲۵ - نقل قول شده توسط کلارک کر در کتاب سوارداستعمال، پوهنتون ز نشریات پوهنتون
هارورد کاسبرج ماساچو سیتس ۱۹۶۴ ص (۴)
- ۲۶ - تایم، مجله ۲۰ می ۱۹۷۴ ص (۲۱)
- ۲۷ - صدای اسر یکا (۲) اکتوبر ۱۹۶۷ .
- ۲۸ - محصولات آسیایی (نشریه) اپریل ۱۹۶۸، ۲۰ ص (۱)
- ۲۹ - سخن (مجله): وضع تحقیقات علمی در ایران: شاپور راسخ
- ۳۰ - علم و تکنالوجی در انکشاف آسیا، یونسکو ۱۹۷۰ ص (۴۵-۶۱)
- ۳۱ - مهالانوییس همان اثر ص (۵)
- ۳۲ - نیو یارک تایمز، يك شنبه نومبر ۳، ۱۹۶۸، ص (۱۳ د)

بهارستان و شهرت آن

شمع شو، شمع، که خود را سوزی تا به آن بزم کسان افریزی
ابر شو، تا که چو باران ریزی بر گل و خس همه یکسان ریزی
عبدالرحمن جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ) ادیبی است که تمام آثار خود را به نفع مردم به وجود آورده است. او در این آثار که ماهرانه و هنرمندانه ولی ساده و عام فهم نگاشته شده، افکار حکیمانه ادبیات پنج صد ساله در پی را خلاصه نموده و به وسیله تصویر و ترسیم عشق پاک یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، سلمان و ابراهیم، اشتر و حیدر، عدالت پروری انوشیروان، خردمند ی بز رگ مهر و افلاطون، دانش اندیشی اسکندر آیدیالی، انسان پروری و وطن دوستی و رفاقت و برادری را ترنم میکند، عدل و انصاف، دانش و خرد، زحمت کشی و آسایش و نیکو کاری را ترغیب مینماید، پست همتی و تن پروری، دروغ گویی و فریبگری را مورد انتقاد قرار میدهد و خلاصه به آدسها طرز آدمیت را بی آموزاند.

درین این آثار بزرگ «بهارستان» (۱) مقام مهمی دارد. مولف آن را به سال ۱۳۸۷ (۱۳۹۲ هـ) در مدت چندماه به پیروی از شیوه «گلستان» شیخ مصباح الدین سعدی شیرازی (سال تالیف ۱۲۵۸ میلادی) (۶۵۶ هـ) نگاشته است. از این روی «بهارستان» هم مانند «گلستان» مشتمل بر دیاچه و خاتمه و هشت باب است ولی بابهای «بهارستان» روضه (باغ) نامیده شده. روضه یکم، سخنان

(۱) مقدمه «بهارستان»، اعلی خان افصح زاد، شهر دوشنبه، تاجکستان شوروی نشریات عرفان ۱۹۶۶.

این مقدمه از لهجه و الفبای تاجیکی به لهجه و الفبای دری گزارش یافته است. متن «بهارستان» از روی نسخه «کلیات عبدالرحمن جامی» به شماره ۱۳۳۱ بخش نسخه های خطی شرقی اکادمی علوم ازبکستان شوروی که در سال ۱۹۰۸ هـ - (۱۵۰۲ م) در شهر عرات به دست محمد بن حسن شاه الکاتب الهروی کتابت شده به طبع رسیده و بعضی اغلاط آن نسخه، از روی نسخه خطی «بهارستان» به شماره ۶۶ بخش نسخه های خطی «شعبه شرق شناسی و آثار ادبی» اکادمی علوم تاجیکستان شوروی و دو نسخه چاپی «بهارستان»: استانبول ۱۸۶۸ و کانپور ۱۹۰۷ تصحیح شده است. مصحح معنای لغات و عبارات مشکل را در آخر کتاب آورده، روضه های ۲، ۳، ۴، ۷ و ۸ را با حذف بعضی کلمات و جمله ها و روضه های ۱، ۳، ۵ و ۶ را به صورت منتخب چاپ کرده و گفته است: «از بس که نشر ما کمتر عاموی دارد از آوردن فرقی نسخه های گوناگون خودداری کرده شد.» م.ن. نگهت سیدی

حکمت آمیز شیخ ها و عارفان مشهور را در بردارد، در روضه دوم، پند و نصیحت حکیمان و دانشمندان بزرگ در باره اخلاق و آداب جای داده شده، حکایات روضه سوم عدالت حکام و پادشاهان را نقل میکند، در روضه چهارم، سخاوت و جوانمردی بیان گردیده، حکایات های روضه پنجم، سوز و گداز عشق را اظهار میدارد، روضه ششم، لطیفه ها و مطایبه ها را احتوا مینماید، در روضه هفتم، در باره شعر و عناصر و انواع آن سخن گفته شده و در باب ۳۹ شاعر بزرگ کلاسیک تا قرن پانزدهم میلادی (از رودکی تا نوابی) معلومات خیلی فایده بخش داده شده که در مطالعه تاریخ ادبیات در این و دانستن نظر مولف راجع به شعر و شاعری، اهمیت بس بزرگ دارد، در روضه آخرین حکایتهای تمثیلی از زبان پرندگان و حیوانات، آورده شده یعنی حکایتهای آنها حیوانات و پرندگان اند.

اگر مندرجات «گلستان» و «بهارستان» را مقایسه کنیم، می بینیم که «بهارستان» تقلید کور کورانه «گلستان» نیست و تنها با روحیه انسان دوستی خود شکل پیروی و تضمین را دارد. از رهگذر موضوع، فقط باب سوم «بهارستان» و باب یکم «گلستان» و باب پنجم هردو کتاب، با هم مشابه است. موضوعات بابهای ۳، ۴، ۶، ۷ و ۸ «گلستان» در «بهارستان» دیده نمیشود و بابهای ۲، ۳، ۴، ۶، ۷ و ۸ «بهارستان» از جهت موضوع تماماً نو است. فرق دیگر «بهارستان» از «گلستان» این است که شیخ سعدی با بهای کتاب خود را، بی هیچگونه مقدمه آغاز میکند، اما جامی در ابتدا ای هر باب به عنوان «فایده» مقدمه کوچکی بی آورد که در آن مقصود و هدف باب را بیان میدارد و پارچه شعری نیز بدان می افزاید چنانکه روضه چهارم که در صفت سیوه بخشی درختان باغستان جود و کرم و شکوفه ریزی شان بی بدل دینار و درهم نام دارد، با چنین «فایده» آغاز می یابد: «جود، بخشیدن چیز است، بایستی بی ملاحظه غرض و مطالبه عوض، اگرچه آن غرض یا عوض ثنای جمیل یا ثواب جزیل باشد». پس از آن، دو قطعه زیرین آورده میشود.

کیست کریم؟ آنکه نهد بهر جز است هر کرمی کایید از او در جود

آنکه بسود بهر ثنا و ثواب بیع و شرا گیر، نه احسان و جود

هر که مقصودش از کرم آن است که بر آرد به عسالم آوازه

باشد از مصر جود و شهر کسرم خانه او بسرون دروازه

عقاید نویسنده که در «بهارستان» بیان شده خیلی گوناگون و گاهی مخالف یکدیگر است، لیکن عبدالرحمن جامی به حیث شخصی خلق پرور و وطن دوست، آزاد بخواه و عدالت جو و خورخواه طبقه

زحمتکش، پیش از همه، حل مسأله اجتماعی را مورد توجه قرار میدهد، جمعیت را به دو گروه - ظالمان و مظلومان - تقسیم میکند و بر ضد ظلم و جبر و تعدی و بیدادگری برمیخیزد، دولت مند آن را به سخاوت و بیچارگان را به قناعت فرا میخواند و بدین وسیله، عدل و انصاف را ترغیب میکند و بر ضد خود بینی و خود پسندی، حرص و خست، بیرحمی و بی انصافی و جنگ و جدال قیام مینماید، این تقیصه ها و ناپه سامانی ها را سبب بدبختی جمعیت و ویرانی مملکت میداند و راه رهایی از آنها را میجوید و چاره این بیچارگی ها را در حکمرانی فرمانروای عادل و خدستگار خلق میبیند. اگر بیان اینگونه عقاید را در قرن پانزدهم، در نظر بگیریم اهمیت آنها باز هم افزون تر میگردد. زیرا این قرن به تعبیر و بار تولد گرچه «زمان شکوه ظاهری» جلوه میکند در اصل «زمان استبداد فیودالی، کشمکش ها و زد و خورد های پی در پی تیموریان، شدت کینه و عداوت و تعصب دینی و مذهبی بود.» (۱) خصوصاً پس از مرگ تیمور (۱۸ فبروری ۱۳۰۵) که در زمان حکومت خود (۱۳۷۱ - ۱۳۰۵) ما وراءالنهر، ترکستان، ایران، آسیای صغیر، قفقاز، افغانستان، قسمتی از هندوستان، دشت قپچاق و بخشی از روسیه را در زیر تسلط خویش آورده بود همه اولاد او برای تاج و تخت جان میکنند، خون یگدیگر را سیر میبخشانند و در نتیجه این زد و خورد های تخت و تاج طلبی، مملکت رو به خرابی و خانه فقراء رو به ویرانی می نهاد. بنابراین، ترغیب عدل و انصاف در این عصر، اهمیت مخصوص کسب میکند.

مؤلف «بهارستان» هم بدین گونه تاکید میکند که «اگر کسی به مردم تیغ ناسهربانی کشد کشته تیغ ناسهربانان میگردد.» بنابراین باید هر کس عاقبت اندیش و از خون ریزی بر حذر باشد. در «بهارستان» اسکندروانووشیروان به حیث فرمانروایان آیدیالی و حجاج که به ظلم مشهور بود به صورت حکمران ظالم و خونریز تجسم یافته اند. با یدگفت که شاعر، عداوت کردن فرمانروا را بر همه کس، در نظر ندارد و به عقیده او، فرمانروا هر قدر که به راستکاران و نیکو کرداران توجه و عنایت دارد باید همانقدر بر ظالمان و کژروان و بد کرداران، بی رحم باشد. جامی از زبان بزرگ سهر همان فرمانروا را بهترین فرمانروا میداند که «پاکیزه گان از وی ایمن باشند و گنهکاران از وی بترسند.»

یکی از مسایل مهمی که جامی در «بهارستان» مطرح میکند شناختن قدر و منزلت انسان است شاعر گرانمایه میگوید که انسان را نه از روی ثروت و منصب بلکه از روی هنر مندیش باید ارج نهاد.

(۱) میرزا تورسون زاده، سخن سرا و افاده کننده غایه های دوستی، مجله «هدای شرق»

قیمت مرد نه میسم و نه ز راست قیمت سرد به قدر هنر است
برای قدر شناسی انسان، صورت ظاهری هم اهمیت ندارد، شخص باید باطناً و از جهت معنوی
کامل و غنی باشد زیرا که:

تن بود چون غلاف و جان شمشیر کار شمشیر میکند نه غلاف!
عبدالرحمان جامی «در بهارستان» اهمیت بزرگ علم و دانش را در حیات جامعه خاطر نشان
میکند و آدمی زادگان را به پر داختن به علم و دانش هدایت و تشویق مینماید، لیکن
در عین حال این را نیز میگوید که دریای علم بیکران و بی پایان است و فرا گرفتن همه علوم
از اسکان بیرون. بنابراین هر کس باید تنها ضرورترین علم را بیاموزد. این نکته را نیز گوشزد
میکند که علم بی عمل هم فایده بی ندارد:

علمی که ناگزیر تو باشد بدان گرای و انرا کزان گزیر بود جستجو مکن!
و ان هم که حاصل تو شود علم ناگزیر غیر از عمل به موجب آن آرزو مکن
بخشی از حکایات «بهارستان» بلند همتی «درویش قوی همت و پادشاه صاحب شوکت»، «حاتم
و یتیم بچه»، «موربا همت» جوانمردی و سخاوت «حجاج و اعرابی»، «ابراهیم بن سلیمان و جوانی از بنی اسید»
برای دوست جان سپاری کردن «اشتر و حبذا» را افاده میکند. حکایات و مطایبه های روضه های
ششم و هشتم، رذالتها و ثوابه سامانیهای زمان فیودالی و خصالت های بد بعضی اشخاص منفرد را
مورد انتقاد قرار میدهد.

عبدالرحمان جامی، این اثر را به حیث یک کتاب درسی برای پسرش ضیا عالدین یوسف نوشته است.
ازین روی، زبان «بهارستان» خیلی ساده و قابل فهم، و کلمه ها و عبارات مستعمل و رائج در بین مردم و
تعبیرهای شاعرانه در آن فراوان است و مخصوصاً صنعت سجع آنرا بسی دلپذیر گردانیده. سخنان
مهدی توحیدی پور که در مقدمه چاپ نو «نقحات الانس» راجع به زبان ادبی قرن پانزدهم گفته است
پیش از همه به «بهارستان» تعلق میگیرد. وی می نویسد: «در نشر سبک مخصوص دوره مغل که پایه آن
بر مغلق نویسی و کثرت استعمال کلمات و لغات عرب بود، در آن دوره متروک ماند و به جای آن، سبک دیگری
به وجود آمد که اساس آن بر استعارات و تشبیهات و کنایات فراوان قرار داشت و از تکلف در لغات
عرب عاری بود.» (۱)

«انوار سهیلی» حسین واعظ کاشفی، «لطائف الطوائف» صفی بن حسین واعظ کاشفی و «تکمله
نقحات» عبدالغفور لاری به همین اسلوب ساده نوشته شده است، لیکن در بین آثار مشهور قرن پانزدهم

«بهارستان» از جهت سادگی زبان و روانی طرز بیان، فرق میکند.

افکار انسان دوستانه و صناعات بدیعی «بهارستان» از قرن‌ها به این سو، توجه دوستانه ادیبان ادبیات را به خود معطوف ساخته است و در کشور های شرق و غرب، مخلصان آن بی‌شمار اند. نسخه های گوناگون آن را که به دست کاتبان و هنرمندان نامدار و فیروز آسوزان و نویسندگان کتابت شده است، در هر دهه و دهکده تاجیکان و در کتابخانه های مشهور دنیا میتوان یافت. قدیمترین نسخه آن که تا زمان ما رسیده در سال ۸۹۵ هجری، یعنی دوسه سال پس از نگارش آن (و البته در زمان زنده گی جامی و دوسه سال پیش از درگذشت وی) استنساخ شده، حالا به شماره ۹۷۸ در بخش نسخه های خطی شرقی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی نگاه داشته میشود. نسخه دیگری که به شماره ۳۳۷۶ در بخش نسخه های خطی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی وجود دارد نیز خیلی قدیمی است و به دست درویش محمد طاقی کتابت شده. همین درویش محمد طاقی که هم‌عصر جامی بود در سال ۱۳۷۷ کتاب «لب لباب» اثر حسین واعظ کاشفی را کتبا بت کرده است. (۱) نسخه سو می که در ماه مارچ ۱۵۰۰ به دست یعقوب محمد بن یوسف بن سلیمان کتابت شده در کتابخانه برای نگاه داشته میشود. (۲)

این دلایلها نشان می‌دهد که «بهارستان» از همان روزهای اولی که از نوک خامه جامی تراوش کرد، شهرت پیدا کرده بوده است. پس از به وجود آمدن صنعت چاپ، این اثر با زهم مشهور تر گردید زیرا که دو بار با شرح و توضیحات ترکی در استانبول (سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۷۷) هفت بار در هندوستان در شهرهای کانپور، لکهنو و بمبئی (سالهای ۱۸۸۷-۱۹۰۷)، یکبار در یانا (سال ۱۸۳۶)، سه بار در تهران (سالهای ۱۳۰۸ هجری، ۱۹۳۳، ۱۹۶۱) به طبع رسید و به چندین زبان ترجمه و نشر شد که بعضی از آنها را در اینجا ذکر میکنیم.

در سال ۱۷۷۸ ترجمه لاتین و آلمانی روضه هشتم «بهارستان» در ویانا چاپ شد. (۳) پس از آن در سال ۱۸۳۶ خاورشناس اتریشی اوتا کارشلخته و سپردمتن دری «بهارستان» را یکجا با ترجمه آلمانی آن در ویانا به طبع رسانده (۴) در سال ۱۸۵۸ ترجمه ترکی «بهارستان» و ترجمه انگلیسی آن به ۱۸۸۷ در برنسا رس و به سال ۱۸۹۹ در بمبئی انتشار یافت. (۵) در قرن نهم پارچه هایی از «بهارستان» به زبانهای اردو، پنجابی چکی و پشتو نیز ترجمه شده و همچنان در همین قرن، ادیب مشهور ازبک محمد رضا آگهی «بهارستان» را به زبان مادری خود ترجمه کرده است. هانری ماسه شرقشناس فرانسوی در سال ۱۹۲۵ ترجمه کامل فرانسوی «بهارستان» را با مقدمه (۶) و حواشی به چاپ رسانده و منابع حکایتهای «بهارستان» را نیز تحقیق کرده است. (۷) در سال ۱۹۵۷ «بهارستان» به شکل مختصر و منتخب به زبان

(۱) فهرست نسخه های خطی شرقی اکادیمی علوم ازبکستان شوروی، جلد ۲، ۱۹۵۳، ص ۷۱-۷۲

(۲) يك نسخه نسبتاً قدیمی «بهارستان» که در ماه صفر ۹۷۱ کتابت شده به شماره ۳۳۷۶ در (درص ۵۳)

چکی توسط یان مار یک در پراگ ترجمه و نشر شده و در سال ۱۹۶۴ در باکو توسط رحیم سلطانیف به زبان آذری ترجمه شده است .

خواننده گان روس نیز از یکصد و پنجاه سال پیش تا کنون با « بهارستان » شناسایی و آشنایی دارند در سال ۱۸۲۵ در مجله « اخبار ارو پا » شخصی به نام ای . اس . پارچه های بی از « بهارستان » را بعنوان « لطیفه ها و حکمتها » به زبان روسی چاپ کرد. در همین سال ، چند لطیفه و حکایت « بهارستان » در صحیفه های مجله « اخبار آسمایی » نیز به طبع رسید . در سال ۱۸۷۷ شرق شناس مشهور روس ای . ان . بر یازین در کتاب خود به عنوان « تاریخ ادبیات عمومی جهان » و اکاد میسن . کریمسکی در اثر خود بنام « تاریخ فارس ، ادبیات و تعلیمات درویشی آن » در سال ۱۹۰۳ ، پارچه هایی از « بهارستان » را درج کردند . در سال ۱۹۳۵ ک چاپ یکین ترجمه چارده حکایت « بهارستان » را با متن اصلی آنها به شکل کتابچه علی حده نشر کرد . ترجمه کامل روسی « بهارستان » که بدست میخائیل زندت تحت تحریر کمال صدرالدین عینی صورت گرفت در سال ۱۹۶۴ از طرف نشریات « عرفان » تاجیکستان بنشر سپرد شد .

البته تعداد ترجمه های کامل و ترجمه های قسمتی از « بهارستان » از آنچه مادر اینجا ذکر نمودیم زیادتر است ، این خود نشان میدهد که « بهارستان » در گنجینه ادبیات جهان ، مقامی ممتاز و در شرق و غرب شهرتی بزرگ دارد ، آنرا مردمان گوناگون به زبانهای مختلف میخوانند و از اندر زهای آن بهره میگیرند و این امر باعث افتخار مردم دری زبان (مخصوصاً هموطنان آن بزرگ سردهراتی) است .

بخش نسخه های خطی کتابخانه « مکتب مطالعات شرقی و افریقا بی » پوهنتون لندن ، موجود است .

(۳) ترجمه کامل لاتین یکجا با متن اصلی « بهارستان » به کوشش اگنا زفون ستیو بر منتشر شده است . نگهت

(۴) « کتابفروشی مرکزی » تهران از روی این چاپ در سال ۱۳۳۰ (۱۹۶۱) بهارستان را با چاپ آفسیت منتشر کرده است . نگهت

(۵) در کتاب « لطایف و بطایبات فارسی » Persian with and Humour اثر چارلس ادوارد ویلسن (مترجم هفت پیکر نظامی گنجه بی ، دفتر دوم مشنوی مولانا جلال الدین بلخی ، الهی نامه عطار) که سال ۱۸۸۳ در لندن نشر شده بعض حکایات « بهارستان » از روضه ششم به نشر و شعر انگلیسی ترجمه گردیده و برخی شرحها و یادداشتها نیز بدان افزوده شده . نگهت

(۶) این مقدمه توسط همکار گرامی شاغلی پوهنمل شاه علی اکبر به دری ترجمه شد و در مجله ادب (شماره ۵ - ۶ سال ۱۳۵۲) انتشار یافت .

(۷) پیش از کار ارزنده هانری ماسه ترجمه فرانسوی « بهارستان » به دست آ . رو A. Raux صورت گرفته و در پاریس به سال ۱۹۱۱ منتشر گردیده است . نگهت

مقایسه سوابق خانوادگی در کشورهای مختلف و بررسی تاثیرات آن بر رشد و تکامل کودکان و نوجوانان. در این راستا، به بررسی سوابق خانوادگی در کشورهای مختلف و تاثیرات آن بر رشد و تکامل کودکان و نوجوانان پرداخته می‌شود. در این راستا، به بررسی سوابق خانوادگی در کشورهای مختلف و تاثیرات آن بر رشد و تکامل کودکان و نوجوانان پرداخته می‌شود.

پوهنځی محمد امین

تحقیق مقایسوی سوابق خانوادگی محصلین عقب مانده در ذکاوت

هدف اصلی این تحقیق این بود تا در یافت نماید که آیا سوابق خانوادگی تا چه اندازه بر آموزش و سازش اطفال و جوانان تاثیر دارد. گفته می‌شود که از جمله مهمترین عواملی که باعث عقب ماندگی دروس می‌گردد همانا فضای ناگوار خانواده و عکس العمل منفی والدین و دیگر کسانی می‌باشد که با آمو زنده یکجا زندگی میکنند. روانکاوان خانواده را بمنزله آزمایشگاه روحی میدانند که در آن شخصیت و سرشت انسانی ریخته شده قوام و دام مییابد. همچنین خانواده به پرورشگاهی تشبیه می‌شود که از آن تمدن بشری تشکیل میکنند. بدون شك وضع محیطی خانواده بر رفتار و سلوک اطفال و جوانان تاثیر بسزایی دارد و بدون آگاهی از وضع زندگی خانواده اطفال و جوانان سر بیان و علمای تعلیم و تربیه نمی‌توانند ایشان را در انکشاف ذهنی احساساتی و جسمی یاری و مددگاری نمایند و فضای صحت و سلامت روحی را برای شان آماده سازند. از همین جهت است که تحقیق در سوابق خانوادگی را نظریه اهمیتیکه در مباحثه تعلیم و

این اثر خلاصه و فشرده تحقیق علمی است که جهت ارتقاء به رتبه علمی پوهنوالی تقدیم گردیده است. اصل آن تا هنوز چاپ نشده و نزد مولف موجود است.

تربیه اطفال و جوانان دارد بعهده گرفته ام، امید وارم که ازین راه بچوانان وطن مصدر خد متی گردد مگرچه تتبعات علمی دامنه داری در معالک دیگر در حصه شاگردان عقب مانده در ذکاوت بعمل آمده و مشکلات و معضلات مربوطه آنها از نگاه های مختلف تحلیل و بررسی شده است ولی بعضی از این بررسی ها شخصیت، دلچسپی و ذهنیت اطفال و جوانان را مسؤول عقب ماندگی و نمود کرده است و برخی هم روابط خانوادگی اطفال مسائل اقتصادی و اجتماعی، سوابق تعلیمی و والدین، عادات مطالعه و فعالیت های ما و رای نصاب تعلیمی شانرا مسؤول عقب ماندگی میدانند.

بطور مثال وایگند، لایسب سن، سورگن، برگس، بریسی، دیربورن و یونگ، استا بروک هر یک کسو شیمده اند تا از نگاه های مختلف تا ثیرات عوامل اقتصادی و اجتماعی را بالای اطفال و جوانان تا جائیکه به عقب ماندگی در مکتب مربوط است بازرسی نمایند. نتایج مطالعات این دانشمندان عوامل مختلفه را درین مورد ذیدخل میدانند که باعث عقب ماندگی در مکتب میگردد. از بررسی های این دانشمندان برمی آید که تا هنوز علل و سوجه عقب مانده گی حل و فصل نگردیده و چاره های اطمینان بخش جهت مداوای آن در دست نیست. بنابر این هر اقدام موثری درین راه باید به قدردانی نگریسته شود. از طرف دیگر چون تفاوت های زیادی بین ارزش ها، ذهنیت ها و معضلات افراد کشورهای دیگر و افراد کشور ما موجود است و ایجاب می نماید که مطالعه دامنه داری درین ساحه در مملکت مانیز صورت بگیرد. چه تنها یک یا چند دلیل معدود باعث عقب ماندگی شاگردان زرنگ و ذکی نمیگردد ولی نظریه ایجابات اجتماعی، اقتصادی و کلتوری که در اجتماعات مختلفه موجود است عوامل زیاد و متفاوتی رایافته می توانیم که باعث عقب ماندگی شاگردان زرنگ و ذکی گردد.

روانشناسان عقیده دارند که هر طفل همان طوریکه با استعداد های ذهنی و خصوصیات هیجانی که نمی توان آنها را تغییر داد بمکتب می آید به همین قسم هر طفل سابقه خانوادگی خود را نیز بمکتب می آورد. از والدین گرفته تا برادران و خواهران همه با وی بصورت غیر مستقیم بمکتب می آیند. اجداد و اسلافش نیز با وی همراه اند.

اجدادش نه تنها از راه وراثت که در ساختمان شخصیت وی موثر بوده اند و بر کمک کرده اند یعنی نه تنها وی را در تشکل جسمی، استعداد های فطری، محدودیت های ذکائی و طبیعت اساسی کمک نموده اند بلکه بوسیله بعضی از ذهنیت ها، رسوم و عادات و ارزشهاییکه

از يك نسل به نسل دیگری انتقال پذیر است نیز ایشان را تحت تأثیر می آورند. در نتیجه گفته می توانیم که عقب ماندگی وضعی است که تنها اوضاع مختلفه مکتب آنرا بار نمی آورد بلکه این وضع در شخصیت اطفال قبل از آنکه به صنف اول شامل شوند، موجود است. از اینجا است که احتیاج شدید و مبرم برای مطالعه سوابق خانوادگی اطفال و جوانان عقب مانده در ذکاوت احساس می شود.

عقب مانده در ذکاوت بصورت عموم به کسانی اطلاق می شود که متناسب به استعداد های طبیعی خود دروس مکتب را یاد گرفته نمی توانند. از نگاه محققین و متبعین شاگردان عقب مانده از نگاه ذکاوت آنها می آید که در نمرات امتحانات اکتسابی بقدر يك یا بیش از يك انحراف معیاری از سیاق ذهنی پیش بینی شده شان یا نمر می باشند (نمرات ذهنی به اساس نمرات استعداد تعیین می شود).

اصول تحقیق:

جهت مقایسه سوابق خانوادگی محصلین عقب مانده در ذکاء و محصلین پیشرفته در ذکاء هشتاد نفر از بین تقریباً یکصد و هشتاد نفر محصل صنف اول سال ۱۳۵۲ پوهنجی تعلیم و تربیه انتخاب و بعد نظربه نمرات استعداد و نمرات امتحان سمستر اول سال ۱۳۵۲ به دو دسته تقسیم گردیدند. طوریکه دسته الف و دسته ب از نگاه استعداد باهم مشابه اند و از نگاه اکتساب دروس مکتب از هم فرق دارند چنانچه دسته الف طورمو فغانه و متناسب به استعداد های طبیعی خود دروس مجوله را پیش برده اند. ولی دسته ب بر عکس بدروس مجوله خود پیش عقب ماندگی بارز نشان میدهند. تشابه دو دسته از نگاه استعداد به سویه ۹۹ فیصد اعتماد آزمایش شده و همچنین تفاوت دو دسته از نگاه اکتساب به سویه ۹۹ فیصد اعتماد تثبیت گردیده است. بعد از تعیین و تثبیت دسته های الف و ب (دسته الف به شاگردان پیشرفته از نگاه ذکاء و دسته ب به شاگردان عقب مانده از نگاه ذکاء اطلاق می شود) به هر دو دسته پرسشنامه هایی دسته توزیع گردید که خواهان سوابق خانوادگی شان می باشد. این پرسشنامه ها شامل بر بیست سوال بود که اکثر سوالات ایجاب نوشتن يك یا دو خط جواب را می نمود و بعضی سوالات محض به نشانی نمودن جوابیکه تهیه شده و یا به نوشتن (بلی) یا (نه) اکتفا میکرد.

بعدهم نتایج حاصله تحلیل و تجزیه گردید و تفاوت های یافته شده و آزمایش و سویه اعتماد بین هر دو دسته از نگاه احصائیه تثبیت گردید (سراجه شود به جدول ۲-الف)

- جدول ۲ ب: - تحلیل احصائیه وی نتایج جدول ۲- الف .

طبقه بندی پرسشنامه	درجه آزادی	سویه اهمیت	ملاحظات
<u>تعداد اعضای خانواده</u> دسته الف دسته ب	۱	۰.۰۵	بی اهمیت
<u>درجه تولدی</u> دسته الف دسته ب	۱	۰.۲۰	با اهمیت
<u>تحصیلات پدر</u> دسته الف دسته ب	۱	۰.۰۱	با اهمیت
<u>شغل پدر</u> دسته الف دسته ب	۱	۰.۰۱	با اهمیت
<u>وضع اقتصادی خانواده</u> دسته الف دسته ب	۱	۰.۰۲	با اهمیت
<u>مشکلات خانوادگی</u> که باعث سبکتگی دروس شده است . دسته های الف و ب	۱	۰.۰۵	بی اهمیت

جدول ۲-الف نتیجه تحلیل و تجزیه جوابات پرسشنامه ۶۲ نفر محصلین عقب مانده در ذکاوت
و محصلین لایق و ذکی صنف اول پوهنځی تعلیم و تربیه د رسال ۱۳۵۲

طبقة بندي پرسشنامه	مختصات	دسته الف % تعداد	دسته ب % تعداد	ملاحظات
تعداد اعضای خانواده	۳-۱	۶۲۱۸	(۲)	
	۷-۴	۳۴۲۳۷	(۱۱)	
	۱۵-۸	۵۹۲۳۷	(۱۹)	
درجه تولدي	اول	۳۴۲۳۷	(۱۱)	
	ميانه	۵۶۲۲۵	(۱۸)	
	اخير	۹۲۳۷	(۳)	
تحصيلات پدر	ابتدائی	۱۸۲۷۵	(۶)	
	بکلوریا	۴۰۲۶۳	(۱۳)	
	لیسانس یا بالاتر	۱۲۲۵۰	(۴)	
	بیسواد	۲۸۲۱۲	(۹)	
شغل پدر	وظیفه دار رسمی	۵۳۲۱۳	(۱۷)	
	دهقان یا بیکار	۴۶۲۸۷	(۱۵)	
	فوت شده	۲۱۲۸۷	(۷)	
وضع اقتصادي خانواده	پایان ترا متوسط	۳۴۲۳۷	(۱۱)	
	متوسط	۶۵۲۶۲	(۲۱)	
مشکلات خانوادگی که باعث سکتگی دروس شده	مشکلات	۵۹۲۳۸	(۱۹)	
	عدم مشکلات	۴۰۲۶۲	(۱۳)	

نوت: دسته الف به محصلین لایق و ذکی و دسته ب به محصلین عقب مانده در ذکاوت اطلاق میشود.

جدول ۱: نتایج و تحلیل احتمالی تعیین دسته های الف و ب (دسته الف به محصولین

پیشرفته در زکات و دسته ب به محصولین عقب مانده در زکات اطلاق می گردد)

ملاحظات	سویه اهمیت	ت - تست	ز - تست	انحراف معیاری	اوسط حسابی	تشریحات
با اهمیت	۰.۰۰۱	۰.۰۲۳۰۷	۰.۰۲۱	۰.۰۳۳	۰.۰۹۳	از نگاه استعداد اول - دسته الف (۳۰ نفر) دوم - دسته ب (۳۰ نفر)
با اهمیت	۰.۰۰۱	۱.۰۰۹	۰.۰۵۹	۰.۰۳۵	۰.۰۷۵	از نگاه اکتساب ۱ - دسته الف (۳۰ نفر) ۲ - دسته ب (۳۰ نفر)
با اهمیت	۰.۰۰۵	--	۰.۰۳۱	۰.۰۳۰	۰.۰۷۵	از نگاه نمرات امتحان کانکور ۱ - دسته الف (۳۰ نفر) ۲ - دسته ب (۳۰ نفر)

فرضیه‌هایی که باید آزمایش گردد و یا سوالاتی که باید جواب داده شود در این تحقیق سوالات ذیل مطرح و جوابات قناعت بخشی برای آنها جستجو شده است.

آیا فرقه‌های قابل اعتنا بین محصلین ذکور عقب مانده در ذکاوت و محصلین ذکور پیشرفته در ذکاوت از نگاه های ذیل موجود است ؟
الف- تعداد اعضای خانواده .

ب- درجه بندی تولدی محصلی که تحت مطالعه قرار میگیرد به مقایسه برادران و خواهرانش.

ج- تحصیلات والدین

د- شغل و وظیفه والدین

ه- وضع اقتصادی خانواده

و- روابط اجتماعی اعضای خانواده

نتایج تحقیق :

نتایج تحلیل و تجزیه این تحقیق نشان میدهد که فرقه‌های قابل اعتناء بین محصلین ذکور عقب مانده از نظر ذكاء و محصلین ذکور پیشرفته از نظر ذكاء بدرجه اول از نگاه تحصیلات والدین خصوصاً تحصیلات پدر، شغل والدین خصوصاً شغل پدر و وضع اقتصادی خانواده موجود است . بدرجه دوم تعداد اعضای خانواده و درجه تولدی محصل نقش عمده را دارد. اگر بدرجه تولدی نگرین شود دیده می شود که (۲۳) فیصد به مقابل (۱۰) فیصد محصلین عقب مانده در ذکاوت، کوچکترین طفل خانواده می باشد. این خود نشانه دیگر است که این گروه را از گروه دیگر متمایز می سازد و نشان میدهد که محصلین عقب مانده در ذکاوت، بیش از حد و بی لزوم مورد توجه والدین خویش بوده اند. از طرف دیگر دیده می شود که هر دو دسته در مواجه شدن به مشکلات خانوادگی یا مواجه نه شدن، باهم مشابه اند و کدام فرق قابل اعتنایین شان دیده نمی شود . این وضع ثابت میسازد که در بین افرادی که قوای ذهنی مشابه دارند تحت عین شرایط کسانی به اخذ نمره خوبتر نایل میگردند که بفر گرفتن دروس محوله تشویق و ترغیب شده باشند . همچنین تعداد خانواده این دو گروه باهم تقریباً مشابه است که از نگاه احصاییه هیچگونه فرق قابل اعتنا را یافته نمی توانیم. این وضع نیز فرضیه را تا نید میکند که :

انسان باید سوابق خانوادگی و سویه و وظیفوی اولیای شاگردان را از نگاه رو پدید ها و پیش آمد های مطالعه نماید که شاید روابط خانوادگی را بطریق مخصوصی تحت تاثیر آورد ه باشد .

ماخذ:

1. AACTE, "Performance-Based Teacher Education," Journal of Teacher Education, 24: (fall 1973)
2. AACTE Performance-Based Teacher Education, PBTE series No. 1 Washington, D.C., 1971
3. Bresse, Clyden "Affective Factors Associated with Academic Underachievement in High School Student," Dissertation Abstracts, No 17, 1958.
4. Burgess, Elva, "Personality Factors in over—and Underachievers in Engineering, Dissertation Abstracts, No. 16, 1953
5. Davis, Frederick B, Educational Measurement and their Interpretation, Wadsworth Pub. Co., Belmont 1964
6. Dearborn, Walter F., "The Students Background in Relation to School Success," Guidance Conference on the Measurement of Student adjustment and Achievement, Ann Arbor, 1949
7. Downie, N.M. & R W Heath, Basic Statistic Methods, Harper & Brothers, N.Y., 1959
8. Liebman, O.B. "The Relationship of Personal and Social Adjustment in Academic Achievement in Elementary Schools, Dissertation Abstracts, vol 14, No. 6659, 1954
9. Morgan, H.H., "Psychometric Comparison of Achieving and Non-achieving College Students of High Ability," Journal of Consulting Psychology, 16, Aug. 1958

پوهاندمیرامانالدین انصاری

اقسام ومدارس روانشناسی

د آغاز قرن ۲۰ روانشناسی به پیشرفت های زیادی نایل گردید، به اندازه ییکه بیشتر از آن بحیث جزئی از فلسفه تلقی نگردد یکه حیثیت یک علم علیحده و مستقل را حاصل کرد. درین وقت دونفر از علمای برجسته یکی وونت جرمنی و دیگری ولیم جیمز امریکائی ادعای روانشناسی را بحیث یک علم مستقل تذکر دادند. نفر اول در سال ۱۸۹۲ اظهار داشت روانشناسی باید چیزی را تدقیق نماید که ما آن را بنام تجربه داخلی یاد میکنیم یعنی احساسات و حواس خود ما افکار و اراده خود ما و این ها چیزهایی اند که از تجاربی بنام تجارب خارجی فرق دارند و تجارب اخیرا ذکر سو موضوع علوم طبیعی را تشکیل میدهند. ولیم جیمز متفکر برجسته امریکائی نوشت: روانشناسی علم حیات روحی است هم از کیفیت وهم از حالات آن. کوائف آن عبارت از چیزهایی است که ما آن را بنام احساسات خواهشات، قوه درک، استدلال، فیصله ها، و امثال آن میشناسیم. طبق نظریه وونت و جیمز موضوع روانشناسی عبارت از مطالعه شعور و طریقه نیرا که برای دریافت آن بکار بردند عبارت بود از مطالعه باطنی تعمق و تفکر در باره ذهن خود ما و یادداشت نمودن تمام آنچه هنگام تفکر، احساس، تصمیم و اراده میان واقع میشود. برای اینکه این هدف بصورت قناعت بخش بدست آمده بتواند بعضی شرایط لازم است و الایک تعداد زیاد آنچه از لحاظ روانشناسی با ارزش باشد. از حافظه نفریکه بمشاهده داخلی یا مشاهده بطنی ستمک است - فراسوش و فرار خواهد شد.

روانشناسی انفسی (یا روانشناسی از طریق خودنگری)

طوریکه پیشتر گفته شد این نوع روانشناسی با وونت آغاز یافت و کاروی زمینه را برای مساعی دیگران درین سمت باز نمود، مطلب عمده درین بود که دریافت شود که زمانیکه شخص بعوامل دنیای خارجی عکس العمل نشان میدهد در ذهن وی اصلاحه واقع میشود؟ نخست درین راه کار از طریق انطباعی شروع گردید. بدین طریق هرگاه کسی که حواس توسط اشیا خارجی برا نگینخته میشود چگونگی احساساتی که در شخص تولید میشود دریافت و تشخیص گردد. برای مثال رنگی از رنگ ها بنفر نشان داده میشود. سپس آن شخص تاثیراتی را که دیدن آن رنگ در وی تولید کرده است و یا احساسات تولید شده خود را بیان و ثبت میدارد یا صدائی یا آوازی بوی شنو انده می شود. ووی تاثیرات آن آوازا بر خود شرح و ثبت مینماید. بهمین طریق در مورد تمام حواس سهم که بنام حواس خمسہ یاد میشوند این تجارب تکرار و نتایج مفیدی بدست آمد، معلوم گردید که در هر تجربه حسی

بیشتر از یک عنصر احساس موجود می باشد، برای مثال در جائیکه مساله ذائقه مضمربا شد بیش از یک حس ابتدائی حاضر نمی باشد شخص عادی نمی داند آنچه را بنام مزه یا ذائقه نعنای یاد می کند در حقیقت بوی هم در آن شامل است همچنان لمس بر چار احساس ابتدایی جلدی - درد، فشار، سردی و گرمی متکی است. چون هر یک از این احساسات از لحاظ درجه حساسیت در اشخاص مختلف متفاوت است بنا بر آن تجربه لمس حتی در یک شی واحد - طبیعتاً متفاوت می باشد.

برای اینکه این طریقه بطرز قناعت بخشی تطبیق و تعقیب گردد عوامل و شرایطی که تحت آن تجارب عملی گردید اکتفا و دقیقاً عملی بود. شرایط همان شرایطی بود که ماینس دان در لابراتوار خود آن شرایط را عملی و مهیا می کند و با کسیکه احساسات و یا عکس العمل های خود را ثبت می کند نفر ورزیده و تجربه کار همراهی بود. خود لابراتوار مجهز با اسامان و لوازمی بود که بمرور ایام خوبتر و بهتر شده رفته است. تا اندازه اسکان سعی می شد که به تصادفات و اتفاقات چیزی گذاشته نشود. زیرا این اشخاص در تعقیب و تدقیق موضوع خود به همان اندازه جوانب آفاقیت آنرا در نظر داشتند که بیولوژی دان ها و فزیک دان ها با موضوع بیولوژی و فزیک شان.

طوری که ذکر شد طریقه انطباعی اساس واقعی طریقه مشاهده باطنی را تهیه کرد. با تجارب بسیط حسی سروکار گرفت اما مشاهده باطنی بعداً با تجارب بسیار مغلق و پیچیده سروکار پیدا کرد. برای مثال زمانی که یک نفر دو وزن را بدست می گیرد، وزن ثقیلتر را بیک دست و وزن سبکتر را بدست دیگر و یا زمانی که یک نفر شکل و رنگ کدام زیوری را در یک زمان می بیند هر گونه تجربه که شخص با آن مواجه می گردد می شود که بطریقه انفسی یا مشاهده باطنی بررسی شود و کسیکه در مشاهده باطنی مهارت خوب حاصل کرده باشد موقعیکه چیزی بروی واقع می شود آن را بصورت درست شرح داده می تواند، بعضی ها میگویند مشاهده باطنی در مورد بسی تجارب بصورت صحیح و درست قابل تطبیق بوده نمی تواند زیرا ذهن انسان با اندازه زیادی با خود تجربه مذکور مصروف است. که نمی تواند بصورت کامل یا در آن واحد گفته بتواند که از لحاظ روانی چه واقع می شود و با اساس ادعای همین منتقدان و مخالفین عوض عملیه مشاهده باطنی بعملیه معاینه تجربه یا حالت گذشته می پردازیم و تجربه را وقتی شرح می دهیم که خود آن گذشته و سپری شده است. اما آنچه را روانشناسی مشاهده باطنی میخواست ثابت سازد این بود که زمانی که شخص بمقابل دنیای خارج عکس العملی نشان میدهد روحاً بروی چیزی میگذرد که همین راستی توان با اصول علمی مطالعه و تفسیر کرد.

اما ایضاً کامل حالت یا کوائف روحی از راه مشاهده باطنی مستصمن مشکلات است

از همه اولتر زمانیکه از لحاظ مسرت با اصطلاح (شادی سرگشته) میشود بسیم و یا از لحاظ غم زیاد محزون میشود و یا به ترس زیاد که سوهای انسان راست گردد و دچار شویم و یا بخنده که با اصطلاح «گرده کفایت» باشد سوا چه گردیم مشکل است بحالته باشیم که بتوانیم این تجارب و یا این حالات روحی را بصورت صحیح و درست ایضا کنیم و یا عبارت دیگر تحت این شرایط بحالی نیستیم که مشاهده باطنی را درست انجام داده بتوانیم و از عهده شرح آن برائیم و در حالاتیکه مشاهده باطنی آماده باشیم این تجارب وجود نمیداشته باشند. و از طرف دیگر باین مشکل هم بایستی سر تسلیم را خم کنیم که مشکل است مدرکات دیگران را که از طریق مشاهده باطنی بدست آورده اند، بصورت کامل فهمیده بتوانیم زیرا الفاظ و کلماتی را که او استعمال میکند، شاید مطلوب او و بعین معنی و مفهومی که ما از آن استنباط میکنیم نباشد. برای مثال هرگاه کسی بگوید که دیروز موقعیکه دید آفتاب بعقب کوه قوروغ غروب میکند به اندازه خوشحالی با و دست داد که خویشتر را بحال جذبه احساس کرد. مانعی توانیم بصورت واقعی بدانیم که اصلاً او چگونه و بچه حالت خود راهنگام غروب احساس کرد و یا ماهیت و خصوصیت واقعی تجربه از معاینه غروب آفتاب چه بود. بالاخره باید گفت که طریقه مشاهده باطنی محدود و یا مقید بحالت یا بسویه شعوری است و از ذهن لاشعوری حکایتی کرده نمی تواند، زیرا برای فهمیدن حالت روحی نه تنها باید از حالت شعوری واقف و معلومات درست داشته باشیم بلکه از حالت غیر شعوری نیز لازم است، علم داشته باشیم. اگر چه طریقه مشاهده باطنی صد فیصد به نتایج مثبت منتهی نمیگردد اما برای مطالعه روانشناسی و با برای مطالعه حالات و تجارب روانی نمی توانیم از آن کاملاً چشم پپوشیم.

مدرسه کرداری:

در برابر روانشناسی انفسی مدرسه دیگری به نام مدرسه کرداری از طرف يك عالم امر یکائی بنام واتسن روی کار آمدوی ادعا نمود که تنها از راه مطالعه کردار زن و مرد و طفل و حیوان میتوانیم روانشناسی را بحیث يك ساینس و يك علم مثبت در آوریم، اما نباید گفت، صرف واتسن بود که اهمیت مطالعه کردار را بحیث يك وسیله فهمیدن عملیه های ذهنی خاطر نشان ساخت، بدت هایش از وی روانشناسانی مانند سکدوگل و کتل ضرورت مطالعه کردار را ذکر کردند. اما این مردم علاوه بر مطالعه کردار اهمیت مشاهده باطنی را نیز در راه انکشاف علم روانشناسی از نظر نینداختند. یکنفر امریکائی دیگر بنام تهارند ایک از راه تجارب خود بالای کردار حیوانات جهت تخمین استعداد فطری حیوان در عملیه آموزش خدمت قابل وصفی در راه

انکشاف علم روانشناسی - انجام داد. وی از روی تجارب بر چوچه مرغ، گربه و بوزینه باین نظریه رسید که حیوانات از راه عملیه آزمایش و خطا می آموزند. یعنی برای حل يك مسأله حیوان بحركات مختلف می پردازد و حرکاتی که در راه رسیدن به هدف موثر ثابت نمیشود ترك و حرکات کامیاب و موثر تقویه گردیده و برای رفع معضله آموخته می شود. اما گفته نتوانست که چگونه حیوانات از این طریق می آموزند زیرا طبقه مشاهده باطنی بحال ایشان قابل تطبیق نبود. اما باین اندازه یقین حاصل کرد که عملیه آموزش متکلی برد و قانون می باشد (۱) قانون مشق و تمرین و (۲) قانون اثر. هر قدر زیاد تر می آموزد بیشتر موفق میشود و هر قدر بیشتر موفق میشود اطمینان و قناعتش زیاد تر میگردد و البته عکس این هم درست است. در مطالعه روانشناسی تربیتی تارندایک عین رویه را در مشاهده کردار اطفال بکار برد و بصورت ثابت باین نکته رسید که پیش از اینکه طبیعت و فطرت انسان فهمیده شده بتواند روانشناسی بایستی مساعی خود را بمشاهده کردار متمرکز سازد.

واتسن این نظریه را پسندید و مساعی خود را بصورت جدی در راه تقویه فرضیه کرداری متمرکز ساخت و توصیه نمود که طبقه یا اصول مشاهده باطنی بایستی کاملاً از بین برود و بعوض تنها طبقه آفاقی که از طرف روانشناسان حیوانی مورد استفاده قرار دارد تعقیب گردد. درست نیست اگر بگوئیم واتسن تنها مدرکات تارندایک و دیگر روان شناسان حیوانی را گرفته و استدلال خود را بر کار آنها متکی ساخت. خود او نیز تجارب مشابهی را انجام داد که نتیجه این تجارب عقیده اش را درباره مدرسه کرداری تقویه بخشود، بصورت مختصر نظریه او قرار ذیل بود: تمام کردار انسان و حیوان نتیجه انعکاس های مشروط است و تمام افکار و احساسات بوسیله تجارب گذشته که در دستگاه عصبی ثبت شده اند مشروط میگردند. معنی بسیطانعکاس مشروط این است که بمقابل انگیزه مختص يك پاسخ مختص از طرف جسم زنده بمیان میاید و واقع میشود. برای مثال لعاب دهن سگ گرسنه هنگام دیدن غذا جاری میشود این يك پاسخ یا عکس العمل طبیعی است. اما بالفرض اگر پیش از ارائه غذا اینک زنگی را بصد آید و بعد غذا برایش بدهید و این عمل را چند مرتبه تکرار کنید و وقتی خواهد رسید که بدون ارائه غذا آنها به نواختن زنگ لعاب دهن سگ جاری میگردد. یعنی پیش از اینکه سگ غذا را ببیند محض بشنیدن صدای زنگ آب دهنش میرود. باین حساب عکس العمل طبیعی جریان لعاب دهن بانگیزه صدای زنگ مشروط ساخته شده. اما واتسن در حالیکه از رهگذر نتیجه حاصله از موضوع روانشناسی حیوانی مرهون تارندایک بود - یکی از علمای روسی بنام پاولوف

که برسک ها تجربه کرده و نشان داد که انعکاس مشروط چگونه در سیستم اعصاب تشکیل میگردد، نیز باید منت گزار باشد.

با ساس نظریه واتسن تمام کردار انسان نتیجه این انعکاسات مشروط است، بشمول تفکر. و احساس تفکر عبارت است از تکلم خاموشانه و یا یک عده حرکات تکلمی است و باندازه خفیف است که یک شخص عادی از آن آگاه نمیشود. کدام چیزی را انگیزه خارج از جسم محرکت را می انگیزد و تحریک میکند و بعداً با دیگر حرکات با مستقامت سبج راهای تداعی اتصال می یابد. بدین معنی که افکار ما بوسیله انگیزه های خارجی تولید میشود و این پاره از حرکات تکلمی را بحرکت می آرد این کیفیت عیناً شباهت زنگ تیلیفون است که بصد اسی آید زیرا از کدام تلفون اتومات دیگر نمره را دایل کرده اند همچنانکه در موضوع مشاهده باطنی مشکلات وجود دارد مدرسه کرداری نیز عاری از مشکلات نیست. بیایید این نظریه را که تفکر بجز از حرکات سر بیع و غیر قابل مشاهده، و تکلم خاموش و بی صدانیست - از نظر بگذرا نیم اگر این مفکوره حقیقت داشته باشد چه طور میتوانیم راجع به چیزی فکر کنیم که در آن باره سخن زده نمیشود و یاد در آن باره سخن نمی زنیم وقتی که شعری را می خوانیم حرکات تکلمی خود را بکار می بریم و در همان زمان امکان دارد این فکر هم بدماغ ما وارد شود که چاشت بجائی دعوت هستیم و بکدام وسیله خود را بان خوا هم رسانید - بوسیله سرویس، تکسی یا کدام وسیله دیگر؟ همچنان زمانی که بحال تکلم هستیم امکان دارد باین اندیشه بیفتیم که برای اظهار مطالب الفاظ و کلمات مناسبی پیدا کنیم اگر فی الواقع تفکر غیر از تکلم خاموش و بی صدا چیزی نیست این کیفیت باید ناممکن باشد علاوه بر آن امکان دارد تفکر در باره روابط با همی اشیای مختلف باشد. برای مثال رابطه (الف) یا (ب) حرکات تکلمی من امکان دارد از رهگذار تجارب سابقه با (الف) علی حده و با (ب) علی حده ارتباط داشته باشد و نه با رابطه یکی با دیگری و برای تفکر در آن باره بایستی من بدون حرکات تکلمی تفکر خود را انجام دهم تکلم بی صدا طوریکه بعضی اوقات واقع میشود ممکن است از تفکر نمایندگی کند. چنانکه بعضی اوقات نمایندگی میکنند موقعیکه می بینیم لب های یک نفر هنگامی که معلوم میشود بصورت بی صدا با خود حرف میزند - حرکت میکند اما بصورت عموم تفکر او حتی پیش از چنین تظاهرات یعنی جنبش لب هایش - بوقوع می پیوندد.

از این گذشته اگر انسان غیر از یک ماشین که بدنمای ماحول عکس العمل نشان میدهد چیز دیگر نیست مثلاً ماشین تایپ با انگشت نهادن بر کلید حروف به حرکت آمده و از خود عکس العمل نشان میدهد - چه طور میتوانیم به نشانی غیرمبران و رویاهای اولیاریا که افکار ایشان مشخص بخود ایشان و از نسل معاصر ایشان پیشرفته تر است ایضاً نهانیم؟ هرگاه ذهن یا روح انسان طوریکه واتسن و پیروان

او ادعا میکنند بصورت سیخانیکی کار میکنند چطور است ، که خود آن ها مشاهده باطنی را با چنین جدیت و کوششی رد نمایند. اگر نظریه شان صحت پیدا داشت خود آن ها چطور می توانستند چنین انتقادی را وارد آرند یعنی انتقاد ایشان نتیجه تفکرانی است و آن تفکرات سیخانیکی نیست این حقایق بذات خود اثبات مینماید که کدام عاملی که با آن راز هنر یا روح سیخوانیم وجود دارد . که میتواند بر تجارب فزونی احساسی بتفکر و اندیشه پردازد .

بالاخره کردار بون خطای مدعی را مرتکب میشوند، اگر این واقعیت را از نظر نیندازند که قسمت کردار ما نتیجه تامل و تفکر است. و نه پاسا نظریه انعکاسی مشروط ایشان سیخانیکی و اتوماتیک (خود بخود) است . کردار ناشی از تامل و تفکر چنین معنی میدهد که با فرض من در باره هدف یا مطلوبی که میخواهم بدست آرم بتفکر پرداخته ام و برای اینکه بان هدف نایل شوم بایستی تمام جسم من بحرکت و عمل درآید یعنی تمام حرکات های جسم باید با هم هماهنگ گردند . حال اول از همه چیست که در باره هدف یا مطلوب می اندیشید و آن را بمیان می آورد و ثانیاً چیست که حرکات جسم سرادراین راه هماهنگ و منسجم میسازد کردار انعکاسی بی اختیار و اتوماتیک است که بمقابل انگیزه معینی بمیان می آید . برای مثال اگر روشنی تیز و شدید بر چشم انداخته شود چشمك زدن شروع می شود این حرکات چشم از اختیار خود شخص بیرون است و قبل از آن در آن باره از طرف وی فکری نشده است اما اگر مکتوبی می نویسم پیش از عمل و حرکت نوشتن افکارم بتوجه نوشتن میشود و به باین اندیشه می افتم که چه بنویسم و چطور بمطلب خود را اظهار کنم .

از کردار یون بسیار چیزها را آموخته می توانیم اما نمیشود که نظریه ایشان را نهائی تلقی کنیم زیرا بسیار چیزها هست که خارج ساحه ایشان وقوع دارد ، انسان ماشین صرف نیست و نمی توان اعمال و حرکات او را مانند حرکات ماشین تلقی کرد . انسان بیشتر از ماشین است . فکر میکند ، می اندیشد حس میکند ، اراده مینماید و خواهش می نماید و برای ایضاح پاره از این اشکال کردار بیک روانشناسی جامع تر و کامل تر نیاز مندیم .

روانشناسی مقصودی

این مدرسه روانشناسی با وصف اعلامیه های شجاع کردار یون ادعا مینماید که عوامل مقصودی وجود دارد که از ساحه طبیعی بالاتر و مافوق تر است این مدرسه نام خود را از لفظ هورم Horm که لفظ یونانی است گرفته است و معنی آن تشویق یا تحریک است به عمل و آن تحریک یا تشویق از باطن شخص نشأت میکند نه از نیای خارج . کسبها نیکی بد رستی و بیوضاحت فکر کرده می توانستند - نمی شود که

ازین واقعیت انکار کنند که چیزی بنام منظور یا مقصود انسان وجود دارد و حتی کسانی که از طریق نظریات میخانیکی شان سعی میکنند از چنین چیزی انکار ورزند اصلاً منظور یا مقصودی ندارد و آن عبارت ازین است که نظریات خود را با ثبات رسانیده و روانشناسی را بکرداریون تسلیم نمایند. درین جا مطلب ما این است که با ایشان شمشیر بازی کنیم و این عقیده شان را رد نماییم که میگویند نه حیوان و نه فرد انسان هنگام معرض شدن بتجارب روانی حایز منظور یا مقصودی اند، ما ادعا مینمائیم که آنها تیکه تجارب را انجام میدهند صاحب مطلب یا مقصودی هستند و الا خویشتن را با این تکلیف اغشته نخواهند ساخت که از کارهای لابراتواری خود نتایج اخذ نمایند.

موقعیکه لفظ مقصد یا مطلب استعمال میشود معنی آن این است که کدام هدف یا منظوری دیده شده است و در قسمت شخص خواهش یا آرزو این است که بآن هدف یا مطلب نایل گردد و یا مطلب را بدست آورد. برای مثال شخصی گرسنه است و عمل او در راه افناع گرسنگی هدف یا مطلب اوست که شاید برستورانی رفته شکم خود را سیر کند هدف سیر مساحتن خود را نه تنها می بیند بلکه خواهش یا آرزو دارد که بآن برسد و درد گرسنگی را از بین ببرد.

مهمترین بنیان گذاران این مدرسه ولیم سکد و گل بود که هم در امریکا و هم در انگلستان بتدریس پرداخته است. نخستین اثر مهمیکه دران ازین نوع روانشناسی متذکر شده و روانشناسی را بدین نوع تفسیر کرده است تحت عنوان «مقدمه بر روانشناسی اجتماعی» بمیان آمد. درین اثر سعی کرد نشان دهد که چگونه اجتماع (جامعه) و موسسات آن بهتر فهمیده شده می تواند. اگر اول از همه فرد و روحیات وی تحت مطالعه قرار گیرد و مخصوصاً انگیزه های احركات او بعمل و کردار بررسی شود. وی با کردار یون که یگانه روش یا شیوه مطالعه در روانشناسی مشاهده باطنی نیست موافقه دارد البته نظر او درین مورد با کردار یون يك اندازه فرق دارد. کردار یون میگویند مشاهده باطنی هیچگاه بصورت واقعی علمی بوده نمیتواند؛ زیرا هیچگاه متیقن بوده نمی توانیم که یکنفر اصلاً چه فکر میکند اما میتوانیم از طریق مشاهده مستقیم با اساس تخمین یا بررسی از اعمال و حرکات او يك اندازه بطرز تقریبی او پی ببریم و از طرف دیگر سکد و گل اظهار داشت يك ساحه از روانشناسی وجود دارد که خارج حدود یا احاطه مشاهده باطنی است. و دران عدل تحریک یا انگیزش اعمال و حرکات انسان را میتوانیم دریافت کنیم مسأله که بایست حل شود اینست که چه واقع میشود موقعیکه یکنفر بنحویکه از همسایه اش متفاوت باشد عمل کند بلکه مسأله این است که چرا وی می خواهد بنحوی متفاوت عمل کند اصلاً کدام چیزی است که او را بان انتخاب يك هدف یا مطلبی تحریک میکند. جواب این سوال نخست ازین طریق تهیه شده می تواند که فرض مینمائیم که خواهشها امیال و تحریکات اولیه وجود دارند که از سوق های طبیعی و فطری شخص سرچشمه میگیرند

در کتابیکه عنوان آن در فوق ذکر شد - بر اسواق طبیعی مختلفه که مکدوگل آنها را بحیث مشهور که و انگیزه های اولیه و داخلی شخص تلقی میکنند تا کید بعمل آمده است. من بساعت یک روز گره سینه ام و باید طعام چاشت را صرف کنم نه از رهگذر اینکه از زمان طفولت تا حال توسط دیگران تغذیه شده ام طوری که کردار بون نظر به دارند - بلکه از رهگذر سوق طبیعی گرسنگی است که در زمان توئدم هم وجود داشت. تا حال بساعت یا وقت معین روز انتظار برده میشود و با بمیان میآید. در باره اسواق طبیعی بعدها مفصلتر حرف زده خواهد شد. اکنون باید خاطر نشان ساخت که در حالیکه مکدوگل و پیروانش اسواق طبیعی را بحیث انگیزه اساسی تمام اعمال و کردار تلقی میکنند - عملیه آموزش بر اسواق طبیعی تاثیر وارد کرده و در تغییر دادن آنها نقشی بازی میکند. برای مثال طفل بصورت طبیعی از صدای بلند میترسد اما از تاریکی نمیترسد ولی اگر هنگام تاریکی صدای بلندی او را متوحش سازد بعدها بصورت طبیعی از تاریکی هم ترس میخورد. طوری که ملاحظه میشود این پیش آمد با نظریه انعکاس مشروطه اولاف مشابهت قریب دارد. از طرف دیگر اسواق طبیعی بسویه بشری در تشکیل عواطف و احساسات نقشی بازی میکنند. عواطف و احساسات عبارت اند از افکاری که به دوران هیجانات طبیعی تجمع می کند برای مثال حس وطن پرستی - که این افکار هم یا نوبه بحیث نیروهای انگیزش عمل میکنند بنابراین کردار ما علی الا کثر طوری که خیال میکنیم یا تصور مینمائیم معقول نیست و اکثر از اسواق طبیعی ما سرچشمه گرفته و بمیان میآیند و توسط عواطف ما انگیزش می یابند اگر چه بعضی روانشناسان از این فراتر رفته میگویند معقولیت هم یک سوق طبیعی است و از همین رهگذر است که ما از رهگذر تفکر خود برای خود تفکر لذت میگیریم و بخوشی مواجه میشویم.

در اثر مساعی کسانی که روانشناسی مقصودی را قبول کردند این نکته رفته رفته بیشتر وضاحت پیدا کرد که جامعه از لحاظ طرز تلقی خود راجع بفردها غلط روان بوده است فرد تنها محصول انطباعانی نیست که از محیط اجتماعی بروی وارد شده بلکه وی حایز و صاحب نیروهایی است از اسواق طبیعی که بعضا بمقابل جامعه بیغاوت و طغیان دست میزنند.

اسرار روانشناسی مقصودی مثل دیگر مدارس روانشناسی که از آن ها ذکر رفت از این قید برکنار نمانده است. بعضی از منتقدین گفته اند که مفکوره سوق طبیعی صرف مخصوص هوس ها و تخیلات پاره از اذهان فوق العاده خیال پرست است بعضی از منتقدین دیگر در حالیکه از موجودیت بعضی تمایلات که فرد را وادار میسازد بنوع مشخص عکس العمل نشان دهد اعتراف دارند اما میگویند این تمایلات در دوران طفولت تحت تسلط تاثیرات محیطی قرار میگیرند و بعضی هم از وجودیت نیروهایی بنام سوق طبیعی انکار ورزیدند زیرا هیچ دور روانشناس پیدا نشد که راجع بماعیت واقعی و شماره

آن ها با هم موافقه نشان دهند .
 يك انتقاد ديگر : روانشناسان مقصودی مانند روانشناسان سلوكی مرتكب خطاء شده اند زیرا
 ایشان هم ذهن را جزءاً بقسمت های اساحت مختلف تقسیم نموده و بهر يك قسمت هایك سلوك را منسوب
 دانستند مثلاً سلوك احساسی بیک قسمت یا ساحه ذهن و قضاوت بیک ساحه دیگر تعلق دارد .
 و قس علی هذا با اساس نظریه ایشان و دلیل اینکه انسان چرا فکر میکند مربوط است . که در ذهن
 وی سلوك تفکر وجود دارد حال آنکه از لحاظ واقعیت آنها با تعد ادوی در تفکر از این رهگذر معتقد اند
 که انسان يك مخلوق متفکر است نه اینکه با اساس کدام چیزی بنام سلوك تفکر . همچنان روانشناسان
 مقصودی میگویند که یک نوع مختص سلوك یا کردار از خود نشان میدهد برایك سوق طبیعی
 مشخص بحال فعالیت است بعبارت دیگر بموجودیت اسواق طبیعی معتقد اند به دلیل اینکه تحت شرایط
 متفاوت نوع متفاوت کردار از خود نشان میدهد و بعداً میگویند کردار متفاوت از جهت نشان میدهد
 که اسواق طبیعی مختلف باعث جریان کردار شده است . روانشناسان سلوكی خصوصیت ساختمان
 و ماهیت واقعی سلوك را شرح داده نمی توانند بهمان وتیره روانشناسان مقصودی نمی توانند اسواق
 طبیعی را بصورت درست ایضاح کنند . راجع با نجن موثر بصورت مشخص گفته میتوانیم که چطور است
 و چگونه کار میکنند و می توانیم بدانیم از انجمن چه فعالیتی را متوقع باشیم اما نه روانشناسان مقصودی و نه
 روانشناسان سلوكی راجع بماهیت واقعی سوق طبیعی و یا سلوك معلومات ارائه کرده نمیتوانند .
 سنتها همین قدر گفته میتوانند که انسان از خود کرداری نشان میدهد و از این لحاظ چنین استنباط میشود
 که گویا بوسیله چشمه های داخلی یا باطنی فعالیت و عمل تجر يك گردیده است .
 با وصف این انتقادات کشفیات روانشناسی مقصودی بیش از کشفیات دیگر روانشناسان طرفداران
 زیادتر دارد .

مدرسه روانشناسی گشتالت :

این مدرسه توسط يك دسته كوچك علمای آلمانی در زمانیکه مدرسه کرداریون در اسر یکا محسوس
 گردید ، آغاز یافت از جوانترین و تازه ترین مدارس روانشناسی شمرده میشود . اصطلاح گشتالت يك اصطلاح
 جرمنی است تقریباً معنی « شکل » یا « طرح » را میدهد . اما باید اعتراف کرد که این الفاظ یعنی
 شکل یا طرح بصورت کامل مفهوم لفظ گشتالت را افاده نمیکند . بهمین سنوال در زبان انگلیسی هم
 لفظی که از احاطه مفهوم بالفظ گشتالت طابق النعل باشد سراغ نمیشود اکثر روانشناسان انگلیسی اصطلاح
 (کانفیگوریشن) را بکار می برند من در زبان دری لفظ قواره را که (شکل) مجموعی يك چیز را افاده میکند
 ترجیح میدهم . اصطلاح « کانفیگوریشن » تقریباً معنی شکل ترکیبی را میدهد و گمان میکنم لفظ قواره

همین مفهوم را تا یک اندازه تمثیل می‌تواند با وصف آن از خوانندگان صاحب فکر رساتر خواهش میشود که هرگاه کدام اصطلاح مناسب تر را که بالفعل گشتالت تطابق بیشتر داشته باشد پیدا کنند و مورد استفاده قرار دهند از آن چه بهتر!

مدرسه گشتالت مانند مدرسه کرداری یک نوع انقلابی بود که مقابل مفکوره قدیمی نه بمقابل مفکوره مشاهده باطنی. اگرچه گاهی از طرف پیروان این مدرسه در برابر مشاهده باطنی هم انتقاداتی بعمل آمده است، مدرسه گشتالت اصرار ورزید که تجربه روحی بایستی بحیث یک کلیه مطالعه شود. و اگر اجزای آن مطالعه میگردد تنها بقسمی شده میتواند که رابطه آن را با کلیه ببینیم نه روابط آنها را بایکدیگر. این نظریه مغلق و پیچیده بنظر می‌خورد. اما واضح تر خواهد شد طرفداران مشاهده باطنی باین مسأله دلچسپی داشته که موقعی که شخص بیک انگیزه مواجه شود، چه بر سرش می‌گذرد یا چه تجربه برای وی رخ می‌دهد و چگونه احساس مینماید، برای مثال دیدن یک رنگ یا شنیدن کدام صدا بر حواس داخلی او چه تاثیری وارد میکند عبارت دیگر این مردم توجه خود را بر عکس العمل های جسمی متمرکز ساختند، کرداریون مشاهده باطنی را کاملاً از اعتبار ساقط دانسته توجه خود را بکردار اجسام زنده که بوسیله انگیزه برا نگینخته میشود معطوف ساختند و بیش از همه به عکس العمل های هر کی و بیان انعکاسات مشروط که از طرف پاولوف مروج ساخته شده بود دلچسپی نشان دادند. گشتالتیون ادعا کردند که از تجزیه تجارب بشری بعنا صرحسی یا حرکتی کدام فایده بدست نمی‌آید و پیروان مشاهده باطنی و کرداریون بی جهت وقت خود را ضایع میسازند و کدام ارزش درست روانی بدست نمی‌آورند. برای تقدیر بررسی از تجارب روحی باید از لحظه که شخص یا حیوان خود را بزمنه مواجه می‌بیند تا زمانیکه بآن عکس العمل نشان میدهد مطالعه گردد، در تجربه که درین وقت به زودی میگردد یک «کلیتی» وجود دارد و این چیز در یک تشکیل روحی فعال یا داینمیک مضمراست که اضافه تقریباً بیشتر از ترکیب تجارب حسی و تبدیل آنها بپاسخ یا عکس العمل حرکتی می‌باشد از یک لحاظ انسان یا حیوان وضعیت و پاسخ وی به وضعیت تماماً یک تصویر جامع را تشکیل میدهد. چون تصویری را تماشا کنیم، موقعی که بآن نظر میکنیم بصورت کلی از آن انطباع میگیریم اگرچه شاید کدام چیزی در رخ آن بصورت دلچسپ بنظر برسد و توجه ما را جلب کند فرضاً کدام خال خدائی بر پشت لبش هرگاه تصویر مطلوبه را پاره کنیم و یا آن را ببریم ولو محتاط باشیم هیچیک از قسمت های نمایان چهره او را از بین نبریم مثلاً چشم یا بینی را اجزای چهره اش بقی از اجزای یک بازی معمائی بنزد ما کدام مفهوم زیاد تر یا بیشتری نخواهد داشت. بنزد ما این اجزا صرف در صورتی معنی یا مفهوم

دارد که با هم دیگر یکجا شده و تصویر را تشکیل داده اند .
 همچنان مانع توانیم از طریق مطالعه خاصیت های جداگانه یک شخص به شخصیت او پی ببریم
 برای شناختن شخصیت واقعی شخص لازم است که ویرا بحیث کل مطالعه نماییم . هکذا یک پارچه
 موسیقی را بدینوسیله خوب فهمیده نمیتوانیم که اجزای آن رایانوته های آن را جداگانه مطالعه
 نماییم ' پارچه بصورت عموم یا خوب است یا خراب ، یا طرف پسندما است یا نیست . بهمین منوال
 تجارب حسی ما بصورت انفرادی مفهومی نخواهد داشت تا بصورت یک کلیه توسط ذهن با هم
 ترکیب نیابند .

علمای که مدرسه روانشناسی گشتالت را برآوردند عبارت بودند از ورتهایمر ، کوهلر ، کفکا .
 تحقیقات ایشان پیش از همه در موضوع (مشاعده) ادراک بود . ورتهایمر با آله یی بنام ستر و بوسکوب
 تجربه نمود . این آله درحقیقت پیش آهنگ ماشین سینما بود . وی دو تصویر را که بصورت متفاوت
 نشانی شده بود مورد تجربه قرار داد . در سریع ساختن گردش ماشین در یافت نمود که برای از
 بین بردن فاصله بین دو تصویر کدام سرعت را باید بکار برد ، وی در نتیجه این کار معتقد گردید که
 عاملی فعال وجود دارد که تجارب حواس را با هم مزج و ترکیب نموده و یک کلیه و یک تصویری
 کامل را بوجود میآورد . مشروط بر اینکه رخنه یا فاصله بین تجارب بسیار کم باشد . برای مثال
 تصویری را که روی پرده سینما می بینیم اینطور نیست که تعداد زیاد تصاویر جداگانه را از اشخاص
 مختلف با قیافه های مختلف ببینیم در باره این واقعیت که تصاویر سینما اصلاً از تصاویر
 جداگانه تشکیل یافته از این رو بآن پی میبریم که در باره آن خواننده ایم و یا راجع بآن از دیگران
 شنیده ایم و یا اینکه خود فلم را خارج از ماشین دیده ایم . اما بروی پرده سینما بتصویری نظر
 می اندازیم که بحال حرکت است و پیش نظر ما زنده و متحرک معلوم میشود و هنگام تماشای فلم
 بندرت ملتفت میشویم که چگونه ماشین تصاویر را بسرعت حرکت میدهد و اثری را تولید میکند
 که ما آن را احساس یا تجربه میکنیم .

بتعمیق مطالعات ورتهایمر تجارب با ارزش کوهلر میان آمد که فوق العاده دلچسپ ثابت
 گردید . وی در جزیره تنه ریف مربوط مجمع الجزایر کنری در جنگ جهانی اول با بوزینه یی تجربه
 کرد . در آنوقت موصوف در آن جزیره در اثر عوامل جنگ متروک مانده بود و برای اینکه خوشتر
 را مشغول سازد بت تحقیقات درین موضوع پرداخت . هدف او از تجربه این بود که معلوم سازد که
 آیا حیوانات نسبت بعقیده ییکه قبلاً وجود داشت دارای ذکاوت و عالیتر هستند یا نه ؟ و ازین
 گذشته آیا حیوانات موای آزمایش و خطا از طریق تفکر هم می آموزند یا چطور ؟ و در باره عقیده

تارندایک که حیوانات کاملاً بطریقه آزمایش و خطای آموزشی آموزشند مشکوک بود، زیرا تصویری که در عملیه آموزش توسط حیوانات بینش (بصارت) یا تفکر کدام نقشی نداشته باشد. کوهلر بمقابل نظریه تارندایک - این نظریه را بمیان آورده که حیوانات استثنائی مثلاً انسان هادرتجاری که باجرای آن وادار میشوند یک نقش یا طرح کلی را مشاهده میکنند و بنا بر آن بحل مساله که بان سواجه اندمی پردازند. برای مثال اگر بوزینه در قفسی قید گردد و یک دانه کیله در بیرون قفس که دور از دسترس او باشد و همچنان نزدیک او یک چوب در بین قفس گذاشته شود بوزینه چوب را برای نزدیک ساختن کیله که دستش بان رسیده بتواند بکار می برد. این عمل دلالت بر آن میکند که بوزینه وضع عمومی را دیده و فهمیده توانسته است یعنی بینش با بصارتش او را بحل معضله که عبارت از گرفتن کیله باشد کمک کرد. و اگر چوب بعقب قفس گذاشته میشد آنگاه دو تصویر در ذهن بوزینه تولید میشد: تصویر اول عبارت از خودش و کیله در بیرون قفس و دراز دستش و تصویر دوم از خودش و چوب در داخل قفس ولی بان طرف قفس. بین این دو تصویر یک خالیگاه ذهنی وجود دارد و در اثر از بین بردن این خالیگاه بازیک تصویر بمیان می آید و مثل سابق چوب را مورد استعمال قرار میدهد باز اگر کیله بسقف دراز دستش آویخته شود در مقابل نظرش دو صندوقچه در داخل قفس گذاشته شود یک صندوقچه را بالای دیگر میگذارد تا به هدف خود رسیده بتواند اما بوزینه استعداد تعمیری نداشته و صندوقچه را قسمی بالای هم میگذارد که بعضاً هنگام بالا شدن بر آن صندوقچه سرفکون میشود.

از تجارب کوهلر چه برسی آید؟ نتیجه این شد که حیوانات با اساس بینش یا بصارت می آموزند نه با اساس آزمایش و خطا. کردار حیوانات مفکوره را که طرفداران مدرسه گشتالت ارائه کرده بودند ثابت ساخت که تمام تجارب حسی و حرکتی بیک طرح یا شکل توسط یک عملیه فعال انجام دهنده که در دماغ جریان دارد - تبدیل میگردد.

نظریه شبیه فوق توسط کوفکا، در کتابش بعنوان «نموی ذهن» ارائه شد. همین سه نفر که اسمای شان ذکر شد از جمله برجسته ترین زعمای مدرسه گشتالت معرفی شده می توانند اکنون گفته میتوانیم که برای آموزش سه فرضیه یا سه نظریه داریم.

(۱) نظریه آزمایش و خطای تارندایک - با تا کید مختص بر قوانین تعریف و تاثیر.

(۲) نظریه انعکاس مشروط که قهرمانان آن پاولوف و واتسن بودند.

(۳) نظریه آموزش از روی بینش و بصیرت که از طرف طرفداران مدرسه گشتالت بمیان آمد

(کوهلر، کفکا و ورتهاایمر).

بنگاه اول این سه نظریه یکی از دیگری جدا و آشتی ناپذیر معلوم میشوند.

اما اگر بصورت دقیق بمطالعه و تعمق در اطراف آن ها بپردازیم باین نتیجه خواهیم رسید که هر سه نظریه با هم آشتی پذیراند و غالباً روزی خواهد رسید که از خلال این سه نظریه يك نظریه جامع تر و کامل تر در باره آموزش بدست آید.

هر گاه بگوئیم که تمام روانشناسان را باین مدرسه یا بان مدرسه منسوب ساخته میتوانیم درست نیست يك عده زیاد علمای برجسته روانشناسی در اکثر کشورهای جهان پیدا میشوند که خود را منسوب بهیچ يك از مدارس نپنداشته بصورت بیغرضانه نتایج حاصله هر مدرسه را بررسی میکنند، آنها هر خدمت و معاونتی را که متفکرین در توسعه و انکشاف روانشناسی بخرج داده اند بنظر استحسان نگریسته و خویشتن را برهون ایشان می پندارند اما تا حال چنین احساس نمی نمایند که راه با اندازه صاف شده باشد که بصورت يك جانبه نظر یکی از سر دسته های کدام مدرسه را قبول کرده و تدریسات وی را کاملاً بپذیرند. و دورت یکی از روانشناسان نامور امریکا در کتابش زیر عنوان «مدرسه های معاصر روانشناسی» میگوید: «هرگاه اکزیستانسیالیست (که بمدرسه مشاهده باطنی تعلق دارند) در باره احساس گرمی و یارنگی کدام تحلیل و تجزیه خوب ارائه دارند ما با تشکر آنرا خواهیم پذیرفت. هرگاه کرداریون از طریق تجارب شان بر اطفال خوردنشان دهند که ترس یا خوف مشروط چگونه بمیان میآید ما آزادیم که آن کشف ایشان را در روانشناسی خود بکار ببریم. اگر روانشناسان گشته ات نشان دهند که تمام انواع آموزش بر بینش اتکا دارد بایستی مفکوره خود را راجع به آموزش طبق آن تغییر بدهیم. اگر روانشناسی مقصودی ما را قناعت میدهد که هرگاه انگیزه بفرد عرضه شود یا فرد بانگیزه مواجه شود هیچوقت غیر فعال مانده نمی تواند آنهم يك نقطه مهم دیگری است که بایستی ما آن را مد نظر بگیریم. نتیجه مثبت معقول و مفید برای روانشناسی که از نگاه تعصب خود را بیکي از مدارس پابندیا مربوط نساخته باشد لقمه مفید و با مزه ایست و باید از خوردن آن انکار نورزیم.»

تا اندازه که بتوانیم بایستی نظریات مختلف روانشناسی را بنگاه خالی از تعصب بنگریم و با قلب کشاده آن را استقبال کنیم زیرا علم روانشناسی نسبتاً يك ماینس تازه است و بسیار ساحات مجهول در آن وجود دارد که بایستی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. از همین رهگذر است که بخوانندگان خود توصیه مینمائیم که نظریات مختلف روانشناسی را از نگاه تعصب رد یا قبول نکرده بلکه بصورت آفاقی مورد تعمق و تأمل قرار دهند. هر قدر معلومات ما در ساحات مختلفه روانشناسی و در زوایای مختلف آن اضافه میگردد، ما می توانیم مساعی متفکرین را درین راه تقدیر و ستایش نموده و بر معلومات خود بیفزائیم و انگاه امکان زیاد دارد که معلومات اندوخته برای خود ما مفید واقع گردد.

پوهنځی د پوهاند محمد حسن ضمیر

طرز اداره و لایات در دوران حکومت مغولی هند

(۱۵۸۵-۱۷۰۷ م)

اداره امور ملکی:

پساران مورخ هندی مینویسد: «در تشکیلات اداری نیکه تحت اداره افغانها قبل از هند برقرار گردیده بود از طرف بابر و همایون بدون اینکه اندکترین تغییر و تعدیلی در آن وارد گردد، تقلید و پذیرفته شد»؛ بنابراین آنها در وهله نخست در امر اداری چیز تازه بی نیاوردند (۱) «مگر اکبر درین قسمت مصدر خدمات شایانی گردید. او اداره حکومت مرکزی را بوجه احسن و در صورت بخشید که قبل از دیده نشده بود. یکی از خدمات برجسته او این بود که وین حکومت ولایتی را بطور سیستماتیک از نو پی ریزی کرد و نسبت به سیستم اداری ترکان پیشین خیلی معقول و موثر بود.» (۲)

اکبر امپراطوری خود را به دو دوازده حصه تقسیم کرد و هر حصه را (صوبه) نامید و آنها را بنام های سرزمین و یا بنام شهر مرکزی شان تسمیه نموده و از همه بگر تمیز داد. از روی نوشته ابوالفضل دوازده صوبه را که اکبر در سال (۱۵۹۳ م) تاسیس کرد عبارت اند از: الله آباد، اگره، اوود Awadh، اجمیر، احمدآباد، بهار، بنگال، دهلی، کابل، لاهور، ملتان و مالوا. «تعداد این صوبه ها در اخیر عصر اکبر به پانزده و در عصر جها نگیر به هفده و در دوره اورنگ زیب به بیست و یک رسید» (۳) زمانیکه کندهار در (۱۵۹۵ م) و کشمیر در (۱۵۸۶ م) به امپراطوری ملحق ساخته شد هر دو بحیث سرکار بصوبه کابل علاوه گردیدند. «در (۱۵۸۰ م) منظور اکبر از تقسیم امپراتوری به ۱۲ صوبه سهولت در امور اداری و نظامی مملکت بود و همچنان خصوصیات تاریخی و جغرافیایی هر صوبه نیز در نظر گرفته شده بود.» (۴)

۱- P.Saran (حکومت ولایتی مغل) صفحه ۳۹.

۲- ریپ تریباتی (بعضی از جنبه های اداری سسئمانان) صفحه ۳۳۷.

۳- ابوالفضل علامی (آئین اکبری) جلد دوم ترجمه جاریت و سرکار، صفحه ۱۲۹.

تاریخ پیش رفتہ هند صفحه ۵۵۶.

۴- تریباتی (عروج و نزول امپراتوری مغل) صفحه ۲۵۹.

سرحدات و تقسیمات فرعی هر صوبه به هیچ صورت ثابت و مطلق نبود و علی الاکثر تغییراتی در آنها وارد میشد، و آن بنسبت اینکه نواحی جدید به قلمرو امپراطوری افزوده میشد و یا برعکس از دست میرفت و همچنان نواحی که از لحاظ سهولت در امور نظامی و اداری و یا خصوصیات جغرافیایی و تاریخی شان بایست در صوبه خود قرار می گرفت.

یک صوبه ولایت امپراتوری مغل در بین خود بچندین سرکار و هر سرکار بنوبه خود به چندین برگه و یا محل تقسیم شده بود.

از لحاظ اداری، برگه پائینترین واحد رسمی ادارتی شمرده میشد و پائین تر از این برگه های دهاتی وجود داشت. «به حواله آئین اکبری، در ۱۵۹۶ م امپراتوری مغل شامل بود ۱۰۵ سرکار و ۲۷۳۷ محل و یا برگه. این آمار نیز ثابت و مطلق نبود و تغییراتی در آنها وارد میشد.» (۱)

نمایندگی اداری در ولایات عیناً تمثیلی بود از حکومت مرکزی.

درین مورد دکتور محمد عطار علی استاد تاریخ پوهنتون علیگر چنین مینگارد: «اینکه اکبر امپراطوری خود را به صوبه ها و سرکارها و محلها تقسیم کرد و موفقانه هم کوشید که تمام ساختمان اداری یک صوبه را به صوبه دیگر همانند سازد و سلسله مراتب مامورین را که در نهایت امر از طرف وزارت در مرکز کنترل میشد، اینهمه بموسسات اداری مغل یگانگی و هماهنگی بخشید.» (۱)

ولی با آنهم پالیسی دولت امپراتوری در مورد تمام ولایات یکسان نبود و از لحاظ ضرورت نظامی و اداری و خصوصیات تاریخی و جغرافیایی هر ولایت فرق میکرد. درین بود که، سا ران مینویسد: «ولایات (کابل، لاهور، سلتان، همواره باشخصی سپرده میشد که تجربه و ذکاوت کافی و در چوکات دولت موقعیت و حیثیت عالی داشته اند.

در بین فرمانروایان کابل و سرحدات شمال غربی، به نامهایی بر میخوریم از قبیل نسیم خان (خان خانان)، راجا مان سنگ، بهگوانداس، تورد در سل و زین خان و پسانها راجا جسونت سنگ و جی سنگ و غیره که اینهمه از لایقترین اشخاص و عالیترین اشراف امپراتوری بوده اند.» (۳)

جهانگیر امپراتور مغل نیز چنین نگاشته است:

«چون مکرر به عرض رسید که خان دوران پیروضعیف شده چنانکه باید تاب خاطر و تردد ندارد

۱- پ. ساران (حکومت ولایتی مغل) صفحه ۲۰۷.

۲- م. عطار علی (خطابه ریاست بنام امپراطوری مغل در تاریخ) جلسه ۳۳، کانگرس

تاریخی هند (۱۹۷۲).

۳- پ. ساران (حکومت ولایتی مغل) صفحه ۷۴.

وصوبه کابل وپنگش سرزمین فتنه خیز است و بجهت فرونشاندن شورش افغانان پیوسته سواری و حرکت لازم دارد از آنجا که احتیاط شرط جبهه انداز نیست مهابت خان را بصاحب صوبگی کابل وپنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خان دوران بحکومت ولایت تهنه سرفرازی یافت . . . (۱)

صوبه دار:

در دوره اکبر فرمانروای یک ولایت رسماً سیه سالار نامیده میشد ولی مردم او را صوبه دار و پسانها صاحب صوبه ویا تنها صوبه میگفتند. و در دوره جانشینان اکبر، نام ناظم معمول گشت .

«سیه سالار نایب فرمانروا و بقول ابوالفضل جانشین خدیو عالم بشمار میرفت (۲) معمولاً اشخاص مسئول و مهم که لیاقت این عهده را میداشت بحیث والی گماشته میشد ولی در مورد شهزادگان و پسران اشراف عالیرتبه درین معمول استثنائات پدیدار میگردد. بعضاً شهزادگان بحیث والی یک ولایت بسیار بر اهمیت مقرر میشدند ولی در چنین مواقع یک شخص لایق و مجرب همواره بحیث رهنما و اتالیق برای والی جوان گماشته و از وی خواسته میشد که به رهنما و مشاور خود همیشه احترام و اعتنا داشته باشد.

اتالیق نیز که بحیث معاون والی بایست کار میکرد در صورت سواد ارفع مسئول شناخته میشد» (۳)

«بطور مثال شهزاده دارا، اتالیق پسر جوانش سلیمان که در سال ۶۶ سلطنت شاه جهان والی کابل مقرر شده بود بشمار میرفت (۴) در بعضی موارد شخصی که بحیث نایب السلطنه گماشته شده بود از طرف خود نماینده میفرستاد تا بنام او از امور ولایت بررسی نماید. بطور مثال منعم خان (خان خانان) نخست محمد حیدر خان و بعداً غنی خان پسر خود را در کابل گذاشت تا امور انجارا بنام وی بازرسی کند و خودش بدربار بازگشت نمود (۵).

دیوان:

در سلسله مراتب رسمی یک ولایت بعد از صوبه دار دیوان که به هیچ صورت تابع اوئی نبود قرار داشت. دیوان نیز مانند صوبه دار در امور ولایت حیثیت و مسئولیت مساوی داشت.

دیوان مسئول امور مالیاتی، حقوق مدنی، و بازرسی از شعبات صدر بود، در حالیکه صوبه دار مسئولیت امور اجرائی، دفاعی و حقوق جزائی، و بالابینی بر همه امور یک ولایت را به عهده داشت دیوان. و صوبه دار هر دو توسط سامورین آتی در امور مختلفه مرکز ولایت یاری میشدند:

(۱) تزک جها نگیری صفحه ۶۳

(۲) آئین اکبری جلد اول صفحه ۲۸۰.

(۳) پ - ساران «حکومت ولایتی» صفحات ۳ - ۱۷۲.

(۴) همان اثر صفحه ۱۷۳. (۵) همان کتاب صفحه ۱۷۳.

بخشی: یاما مورپرداخت تادیات که وظایف متعدد را بعهده داشت.
صدر: اکثر رئیس امور مذهبی، موسسات خیریه، عطایا و بخش ها بود.
قاضی: ویامیر عدل، عالیترین مامور بررسی عدالت در ولایت بود.
کو تووال: مسئول امور دفاع داخلی صحت، نظافت و تمام اموریکه یک پناروال بعهده میداشت، بوده است.

میر بجر:

اوستوایت جمع آوری محصول بندری و گمرکی و جسر و کشتی را بعهده داشت.
واقعه نویس: ثبت واقعات بمنظور اطلاع در باراز از وظایف او بشمار سیرفت (۱)
تشیکلات اداری در یک سر کار:

فوجدار:

رئیس امور اجرایی یک سر کار فوجدار نامیده میشد و وظایف مختلف و متعددی را بعهده داشت گرچه او بطور عمده مسئول تامین نظم و امنیت بود ولی از اوتقاضا سیرفت که با عامل در اسر جمع آوری مالیات و نگاهبانی سرحدات و دهات سر کار خود کمک کند و نیز با هست عساکرا و قوای ساحلی را آماده و مجهز نگه دارد (۲) فوجدار یک نماینده قدرت فرمانروا بود که اراده او امر او را بر مردم یک سر کار تحمیل و تعمیل میکرد.

عمل گزار و باعامل:

بعد از فوجدار مهمترین مامور دولت در یک سر کار عبارت بود از عامل که گاهی بنام عمل گزار نیز نامیده شده است. او مسئول تمام امور مالیاتی یک سر کار بود و تحت نظارت مستقیم و هدایت دیوان ولایت کار میکرد، او مسئول کنترل مامورین پایین رتبه مالیاتی از قبیل مساحان و ممیزان نیز بود او باید در ماه یکبار بدربار امپراتور از امور را پور میداد از قبیل وضع زندگی مردم، وضع جاگیر داران و باشندگان گرد و نواح، سرکوبی طاغیان، و باغیان نرخ و نوای بازارها و اجاره ها و حالت بیچارگان فقیران و اهل حرفه و کسبه و تمام واقعات عاجل. در غیاب کو تووال او باید وظیفه او را با تمام مسئولیت ها بعهده میگرفت.

گرچه عامل ماموری بود که از طرف حکومت مرکزی گماشته میشد ولی باید تحت نظارت صوبه دار کار میکرد و در صورت عدم کفایت در اجرای امور، صوبه دار میتواند او را از

(۱) ماران صفحه ۱۷۰

(۲) آیین اکبری جلد دوم صفحه ۴۲ تحت عنوان (آیین فوجداری) دیده شود.

وظیفه اش سکبدوش و بر طرف نماید. (۱)

کو تووال :

وظائف يك كو تووال بصورت عمده انضباطی و حاکمانه بود. چون او يك صاحب منصب امور شهری بود منطقه نفوذ اداری او منحصر به شهر و اطراف آن بود. او از طرف مرکز بر اثر سفارش میر آتش مقرر میشد. «از وظایف كو تووال بود که بد کاران و جنایتکاران را مجازات کند و شکایات مردم را رفع و از وضع شهر بررسی کند و بائیسستجای موسانی داشته باشد که او را و تقاً فوقتاً از اشخاصی که داخل شهر میشدند و یا از آن بیرون میرفتند و هکذا از واقعاتی که در شهر بوقوع می پیوست وی را باخبر سازد. از كو تووال نیز خواسته میشد که بر سر ای ها کنترل کامل داشته باشد و از تجار و مسافرانی که داخل شهر میشدند و یا از آن بیرون میرفتند اطلاع با خود داشته باشد (۲)» برای يك کنترل موثر از امور شهر كو تووال وظیفه داشت که شهر را به محله ها تقسیم نماید و یک نفر از باشندگان محله را بنام میر محله نامزد نموده و او را مسئول واقعات نا گوار در محله اش می پنداشت. علاوه بر وظایف پولیسی كو تووال وظیفه داشت که امور بازاری را تنظیم دهد، از احتکار توسط ثروتمندان جلوگیری و اوزان را کنترل نماید. و غیره (۳)

قاضی :

از وظائف عمده قاضی بررسی امور عدلی بود ولی در پهلوی امور عدلی بایست کارهای دیگری را نیز انجام میداد، از قبیل تهیه و تنظیم صدقه و خیرات، به فقراء و تهی دستان و کمک مالی برای موسسات مذهبی، تأدیه مدد معاش که از طرف صدر الصدور تأئید شده و محتاج به موافقه و همکاری او بود. و غیره.

در دوره او رنگ زیب و وظیفه جمع آوری زکاة و خیریه نیز بعهده او گذاشته شده بود و برای این منظور يك عده مامورین نیز تحت اثر او قرار داده شده بود. واریسی مساجد جامع در حیطه نفوذ او از طرف قاضی القضاة نیز از وظایف قاضی بشمار میرفت. علاوه برین از او تقاضا می شد که ایست نمازهای جمعه و عید را در مسجد مرکزی شهر نیز بعهده گیرد. مراسم و تشریفات عروسی مسلمانان از طرف او تأئید و تصدیق میشد این

(۱) آئین اکبری جلد دوم صفحات ۶۶ و ۵.

(۲) آئین اکبری جلد دوم دیده شود، تحت عنوان آئین كو تووالی.

(۳) (اداره شهر و بار کیت تحت مغل) اثر مهندرا پال سنگ، پوهنتون علیگر.

وظایف غیر عدلی، مقام قاضی را فعلاً بلند برد و او يك شخصیت مهمی در سر کار بحساب میرفت. و در عین زمان برای او زمینه اختلاس و رشوت و فساد (اگر میخواست) بصورت وافر فراهم شده بود.

او رنگ زیبای این را درك نمود و بنا برین قاضیانی را که مقرر میکرد این جملات را نیز در فرمان تقرر آنها بحیث رهنما علاوه میکرد:

« عادل باش! بیطرف باش! صادق و راستکار باش! محاکمه و تضایق را در حضور جانبین آنها در محکمه و بر کرسی حکومت بکن! اتحاف و هدایا را از مرد سیکه در نا حیه آنها خدمت میکنی بپذیر! از اشتراك در میله ها و خوش گذرانیها نیکه از طرف اشخاص تهیه میشود دوری جوی! هر کس میداند که فقر فخرتوست.» (۱)

تشکیلات اداری در يك پرگنه:

بعد از سر کار، پرگنه از مهمترین واحدهای بشمار میرفت. ماسورین مسؤل و عالیرتبه پرگنه عبارت بودند از شقدار، امین، وقانو نگو. و این هر سه از طرف یکعده ماسورین پایان رتبه از قبیل خزانه دار، کاتب پتواری و سر بازان پیا ده یاری میشدند.

« در راس امور مجریه يك پرگنه شقدار قرار داشت. او وظایف هر دو فوجدار و کوتوال را در يك سر کار خود بتنهائی بعهده داشت، یعنی او هم مسؤل نظم و امنیت و هم مسؤل حقوق جزائی در پرگنه خودش بود.» (۲)

« یکی از وظایف عمده شقدار این بود که در امور جمع آوری مالیه باعاً مل یا ری دهد، اگر ضرورت بیفتد باقوای خود بکملك او بشتابد البته با بعضی محدودیت ها شقدار نمیتوانست که بحیث رئیس محکمه نیز اعمال نفوذ کند.» (۳)

اما عامل وقانو نگو ماسورینی بودند که کارشان بطور عمده مساحت و تشخیص اراضی و جمع آوری مالیات بود و در ارتباط باین موضوع، عامل مکلف بود که بابز رگران و کشتمندان تماس مستقیم برقرار کند. او در امور تأمین نظم و امنیت بسا شقدار نیز همکاری میکرد. به عامل نیز صلاحیت داده شده بود که اشخاص بدکار و جانی را سجازات کند، «در پرگنه و یا محل طوریکه گفتیم وظایف فوجدار و کوتوال هر دو یکجا بعهده شقدار بود، او مسؤل امور پولیسی و

۱- سپساران صفحه ۲۱۱.

۲- یو. ان. دی (حکومت مغل) صفحه ۸۸.

۳- سپساران صفحه ۲۱۱.

همچنان حقوق جزائی بود درحالیکه حقوق مدنی ازوظایف قاضی و اداره امور مالیاتی از وظایف عامل بشمار میرفت (۱)

«در برگه وظایف اشخاص مسئول ازقبیل شتدار، عامل، و کارکن و فته دار از زمان دوره شیر شاه تعیین شده و در دوره حکومت مغل بهمان هویت و ماهیت خود ادامه و رواج داشت.» (۲)

ده بحیث یک و اجداداری:

یک برگه شامل یک تعداد دهستانها بود، از زمانهای خیلی پیشین، ده یک واحد اداری مستقل بشمار میرفت که در آن دهاتیان امور خود را خود بدست داشتند. حکومت مغل در ساختمان اجتماعی و اقتصادی آنها تعدیلی رواند اشتند و مداخله نکردند.

«سرکرده ده یک شخص بسیار مهم بود و یک حلقه ارتباط بین ده و حکومت بشمار میرفت و در واقعیت او یک نماینده دهاتیان بود در پیشگاه حکومت. بالابینی بتمام اسورده و حل و فصل منازعات و تامین نظم و امنیت در داخل ده و جمع آوری مالیات از ده مربوط خود از وظایف خاص او بشمار میرفت» (۳)

اداره مالیات:

امپرا توران مغل هند معمولاً در بارهای مجلل و عظیم الشان، حرم های کلان و اردوی بی شمار نجبا و اشراف عظمت طلب و پرد بدبه داشتند و اینهمه بیک سویه بسیار عالی زندگی میکردند که طبعاً مصارف گزافی را ایجاب میکرد.

برای تهیه اینهمه مصارف و اسراف ها، امپرا تور مالیات سنگینی را بر مردم وضع و تحمیل میکرد. در ساختمان مالیاتی محفل تمام محصول ها بجز زکاة و جزیه، بصورت غیر مستقیم اخذ میشد که در نتیجه بار چنین محصول و مالیه زیادتر بر مستمندان سنگینی میکرد تا به ثروت سندان. (۴) «تولید اضافی که از دهقانان بنا م های مختلف از قبیل مالیه زمین و غیره که تفصیلش در سطور آینده گفته خواهد شد اخذ میشد. در اکثر مناطق به نصف تولید کار دهقان میرسید.» (۵) بنا علی مور لند عواید مالی دولت مغل را دونوع میداند از قبیل مرکزی و محلی.

۱ - پ. ساران - صفحه ۲۱۱.

۲ - همان اثر - صفحه ۲۸۳.

۳ - یو. ان. دی - صفحه ۹۰.

۴ - همان اثر ص ۹۷

۵ - مقاله پروفیسر عرفان حبیب در مجله بنا م (Enquiry = باز جوئی) صفحه ۲۳

«عواید محلی عوایدی بود که جمع و خرج میشد بدون اینکه بمانورین مالی مرکزی حواله شود و عبارت بود از محصولات خردوریزه ای که بر مواد تولیدی و استهلاکی و بر تجارت و مبادلات و کسب و حرفه و بر بعضی از بهلولو های حیات اجتماعی و مهمتر از همه بر حمل و نقل وضع شده بود.» (۱)

«و اما عواید مرکزی عبارت بود از جزیه، زکاة، خمس غنیمه، دارایی مضبوط، انحصارات، محصول بر نمک، محصول گمرکی، معادن، ضرابخانه، تحائف و خراج (مالیه زمین) که این همه انواع محصول و عواید مرکزی نسبت به مالیه زمین خیلی ناچیز بود.»

باین ترتیب مالیه زمین يك قلم خیلی عمده عواید دولت بشمار میرفت و از همین رهگذر جای تعجب نیست که امپراتوران مغل تمام همت و توجه خود را به تشکیلات امور مالیاتی زمین معطوف داشته اند.» (۲)

مالیات زمین مستقیماً از طرف مانورین رسمی برای خزانه دولت از دهقانان جمع آوری میشد و یا توسط آنها ئیکه از طرف پادشاه حق اخذ مالیه برای شخص خود شان اعطا شده بود. مناطیکه مالیه زمین آن را سابقاً بخزانه دولت تحویل داده میشد بنام خالصه یا دمیگر دید زمین خالصه در نقاط مختلف امپراتوری وقوع داشت و ساحه وسعت آن نیز از هم دیگر فرق میکرد.

دهقانان و بزرگان:

دوات مغل کشتمندان و بزرگان را مالک اصلی زمین می شناختند که آن را میکاشتند و لی بر تولیدات زمین چندین قسم حقوق ارثی وجود داشت که از طرف مردم بطور تعادل مراعات میشد و دولت مغل نیز آنها را برسمیت میشناخت.

در نگارشهای اداری مغل اصطلاحاتی از قبیل (کشاورز) (دهقان) (رعایا) و غیره برای کشتمندان استعمال شده است. اگرچه بصورت مجموعی اینهمه را رعایا یا گفته اند لیکن در طی يك تحلیل دقیق همچو اصطلاحات دیده خواهد شد که رعایا یا يك صنف خاصی از کشتمندان بوده اند که خود به سه دسته تقسیم میشده است: از قبیل خود کاشته، پای کاشته و مقرری (۳).

بهر حال، سوالیکه مطرح است اینست که مالک اصلی زمین کی بوده است؟ درین مورد جوابات زیادی ارائه شده که باهم فرق دارند و این برای يك بحصل تاریخ مشکل است که در مورد بکدام فیصله قطعی برسد.

(۱) تاریخ کامبرج هند، ج ۴ ص ۴۴۹.

(۲) پر. ان. دی (حکومت مغل) صفحات ۹۷ - ۹۸.

(۳) «صفحه (۱۰۰)»

ولی با آنهم پروفیسر عرفان حبیب درین مورد بطوری اظهار نظر نموده است که خواننده راه دیگری ندارد بجز اینکه آنرا بپذیرد.

اوسینویسد «اگر از يك جهت زمین متعلق به دهقان بود از جانب دیگر دهقان نیز متعلق به زمین بوده است (۱)»

بمنظور تحصیل مالیات از زمین چندین طریق ارزیابی وجود داشت :

۱- تقسیم حاصل :

درین طرز ارزیابی دولت ویانماینده او را سآ بخش خود را از محصول زمین مطالبه میکرد و آنهم به یکی ازین دو طریق در طریق اول سامور دولت شخصاً خودش به زمینها میرفت و از کشتیکه هنوز درو نشده بود سهم دولت را بصورت تقریبی تعیین میکرد. و در طریق دوم از حاصل کشت بعد از آنکه کشت ها درو می شد سهم دولت بعد از پیمایش حاصل ، مطالبه میشد. قسم دوم بنام بتایی یا غله بخشی نیز نامیده میشد .

۲- کا نکوت :

در طی این سیستم بزرگرو سامورین حکومت با موافقت همدیگر حاصل را تخمین میکردند . ابوالفضل معنی این کلمه را چنین نگاشته است : کان به معنی غله در لغت هندی و نکوت به معنی تخمین و برآورد است . تمام زمین یا به صورت عملی پیمایش و اندازه گیری میشد و یا وقتیکه هنوز حاصل درو نشده بود توسط قدم و یا مشاهده پیمایش میشد .

۳- مساحت :

در طی این طریق ارزیابی بطور نمونه ، حاصل يك قطعه کوچک زمین را معیار دانسته و از روی آن تمام حاصل يك قطعه وسیع زمین زراعتی را تعیین و تخمین میکردند .

۴- ضبط :

این سیستم پیمایش از زمان شیرشاه سوری رواج یافت . او فهرست و جدولی از نرخ ها را ساخت که از روی آن اراضی را که بران تخم پاشیده شده بود بعد از مساحت سهم مالیه دولت تعیین و تقاضا میشد .

شیرشاه امر کرد تا تمام اراضی زراعتی را که حکومت سرکزی بتواند هر وقت لازم باشد بآن مراجعه کند ، مساحت کند . ضبط بحیث يك طریق پیمایش زمین با جریب همردیف

(۱) پروفیسر عرفان حبیب (سیستم زراعتی هند مغل) صفحه ۱۱۵ .

وهم معنی شد. در طی این سیستم تمام اراضی زراعتی پیمایش و مساحت می‌شد و بعد از آن مهم مالیه دولت از روی فهرست نرخها تعیین و تقاضا می‌شد.

۵- جریمه:

تا به سال ۱۹ سلطنت اکبر زمین توسط يك طناب که عبارت بود از يك ريسمان کتفی، مساحت و اندازه گیری می‌شد. این وسیله پیمایش نواقصی داشت و آن اینکه بر اثر حرارت و برودت دراز و یا کوتاه می‌شد.

برای رفع همهچو نواقص در سال ۱۹ دوره اکبر بعوض ريسمان جریب استعمال شد. جریب از چوب بانس ساخته شده بود که توسط حلقه های آهنی با همدیگر پیوسته می‌شد. و طبقاً معروض به تغییر و تفاوت نبود. (۱)

طریق تادیه مالیه زمین:

«رویه مرفقه حکومت مغل تر جیح میداد که مالیات خود را بصورت نقد جمع آوری نماید. و آن به نسبت دوری از مرکز و عقب ماندگی حیات دهاتی و البته در بعضی از نواحی مالیات بصورت جنس بطور استثنائی اخذ می‌شد. تادیه مالیه بصورت نقده آنهم در قرون ۱۶ و ۱۷ خالی از مشکلات و آزار برای دهاتیان نبود. دهقان با این منظور بایست هر طوری بود پول تهیه می‌کرد و البته پول وقتی برایش میسر می‌شد که فصل درو نزدیک و نرخ غله ارزان شده بود. یعنی او به یک قسمتی از حاصل زمین خود را قبل از درو و بقیمت ارزان باید می‌فروخت» (۲)

«مالیه نقد احتیاج مزید به پول رادردهات خلق کرد و از ایجابات چنین ضرورت بود که بنیه گرها بمیان آمدند و تجارت و مبادلات واره دار غله را بدست گرفتند.

بنیه گرها پول نقد را تیار و آماده با خود داشت و وقتی فصل درو فرا می‌رسید غله را بقیمت ارزان خریداری می‌نمود و دهقان آنرا در بدل مالیه حکومت تسلیم می‌کرد. این روش حکومت که اجازه نمیداد که زارع قبل از اینکه مالیه خود را بپردازد به درو حاصل خود اقدام کند، نیز بصورت غیر مستقیم تجارت بنیه گرها رونق خوبی میداد» (۳) در تحت چنین شرایطها قین بمنظور اینکه بایست مالیه دولت را بپردازند بر سر حاصلیکه هنوز داده نشده است از بنیه گرها پول می‌گرفت و بنیه گرها خود را با سود و مفاد آن یکجا بنرخ خود بر سر خرمن

۱- یو. ان. دی. (حکومت مغل) صفحه ۱۱۷.

۲- پروفیسر عرفان حبیب (اگر زمین سیستم اف مغل...) صفحه ۲۳۷.

۳- ۲۳۹

۳- ۲۳۹

تحصیل میکرد، بهمین قسم دهاقین يك قسمت زیاد حاصل خود را در راه تادیه مالیه و برای مالیه از دست میداد و نیز بحیث يك قرضدار بنیه گر قریه بصورت دائمی و همیشگی باقی مانده بود. (۱)

دستگاه امور مالیه:

قریه که پایاترین واحد اداری بشمار میرفت از خود يك پتواری داشت که شخصی مهمی بشمار میرفت و زیاد تر به امور مالیه سرو کار داشت.

از روی نگارش ابو الفضل، پتواری يك نویسنده بود که از طرف خود دهاتیان استخدام میشد. با همی Bahi یا دفتر پتواری حاوی تمام معلومات در باره زمینهای زراعتی و اندازه زمین هر فرد قریه و انواع حاصلات زراعتی و زمینها ٹیکه تحت زراعت نیامده بودند و غیره بود «بدین موجب بها ئی پتواری از مهمترین اسناد بشمار میرفت. و یقیناً در بین مردم ده موقعیت بلند و محترم داشت و هر کس میکوشید تا او را از خود راضی نگهدارد. (۲)

و اما در پرگنه، قانو نگو شخصی بود که با پتواری يك قریه میتواندست همسری بکند. او در دفتر خود برای پرگنه عین معلوماتی را بایست میداشت که پتواری قریه نزد خود داشت. و بهمین ترتیب در حقیقت او يك پتواری پرگنه خود بود. در لغت قانو نگو بمعنی نیا نگر قوانین و تعاملات را داشت. و قتیکه احتیاجی برای دانستن عنعنات و تعاملات احساس میگردد، به این شخص مراجعه میشد.

مامورین دیگر يکه به امور مالیه يك پرگنه سپرداختند عبارت بودند از عامل؛ ضابط و جریب کش.

عامل مسئول ارزیابی زمین زراعتی و جمع آوری مالیات زراعتی در پرگنه بود و مستقیماً تحت اثر عامل سر کار ایفای وظیفه مینمود. برای این شخص (عامل) بعضاً اسمای امین و منصف نیز بکار برده شده است (۳). گرچه (شقدار) يك آمر مسئول امور اجرائی در پرگنه بود و مستقیماً در امور مالی مداخله نداشت ولی بمنظور تحصیل مالیه تا جائیکه اعمال زور و قدرت را ایجاب میکرد بایست با عامل در امر جمع آوری مالیات کمک میکرد.

(کارکن) يکه مامور مهم دیگری بود برای امور مالیاتی او هم محاسب و هم نویسنده بود بسیار که با عامل کلان و عامل پرگنه در سفرهای شان برای ارزیابی اراضی زراعتی یاری میکرد.

۱- همان کتاب صفحه ۲۳۹.

۲- یو. ان. دی (حکومت مغل) صفحات ۱۲۵-۱۲۶.

۳- همان مؤلف صفحه ۱۲۷.

سرکار يك واحد مهم اداری دیگر بود که ساحه آن نسبت به پرگنه وسیعتر بود. آرمستول امور مالیاتی آن عمل گزار و یا عامل نامیده میشد. عمل گزار توسط یک تعداد مامورین دیگر یاری میشد که مهمترین آنها عبارت بودند از بیتک چی، کارکن و خزانه دار. مامورین مالی که در پرگنه وجود داشتند و ما از وظائف آنها قبلاً یاد آوری کردیم نیز بحیث معاونین و دستیاران عمل گزار بشمار میرفتند (۱).

خزانه دار:

مرکز اداری پرگنه و سرکار هر دو دارای خزانه ای بودند که نگهبان آن خزانه دار نامیده میشد. او وظیفه داشت که پول را تسلیم شود و آنها را محفوظ نگهداشته و مطابق قانون خرج و مصرف کند.

بیتک چی:

تمام امور تهیه کاغذها و دفاتر یکه از روی آن جمع آوری مالیات صورت میگرفت از وظایف بیتکچی بشمار میرفت و بنا بر این او یکی از مامورین مهمی بود در يك سرکار و عامل منحصر آ بکار او اتکاء داشت.

عمل گزار و یا عامل:

عمل گزار در واقع بالا بین بود بر کارهای تمام مامورینیکه در امور مالییه و جمع آوری آن سروکار داشتند. توسط او بود که تمام شعبات فرعی امور مالیاتی در يك سرکار انجام و تمرکز میافت و رهنمایی میشد.

در راس تمام امور مالیاتی در يك ولایت دیوان قرار داشت. توسط دیوان بود که حکومت مرکزی امور مالیاتی را کنترل و واری می نمود. دیوان اعلی یا دیوان مرکزی طرز العمل حکومت را در امور مالی توسط دیوان ولایت تطبیق و تعمیل مینمود. (۲)

وسایل و وسایط دیگر برای جمع آوری مالیات:

علاوه بر مامورین مالی، حکومت مغل برای اخذ مالیات از وسایل و نمایندگی های دیگری نیز کار میگرفت مثلاً اشخاصی که مستحق دانسته شده بودند که از کیسه خزانه دولت برای شان معاش و یا بخشش پرداخته شود خود آنها گماشته میشدند تا به اندازه استحقاق خود از مردم مالیه اخذ نمایند. این يك نوع واگذاری و یا حواله بود که در طی آن دولت قسمتی از وظایف خود را بدوش اشخاص میگذاشت. در عین زمان حق کنترل و تفتیش را از فعالیت های آنها برای خود

(۱) یو. ان. دی. صفحه ۱۲۸.

(۲) همان مؤلف صفحات ۱۲۹-۱۳۰.

حفظ کرده بود. چنین منابع مالیاتی و چنین زمین هایکه مالیه آن برای خزانه دولت وقف شده بود « خالصه شر یفه » و معمولاً « خالصه » نامیده میشد .

نواحی ایکه مالیه آن از طرف امپراتور به کسی واگذار میشد « جاگیر » و شخص گیرنده « جاگیردار » گفته میشد .

بهمین ترتیب تمام اراضی زراعتی و غیر زراعتی امپراتوری بدود سته تقسیم میشد از قبیل خالصه و جاگیر .

اصطلاح جاگیر بمعنی حواله و واگذاری يك قطعه از زمین بود که مالیه آن در بدل خدمات اشخاص بحکومت ، بعوض معاش پول نقد شان از طرف امپراتور مقرر و اعطاء میشد، مگر وقتی مالیه يك ناحیه بدون قید و شرط و اصدار خدمت بکسی واگذار و حواله میشد این نوع واگذاری بنام های انعام یا سلک و یاسور غال نامیده میشد (۱)

بمنظور اخذ مالیه ایکه ارزشی تعیین شده است ، حواله گیر خود بایست تهیه میدید و مامورین و عساکر خود را میگماشت . البته از مامورین ده ها از قبیل مقدم ، پتواری و قانو نگو تقاضا میشد تا در تحصیل مالیه به آنان یاری دهد . جاگیردار آن اکثر ترجیح میدادند که جمع آوری مالیه را با کسی دیگر قرارداد نمایند و چنین يك عمل از طرف دولت نیز قانوناً بر رسمیت شناخته شده بود ، و این سیستم بنام اجاره و کسی که با جار می گرفت « مستاجر » نامیده میشد (۲)

زمینداران :

برای زمینداران کلمات بومی و تعلقدار نیز بکار برده شده است . (۳) مگر کلمه زمیندار در دفاتر و ادارات مغل اقسام مختلفی از منافع حقداران موروثی را افاده میکند و از روشای مقتدر و مستقل گرفته تا دلایلهای کوچک درد ها را در بر می گرفت (۴) « مطالعه عمیق از انواع زمینداران اشکار میسازد که در امپراتوری مغل بشکل پرگنه سراغ میشود که در آن یکی از انواع زمیندار وجود

(۱) - یو . ان . دی (حکومت مغل) صفحه ۱۳۶ .

(۲) همان مؤلف صفحه ۱۳۶ . (۳) پروفیسر عرفان حبیب (اگر این سیستم . . .)

نداشته باشد. (۱)

ولی با آنهم بایست بخواطر داشته باشیم که تسلط و نفوذ زمین داران تمام سرزمین ها را احتوا نمی کرد و حقیقتاً در هر ناحیه يك تعداد زیاد روستائی بود که حقوق زمینداری در آنجا وجود نداشت و بنا بر این بنام (رعیتی) و یا ملکیت دهاقین نامیده میشد (۲)

تولید اضافی حاصلات زراعتی ایکه از کف دهاقین ر بوده میشد بین امپراتور و اشراف او و زمینداران توزیع میگردد. و نفوذ و قدرتی که از طرف زمینداران بر حیات اقتصادی، تولیدات زراعتی و صنایع دستی و تجارت و مبادلات اعمال میشد، خیلی بسیار و ترسناک بود.

با وجود مبارزات و مجادلات دایمی بین حکومت امپراتوری و زمینداران بر سر منافع بیشتر از تولیدات زراعتی بر ای خودشان، این هر دو در امتداد حقان با هم متفق و هم دست بودند. (۳)

چندین نوع از زمین داران وجود داشت: یکی آن زمیندارانی که در قلمرو و تحت تسلط مستقیم دولت بودند و دولت در پی آن بود که آنها محض جمع کننده مالیات بر ای دولت باشند و بس. و دیگری عبارت از زمیندارانی بودند که در خارج نواحی تسلط مستقیم دولت بحیث رئیس و کلان ناحیه خود قدرت داشتند و خود را مستقل تصور میکردند و بنامهای راجا، رانا، راول، و راولات و غیره نامیده میشدند. در اینجا از زمینداران قسم اول که صلاحیت جمع آوری مالیات بر ای دولت بانان و اگذار شده بود، مختصراً بحث میکنیم:

۱ - اینها بدو نوع بودند: یکی زمینداران اصلی ۲ - و دیگر زمینداران میانجی و غیر اصلی. زمینداران اصلی یا حقوق مالکانه بر اراضی زراعتی و همچنان اراضی مسکونی داشتند، در این دسته میتوان زارعین مالک را که آنها زمین های خود را یا خود میکاشتند و یا کارگران مزدور را بکار می بردند و همچنان حقوق مالکیت را بر چندین قریه نیز داشتند، شامل ساخت. (۴)

(۱) پروفیسور سید نور الحسن (زمیندار در تحت اداره مغل) صفحه ۱۹ .

(۲) پروفیسور عرفان حبیب (اگر ارضین سیستم ۰۰۰۰) صفحه ۱۴۱ .

(۳) پروفیسور سید نور الحسن (زمینداران در اداره مغل) ص ۱۷ .

(۴) پروفیسور نور الحسن (زمینداری در ۰۰۰۰) صفحه ۲۷ .

تمام زمین های زراعتی اسپراتوری بیکی از انواع زمینداران اصلی متعلق بود، حقوقی را که آنها صاحب بودند موروثی بود و آنها حق داشتند زمین های خود را بفرشند و یا بکسی دیگر انتقال دهند. (۱) چنین زمینداران، از طرف دولت بحدیث مساح و ارزیابی کننده زمین و یا سال گزار مالیه زمین شناخته شده و این از وظایف آنها بود که مالیه را از دهقانان جمع نموده و سهم دولت را به مامورین مافوق خود تحویل دهند. و همکاری با مسئولین نظم و امنیت نیز از وظایف او بود و در بسیاری موارد تهیه عساکر به امر مافوق نیز از او تقاضا میشد.

و در قبال این همه خدمات آنها از محصول زمین، ده فیصد را بنام حقوق مالکانه سهم میبردند. (۲) و اما زمینداران میانجی گر و یا غیر اصلی نه تنها اینکه متون فقرات اداره مالیاتی را تشکیل میداد بلکه مسئول نظم و امنیت نیز شناخته شده بودند. و در قبال خدمات شان از بعضی حقوق و امتیازات عایداتی برخوردار بودند. از قبیل کمیشن، عفو کسر، داشتن زمین بدون مالیه (که آنرا بنت Banth و یا ناکا ر نیز میگویند) و غیره. تکس ها و سهم آنها از محصول زراعتی از دو نیم فیصد تا به ده فیصد میرسید. (۳)

در میان این دسته از زمینداران میتوان چودریان، دیشموکان، دیسپانداها، بقدمان و قانونگوها و تعلقدارها را که در اول اجاره دارانی پیش نبودند، شامل ساخت. (۴)

(۱) پروفیسر نورالحسن، صفحه ۲۷. (۲) پروفیسر سید نورالحسن (زمینداری در...) صفحه ۲۸

(۳) همان مؤلف صفحه ۲۵. (۴) همان مؤلف صفحه ۲۵.

پوهنوال محمد عظیم زائر

سیرانکشاف جامعه‌شناسی

جامعه‌شناسی را اگست کونت (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) یکی از فلاسفه قرن نوزدهم فرانسه از پیوند کلمات سوسیوس Socius به معنی اجتماع در لاتین و لوگوس Logos به مفهوم علم یا مطالعه در یونانی، تشکیل داد و آنرا به صفت علم واحد و مستقلی طرح نمود. گرچه می‌گویند که کونت اولین شخصی نبوده که متوجه مسایل جامعه شده باشد، زیرا فلاسفه قبلی، زعمای مذهبی و قانون‌گذاران نیز در آثار خویش بر موضوعات حیات اجتماعی تماس گرفته بودند. بطور مثال، کتاب سیاست ارسطو منظومه‌های سیاسی را به نحوی تحلیل می‌نماید که هنوز طرف دلچسپی جامعه‌شناسان قرار دارد.

هرگاه چنان باشد پس بهتر است به یک نگاه بینیم تا جامعه‌شناسی چگونه و تحت چه شرایطی میان آمد و جامعه‌شناسی امروز دارای چه صفات و خصایلی می‌باشد. در تعقیب به این سخن دوره توصل وجود دارد: یکی آنکه بحکم منطق و تعقل باید گفت از آن جا ئیکه بنی آدم زندگی اجتماعی را اختیار نموده اندیشه‌های زندگی اجتماع و با همی در او انکشاف یافته است چنانچه بهترین مصداق آن موجودیت ضرب‌المثل‌های مشابه در لسان‌های مختلف مردمان دور از هم می‌باشد. پس درینصورت نمیتوان واقعاً یک زمان مشخص و معین را بصورت عموم بصفت مبدأ انکشاف علوم اجتماعی و یا به صورت خاص منوط به جامعه‌شناسی دانست.

اما اگر به آثار مطبوع مراجعه شود، در آنوقت دیده میشود که جامعه‌شناسی طفل دوره تنویر افکار قرن هجدهم است. چه در اروپای قرن هجدهم عواملی میان آمد که سبب شد تا کونت یا شخص دیگری متوجه مسایل اجتماعی گردیده، ایجاد اساسات علم واحدی را که مختص به مطالعه پدیده‌های جهان اجتماعی باشد، پیشنهاد نماید. شرح مفصل این امر که بطور جامعه‌شناسی از فلسفه جدا شد و تر از آنچه خواهد بود که ضرورت گنجایش آن در صفحات محدود باشد. اما به صورت مختصر چهار عامل را میتوان مورد مباحثه قرار داد. این عوامل که زمینه میان آمدن مضمونی را بنام جامعه‌شناسی سبب شدند عبارتند از: تغییر فلسفه سیاسی - تفسیر در فلسفه تاریخ - انکشاف نظریات زیست‌شناسی، تکامل تدریجی و هکذا جنبش‌های اصلاح طلبانه بیکه روی دست گرفتن بررسی‌های اجتماعی را بار آورد.

بطور مثال، کتاب سیاست ارسطو که از آن نامبرده شد کتابیست منحصر به جامعه‌شناسی

سیاسی ولی در آن روح مباحثه متوجه تشکیلات سیاسی است تا آنکه راجع به مسائل زمان‌ها بی‌اجتماعی باشد. هکذا، عده بی‌از فلاسفه قرن هجدهم انگلستان که در آنجمله اسمای دیوید هیوم، آدام اسمت و دوگالد استیوارت و از فرانسویان مونتسکیو و بن سیمون، راشنیدهایم، اصرار ورزیدند تا مطالعه جوامع بشری که بذات خود منظومه‌های طبیعی‌اند باید شکل عملی داشته و با تعقیب روش استقرائی در آن قوانین عمومی ارتقای بشری کشف گردد، اینها می‌گفتند قوا بین طبیعی که از مطالعه طبیعت انسانی اشتقاق یافته‌اند باید در هر جا یکسان باشد و عقیده‌شان چنان بود که انسان بر ارتقای نامحدودی تسلط یافته می‌تواند. چون انسان در هر جا یک چیز است، پس باید عین مراحل ارتقای بی‌راطی نماید. این مراحل را بشکل یک طرح نظری و خیالی میتوان ترسیم نمود که میتواند آنرا تاریخ حدسی نام نهاد و امروز در جامعه شناسی بنام روش قایسی یاد میشود. حالا بیش ازین حد اقل نزد عده بی‌ازین فلاسفه تاریخ مطالعه وقایع بی‌تغییر و بی‌مانند نبوده بلکه بر شرح آن وقایع و حوادث سروکار داشت که مسیر ارتقای بشری را بصورت عموم نشان دهد. فلاسفه مذکور درین مرحله البته در مطالعه خود بیشتر بر خود نگری و استدلال‌های قبلی اتکاء داشتند تا آنکه بر مشاهدات واقعی جوامع قادر باشند. بنابر این نظریات خود را بالعموم روی اندیشه و تفکر طرح می‌نمودند.

رویه‌مرفته این وضع اداسه داشت تا آنکه در اواسط قرن نوزدهم بشر شناسان اجتماعی مطالعات تالیفات اجتماعی را قسماً به روش علمی روی دست گرفتند. مثلاً از جمله انگلیسی نویسان کتاب مین Maine تحت عنوان «قانون قدیم» در ۱۸۶۱، کتاب میک لینان تحت نام «از دواج بدوی» در ۱۸۴۰، کتاب تایلور بعنوان «تحقیقات در تاریخ قدیم انسان» در ۱۸۶۵ و کتاب مارگن تحت عنوان «منظومه‌های خویشاوندی» در سال ۱۸۷۱ و همچنان کتب چندی از فرانسویان بطبع رسید. اگرچه همه این آثار مستقیماً بشری جوامع بدوی سروکار نداشتند، مع هذا قسمتی از محتوای آنها بطور مثال کتاب قانون قدیم تالیفات اجتماعی را در دوره‌های اولی جوامع تاریخی شرح می‌نمود. هکذا میک لینان و تایلور از انگلستان و مارگن از آمریکا در قطار اولین بشر شناسان اجتماعی قرار داشتند که بار اول جوامع بدوی را مفصلاً مطالعه نمودند.

پس باین ترتیب بشر شناسان اجتماعی کوشیدند خصوصیات را از مسایل عمومی جدا ساخته و روی مقیاسهای فرضی و خیالی خود پدیدده‌های اجتماعی را چنان تصنیف نمایند که تاریخ

اجتماع بشری را از يك انجام تا انجا دیگر نشان دهد. در يك انجام این طرح نامیسات اجتماعی همان وقت ارو پاواسر یکارا امثالاً در مورد ازدواج و خانواده، سلسله خویشاوندی - ملکیت - قوانین - طرز حکومت و غیره جاداده و در انجام دیگر خاصه های ضد و نقیض آنرا نوشتند چنین مقیاس فرضی و خیالی که ارتقای جوامع بشری را بصورت تدریجی نشان میدهد حالاً بنام تسلسل جا معه شناسی یاد میکنند. در آن وقت در علوم اجتماعی مخصوصاً در بشرشناسی سعی بعمل آمد تا حقایق کافی روی مطالعات ساحوی چنان بدست آید تا شواهد مراحل مختلف این تسلسل ارتقای بشری محسوب گردد.

این توصل در تار یخ و دلچسپی بیکه مبداء انکشاف هر چیزی را باید مطلقاً نمود، در آن وقتی بمیان آمده که مطالعات زیست شناسی داروین و نشر کتاب او تحت عنوان « **پیدایش موجودات به انتخاب طبیعت** » نیز در ارو پاها نگاه برپا نموده بود. اساس مطالعات داروین که بدور نظر یه تنازع للبقاء موجودات قوی می چرخید، به جامعه انسانی کشانیده شد. و مفکوره داروین نیزم اجتماعی شهرت یافت.

رایج شدن بررسی های اجتماعی که از آنها در بالا نام گرفتیم عاقل دیگری بود که همیشه بوجود آمدن علمی را بنام جامعه شناسی سبب شد. رو یکار آمدن بررسی های اجتماعی بذات خود دو عاقل داشت: یکی آنکه بصورت عموم تمایلی بمیان آمده بود تا از روش علوم طبیعی در مطالعات اجتماعی نیز استفاده بعمل آید، زیرا می گفتند که پدیده های انسانی به سبک علمی تصنیف و اندازه گیری شده میتواند.

دیگر موضوع اندیشه فلسفی در مورد فقر بود. باین معنی که تعقل انسانی پیش از آن قبول نمینمود تا فقر را یک امر طبیعی بپذیرند بلکه اینطور استدلال می نمودند که چون فقر یک امر طبیعی نیست بنابراین این نباید در جامعه صنعتی دامن گیر مردم باشد.

هرگاه فقر در جامعه وجود داشته باشد در آن صورت باید عوامل آنرا یا در جهل و یا در عدم بهره برداری مناسب و مساعد از منابع طبیعی سراغ نمود. این طرز تفکر و اندیشه فلسفی روی دست گرفتن بررسی های زیادی را باعث شد که سابقه طولانی تری دارد. از آن جمله مشهورترین مجاهدات درین راه بررسی اجتماعی بوت تحت عنوان « **زندگی و کار مردمان لندن** » است که در بین سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۳ صورت گرفت، تاکنون یکی از مطالعات برجسته در جامعه شناسی محسوب میشود.

این انکشافات البته در خفا صورت نگرفته بود. انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلستان بذات

خود عوامل بزرگی بودند که ساحه دید و طرز بینش بشری با وقوع آنها توسعه یافته بود. بررسی اجتماعی بمنظور امحای فقر و یا هر معضله دیگر اجتماعی وقتی روی دست گرفته میشود که انسان می پذیرد تا با فراهم نمودن معلومات راه حل معضله و یا حداقل راه کاستن از حجم آنرا در یابد. مفکوره اصلاحات اجتماعی زمانی بصورت مستدل پذیرفته شد که میگفتند هرگاه بشر بر محیط طبیعی تسلط کافی پیدا کند در آنصورت دلیلی نیست که محیط اجتماعی خویش را نیز در سلطه و اختیار خود در نیاورد.

حالا باید گفت دوره های قبلی که زمینه رشد جامعه شناسی را بوجود آورد بصورت تخمین بین سالهای ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ میباشد، یعنی از آوانیکه مونتسکیو اثر معروف خود را بنام «روح القوانین» نشر نمود تا آنزمانیکه کونت و سپنسر نظریات شانرا مستقیماً در مورد جامعه شناسی طرح کردند و در معرض مطالعات مردم قرار دادند. اما اگر باز هم بصورت مشخص تر آنرا ببینیم جامعه شناسی بصفت یک علم واحد و مستقل در نیمه آخر قرن نوزدهم عرض وجود نموده است. از این شرح مختصر سوا بق جامعه شناسی اینطور بررسی آید که در مبداء انکشافی خود این مضمون دارای خواصی چند بوده است. مثلاً در ابتدا مطالعات جامعه شناسی و آثار یک به آن منسوب می شد شکل دایرة المعارفی داشت. به این معنی که در مرحله اول محتوی آن همه حیات اجتماعی انسان و یا همه تاریخ بشریت را در بر می گرفت. در مرحله دیگر تحت تاثیر فلسفه تاریخ آمد و با نفوذ نظریات زیست شناسی مباحث در آن سبک نظریات تکامل تدریجی را بخود گرفت. اما در مرحله سوم خاصیت یک علم مثبت را اختیار نمود که از لحاظ کیفیت دارائی عین مابیت علوم طبیعی بود. در قرن هجدهم علوم اجتماعی بصورت عموم از روش فزیک پیروی می نمودند اما در آنجمله جامعه شناسی به روش زیست شناسی تصور میشد و از همین جا است که مفکوره تکامل تدریجی اجتماعی بمیان آمد و جاء بعداً بصفت یک جسم عضوی می دیدند. لهذا پیرامون همین انکشافات خاصه علمی بودن جامعه شناسی تبارز نمود و سعی بعمل آمد تا قوانین عمومی تکامل تدریجی در جامعه شناسی و همچنین بشر شناسی اجتماعی طرح گردد.

گرچه میگویند این ادعای مغرورانه جامعه شناسی در مورد علمی بودنش وهم موضوع اینک که قوانین عمومی زندگی اجتماعی را طرح مینماید، این علم را با مخالفت های مورخان، اقتصاد دانان و علمای سیاست مواجه ساخت. با این هم منکر نمی توان شد که صاحب نظران اولی مانند کونت و سپنسر در همان روز های اولی حدود و حوزه دید این علم را تا حدی مشخص و معین نموده اند. بهمان اساس با اطمینان میتوان گفت که جامعه شناسی و بشر شناسی اجتماعی (که گاهی جامعه

شناسی مقیاسی نامیده می شود) اولین رشته‌ها بی از علوم اجتماعی میباشند که زندگانی و یجابات اجتماعی انسانی را بصورت يك كل مورد مطالعه قرار میدهد و در آن بر موضوعات غامض ساختمان اجتماعی و گروه های اجتماعی بحث می نماید. موضوع ساختمان اجتماعی جامعه مبحث اساسی و نکته اصلی مطالعات جامعه شناسی را تشکیل می دهد و از همین جا جامعه شناسان مطالعه مناظر اجتماعی را از مسایلی در مورد خانواده، مذهب، اختلافات طبقات اجتماعی، حیات جمعیت های دهاتی و شهری با تعقیب روش های منظم علمی شروع میکنند. تا جاییکه به مطالعات اقتصاد، حقوق و علوم سیاسی ارتباط دارد. سهم جامعه شناسی در داخل این مضامین در آنست تا نسبت موضوعات مطالعه شده هر یکی از این مضامین را با ساختمان اجتماعی جامعه بصورت يك كل نشان دهد و بر موضوع مطالعات مقایسوی اصرار ورزد. طوریکه در بالا از آن تذکر بعمل آمد جامعه شناسی تاسیسات غامض اجتماعی را بصورت يك كل می بیند و هم در داخل ساختمان اجتماعی به مطالعه گروه های کوچک می پردازد. واقعیت این امر به جامعه شناسی دو منظره عمومی داده است: در یکی جامعه شناسی عبارت از مضمونیست که جوامع انسانی را تمامیت های عضوی دانسته و از روابط پیچیده تا سیاست اقتصادی، سیاسی و فکری در داخل يك جامعه بحث می نماید. این نوع جامعه شناسی را جامعه شناسی ترکیبی می گویند. اما به تعبیر دیگر جامعه شناسی در عین زمان عبارت از آن علم است که زندگی اجتماعی گروه های انسانی را مطالعه و ماهیت ساختمان آنها را تحلیل می نماید. این نوع جامعه شناسی را تحلیلی می نامند. علاوه آ جامعه شناسی در هر یکی از دو صورت فوق با موضوعات خاصی مانند طبقات اجتماعی، تغییر نفوس، تحول در وظایف خانواده و غیره علاقه می گیرد.

جامعه شناسی ترکیبی تفسیر و تعبیر جوامع معاصر و تکامل تدریجی نمونه های اجتماعی میباشد. هدف اساسی در آن کشف آن قوانین تاریخی است که در آن ساختمان جامعه به اساس روش و روابط تولید تغییر می پذیرد. به این اساس نمونه های اجتماعی در يك جامعه تعریف میشوند و بعد صورت انتقال از يك نمونه به نمونه دیگر تشریح می شود. این نمونه های اجتماعی همان نمونه های معر و فنند که در اقتصاد سیاسی از آنها نام گرفته میشود. مثلاً اقتصاد بدوی که اساس بردگی دارد، اقتصاد قرون وسطی که بر رعایا متکی است، اقتصاد سرمایه داری که مزد و اجرت در آن مروج است و بالاخره اقتصاد سوسیالیستی که آنرا ختم دوره استثمار افراد و یا طبقات بر يك دیگر می پذیرند. در اینجا از يك نوع دیگر از نمونه های اجتماعی نیز باید

متذکر شد که در آثار مطبوع از آن تذکر بعمل آمده است و بنام «روش تولید آسیایی» یاد میشود. در این نوع اقتصاد سلطه و نقش کامل دولت بر منابع تولید بکلی سبب است و طوریکه تعریف شده است بیشتر از راه کنترل دریاها، کانالها و غیره منابع آبیاری صورت میگردد. میگویند خاصه بارز آن اینست که در آن سجادلات طبقاتی بین مردم وجود ندارد و تنها یک نوع رقابت ساده بین مردم و طبقه حاکمه با کارکنان اداری آن دیده میشود.

در مطالعات جامعه شناسی ترکیبی همه حال و احوال جامعه به صورت یک کل در نظر گرفته میشود و از همین جا است که آنرا جامعه شناسی کلی میگویند. جامعه شناسی ترکیبی، ساختمان اجتماعی جامعه ای را در یک وقت معین تشریح نمیکند فقط آینده آنرا در پرتو چگونگی نژاد بشر در میسر تاریخ می بینند، گویا خودش دارای فلسفه جداگانه تاریخ میباشد.

جامعه شناسی تحلیلی، تقریباً در انجام نهایی جامعه شناسی ترکیبی قرار دارد. باین معنی که در آن هیچگاهی از قوانین تاریخ نامبرده نمیشود، و نه چنین عقیده ای بین پیروان آن وجود دارد که تاریخ بتواند دارای چنان قوانین گردد. اینها میگویند که تاریخ فاقد اعتبار علمی است، بنابراین نمیتوان توسط نظریات آن آینده جوامع را به طور یقین پیشگویی نمود. اساس این جامعه شناسی، جوانب عملی و تحقیقی آنست، چه در آن مطالعاتی در باره جوامع صورت میگردد که محقق را جع به آن معلومات داشته است. هدف اساسی جامعه شناسی تحلیلی آن است تا مفکوره ها و عکس العمل های گروه های انسانی را بطور مثال در صنف، در قائلار کنفرانس، در فابریکه، در مزرعه، در قریه ردر شهر و یاد همه کشور مطالعه نماید. در این نوع جامعه شناسی که جامعه شناسی جزئی نامیده میشود، تا سیسات اجتماعی جامعه و ساختمان آن از لحاظ سلوک افراد، مقاصد، ذهنیت ها و محرک های مطالعه می گردد که مظهر اراده اعضای گروه های مختلف اجتماعی میباشد.

جامعه شناسی تحلیلی زیاده تر در موضوعات مسلکی نمی پیچید و نه عمداً به توصیف جامعه سروکار دارد. به جامعه بصورت کل ترحم دارد اما نواقص را در اجزاء می بیند و منظور رفع آن نواقص بنام اصلاحات است.

این دو نوع تشبث در جامعه شناسی که از آن ها بصورت بسیار مختصر تذکر بعمل آمد در دو قطب مخالف و متضاد یک دیگر قرار دارند. در فاصله های میان آنها طرز تشبث دیگری در جامعه شناسی وجود دارد که بنام «جامعه شناسی امروز» یاد میشود. زیرا بسیاری از جامعه

شناختن معاصر هیچ یکی ازین هر دو را به تنهایی کافی نمیدانند و در مطالعات خویش روی احتیاج علمی قسماً از هر دو نوع تشبث استفاده می‌جویند. مثلاً شرح روابط اجتماعی زندگی انسانها در جامعه ایجاب می‌نماید تا تشبث بر موضوع جنبه علمی و تعلیلی را دارا باشد اما در عین زمان نمیتوان تر کیمب قوای مؤثر را بر جامعه که آنها هم بذات خود تعیین کننده طرز سلوک انسا نیست در حدود قراین تاریخ عمومی آن نادیده گرفت. پس هر گاه جامعه شناسی را تحلیلی یا ترکیبی، معاصر و یا تاریخی بنامیم موضوع آنرا مباحثی احتوا می‌نماید که با انسان و زندگی اجتماعی او سروکار دارد. هیچ اسکسان نسا در مطالعه ای راجع به یسک قریه در داخل یک مملکت و یا راجع به ملتی در دنیا صورت بگیرد که شامل بیان موفقیت ها و یا اشاره به نواقص نباشد که جنبه عملی و اصلاحی دارند.

اکنون باید سوالی را در مورد مطالعه مسلکی جامعه شناسی و اینکه چه مفادی از آن متصور است طرح نماییم. اگر این سوال را مستقیماً از محصلی در پوهنخی ادبیات و علوم بشری بپرسیم، شاید خدمت به مردم و اجتماع را یگانه منظور مطالعات جامعه شناسی بداند که هیچ تردیدی را در آن راه نیست اما چگونه؟ درین مقاله اغلب معلومات جامعه شناسی و موارد استعمال و استفاده از آن را بسه سویه و یا درسه ناحیه طرف مباحثه و مذاکره قرار داده میتوانیم. اول بسویه افراد جامعه، مخصوصاً اگر این فرضیه بدیهی را قبول کنیم که افراد یک جامعه زمانی راجع به چگونگی جامعه خویش خوب فهمیده و نیک قضاوت نموده میتوانند که حداقل معلومات عمومی و مقدماتی را در جامعه شناسی به نحوی از انحاء فرا گرفته باشند.

در مرحله دوم، موارد استعمال جامعه شناسی را دران رشته ها و مشاغلی دیده میتوانیم که اشخاص مسلکی دران به معلومات رمز حیات اجتماعی بصورت ضمنی احتیاج دارند یا بعباره دیگر جامعه شناسی را بغرض استفاده در مسلک و کار خویش بقسمت مضمونی فرعی فرا بگیرند. این چنین اشخاص عبارت اند از اولسوالها، علمان، کارگران اجتماعی، کارگران توسعه، دوکتوران معالج، پرستاران و غیره. چون جامعه شناسی بیک عبارت مطالعه سلوک و کردار گروه است، بنا بر این همه اشخاص مسلکی که منحیث وظیفه با گروه های انسانی سروکار دارند و یا بر معضله های فردی بصفت عضو گروه ها می پردازند، معلومات جامعه شناسی مخصوصاً از لحاظ دسته فعال عملاً به آنها دستورالعملهای موفقیت عرضه میدارد.

تا جائیکه به تعلیم و تربیه ارتباط دارد موارد استفاده از جامعه شناسی را در مثالی از طریق تربیه اطفال باید دید. مادر حیات عادی و روزمره می بینیم که همه مجاهدات تربیتی و تعلیمی برای اطفال

مشمول بر فعالیت هایی است تا طرز سلوک و اسلوب مقتضیات، حیات اجتماعی جامعه را بر آنها تحمیل نماید. طفل را دیدن، گوش گرفتن و عکس العمل نشان دادن در مقابل عمل های اجتماعی گروهی در داخل خانواده سی آموزانند که نمیتواند خود بخود آنرا فراگیرد. والدین از روز های اولین زندگی او اصرار میورزند تا طفل شان در خوردن، نوشیدن و خواب نمودن بعضی مقتضیات زندگی اجتماعی خانواده را رعایت نماید، آنها میخواستند که طفل او پاک، خاموش و مؤدب باشد، در مراحل بعدی ایشان توقع دارند طفل احترام متقابل را بفهمد و از رسم ها و رواجها و عنعنات و ارزشهای ملی و کلتوری پیروی نیک نماید گرچه در زندگی طفل موقعی که شخصیت وی بیشتر قوام میگیرد، زمانی میرسد که مقتضیات همه این قوای غیر سرئی جبر اجتماعی بروی یکسان مؤثر نخواهد بود اما منابع آنها در اجتماع هیچگاهی بکلی از بین نمیرود. ایمیل دور کهها یم بر قول سپنسر که گفته بود: «یک سیستم معقول تعلیم و تربیه باید چنین مقتضیات غیر ضروری را تقبیح نماید و طفل را اجازه دهد تا در آزادی تام انکشاف نماید» انتقاد دارد او میگوید که این نظر سپنسر هیچگاه در هیچ جایی عملی نشده است، بنابراین بحیث یک اندیشه شخصی وی باقی میماند. به نظر دور کهها یم منظور اصلی تعلیم و تربیه اجتماعی نمودن فرد است چه در آن فرد از یک مرحله حساس آموزش انکشاف انسانی میگذرد، فشاری که بروی وارد می گردد در حقیقت فشاریست زاده اجتماعی که می خواهد نقش خود را از راه وساطت معلم و والدین در طفل منعکس بسازد. هر چه باشد کورسهای جامعه شناسی معلمین را به رسم خواص ایستیا و همچنین شرایط پویای جامعه از لحاظ تحول اجتماعی که تعلیم و تربیه در آن نقش یگانه دارد، آشناسی سازد.

در مرحله سوم، ما باید نقش و وظایفی را مختصراً در اینجا متذکر شویم که جامعه شناسان مسلکی یعنی آنها یکه جامعه شناسی رشته اصلی تحصیلات شان میباشد در جوامع بشری مخصوصاً در مسالک جهان سوم ایفا می دارند. معضله های مردمی و تقریباً انسرده کننده این مسالک از قبیل بی سوادی مطلق، انتهای فقر، ازدیاد روز افزون نفوس، بی خانگی و عدم شرایط مناسب حفظ الصحة، تنوع اسراض و کثرت وفیات، و هکذا عدم موجودیت وسایل تفریح و تفرج و فعالیت های فرهنگی که از احتیاجات مبرم داشتن روح سالم در جامعه میباشد، از جمله همان مسایل اجتماعی عام و تاسی هستند که هیچ مسلک سیاسی نمیتواند آنها را نادیده بگیرد. جستجو برای دریافت طریق عملی حل این مسایل و یا حداقل اندیشه و تلاش درین راه و علاوة، جلوگیری و حمایه مردم از انعضلات تباه کننده اجتماعی، شراب نوشی، خلل های دماغی و جرایم اخلاقی که دامنگیر جوامع عنعنی میباشد از موضوعات حیاتی اند که به مضمون جامعه شناسی در نصاب تعلیمی اکثر پوهنتونهای مسالک جهان سوم مقام ارزنده بخشیده است. در این مسالک جامعه شناسان عموماً به سه نوع فعالیت مسلکی اشتغال دارند و عند الضرورت بجامعه خود کمک نموده میتوانند.

۱ - از راه تدريس : تدريس جامعه‌شناسی در رشته های علوم اجتماعی علی‌الاکثر مضمونی دلچسپ و خواندنی قبول میشود . بطور مثال ، اکنون در پوهنتون کابل تدريس کورسهای مقدمه جامعه‌شناسی در پوهنځی های حقوق و علوم سیاسی ، اقتصاد ، شرعیات ادبیات و علوم بشری با داشتن ساعات مختلف در داخل تقسیم اوقات هر یکی صورت میگردد . بهین قسم پیشبینی شده میتواند که در آینده این پوهنځی ها تدريس مضمون جامعه‌شناسی را با دایر نمودن کورسهای عالیتری علی‌الترتیب تحت عنوانین جامعه‌شناسی سیاسی ، جامعه‌شناسی انکشافی ، جامعه‌شناسی مذهب ، جامعه‌شناسی آرت و هنر و هکذا بصورت عموم در مورد مطالعه تحول سازمانهای اجتماعی انکشاف دهند . از طرف دیگر ، مشکل می‌نماید اگر فهمیده شود که چرا تدريس جامعه‌شناسی تا هنوز در سایر پوهنځی های پوهنتون کابل مانند زراعت ، انجنیری و پولی تخنیک و حتی طب راه نیافته است . چه با وضاحت میتوان دید که در پوهنځی زراعت احتیاج تدريس جامعه‌شناسی دهات ، در انجنیری و پولی تخنیک جامعه‌شناسی شهری و کورسهای تدوير فابریکها و در طب دایر نمودن کورسها بی‌درمورد جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی و طبی احساس میگردد .

برای برآورده شدن این آرزوهای خالصاً علمی در حصه تدريس مضمون حیاتی جامعه‌شناسی خوشبختانه اکنون با داشتن نظام جدید سیاسی در افغانستان ، موقع آن فراهم رسیده است تا پوهنتون کابل نیز مانند سایر پوهنتونهای دنیا حداقل درجات مجاز در جامعه‌شناسی و بشرشناسی مبارک درت ورزد و جامعه افغانستان از آن مستفید گردد .

۲ - سهم عملی در مطالعات و ارزیابی پروژهها و طرح پلانهای اجتماعی و اقتصادی : انکشاف اجتماعی و اقتصادی از راه تطبیق ساینس و تکنالوجی از احتیاجات زندگی معاصر در ممالک جهان سوم است . ولی مداخله با زندگی عنعنوی که معنی آن در اینجا کنترل شرایط طبیعی و محیطی میباشد ، همیشه از پیروی ساینس و تطبیق آن بنام تکنالوجی موفقانه برآورده نخواهد شد ، مگر آنکه فهم و در نظر گرفتن اساسات روانی ، اجتماعی ، کلتوری و شرایط سیاسی در میان این ممالک به آن متمم گردد هر یک پروژه انکشافی معمولاً سه مرحله را می‌پیماید که عبارتند از مرحله دید پرابلم و طرح پلان ، دوره تطبیق و عملیات کار و ارز یابی . جامعه‌شناسان در هر کدام از این مراحل کار پروژههای انکشافی سهم فعال و حتی زعامت شعبه های آن را بعهده گرفته میتوانند و یا باید بگیرند .

۳ - نقش نهایی مسلکی جامعه‌شناس که باید درین مقاله از آن مستذکر شد عبارت از همان نقش نیست

که وی بمنظور احیای علم برای علم کار می نماید . جامعه شناسان امروزی اکثر طریقه پسندودر هر جا به مطالعاتی اشتغال دارند که طرح آراء و نظریات عمومی را در جامعه شناسی ممکن سازد . پروگرام های تحول اجتماعی که در ممالک جهان سوم از راه روی دست گرفتن پروژه های انکشافی تحت تطبیق قرار می گیرد ، زمینه واقعی امتحان فرضیه های علمی را مساعد ساخته و به جامعه شناسان موقع می دهد تا اعتبار علمی نظریات اجتماعی کلاسیک را مورد آزمایش قرار دهند .

ماخذها:

1. I Aron, Raymond. Main Currents in Social Thouth 1. London: Pelican Books 1963
2. Bottomeore, T.B. Sociology: a guide to problems and literature. London: unwin University books, 1962
3. Clinard, Marshall b, "The sociologist and Social Change in Underdeveloped Countries," in Social problems, Winter V. 10 No. 3, 1963
4. Evans- Prichard, E.E. "Social Anthropology "in Social Anthropology and Other Es says. New York: The free Press, 1962.
- ۵- بوتول جی پیر. جامعه شناسی. ترجمه هاشم رضی. تهران، موسسه انتشارات آسیا، ۱۳۴۲ .
6. Ress, H. Laurence. Perspectives on the Social Ordtr. (ed.) New York: Mc Graw-Fill, Inc, 1968.

سخن خوب

شعر بود قدر سخن را کمال
نیست درین سلسله او را زوال
ای که ترا ذوق سخن در سراسر است
دست خرد بر سرتو افسراست
هست دلت لوح و زبانت قلم
شوق سخن کن که شوی خوش رقم
درک سخن را مبر از یاد هوش
تا بتوانی بکش این در به گوش
اوج سخن را پسر پروا ز کن
شعر بگو فکر فلک تاز کن
گوهر اگر زینت هر افسر است
هر سخن خوب از آن بهتر است

(میرزا اسماعیل بیخس)

همدردی

از همره خویش گر جفا برداری
هر گام از وفائده ها برداری
دور راه سلوک دستگیر توشود
آنرا که زخاک چون عصا برداری

(ملاطاهر اشایی غمی)

ببلیوگرافی چیست؟

-۲-

ببلیوگرافی بمفهوم فهرست مآخذ عبارت از فهرست کتب، مقاله ها، مواد سمعی و بصری وغیره میباشد معتبرترین و با ارزشترین مواد مراجعوی کتابخانه ها را تشکیل میدهد. استاد در موقع آمادگی برای دروس روزمره محصلان - محصل برای تهیه وترتیب مقاله های ما ها نه - محقق برای تهیه مواد بیشتر تحقیقی و بالاخره شاگرد مکتب برای تهیه مآخذ و مراجع وظایف صنفی و تهیه است منابع عمد درسی ضرورت به دیدن ببلیوگرافی ها داشته ناگزیر است اطلاع کامل در انواع و ترتیب آنها داشته باشد. زیرا شناختن انواع و تنظیم و ترتیب ببلیوگرافیا علاوه بر آنکه در ترتیب فهرست مآخذ نقش عمده دارد در مطالعات و تبعات بعدی محققان نیز موثر است سوء تفاهات و اشتباهات کلموی را روشن میسازد. مثلاً محققیکه در باره ببلیوگرافی چیزی نمیفهمد نا ممکن است اصطلاح (ببلیوگرافی) را با اصطلاح (بیوگرافی) التباس کند. در حقیقت ببلیوگراف (کتابشناس) آن محقق مستعد و نیرومند است که مآخذ موضوعات تحقیق را می شناسد و بدون کمترین تردید و اشتباه به جمع آوری آن اقدام میهد. بدون شک فرق بین ببلیوگرافی نویسنده و ببلیوگرافی موضوعی را دانسته آنها را بصورت فنی می نویسد. ببلیوگرافی نویسنده فهرست مقالات و کتبی است که بواسطه یک نویسنده نوشته شده اند. ببلیوگرافی موضوعی فهرست کتب و مقالات مشخصیست که در یک موضوع معین نوشته شده اند. اگر ببلیوگرافیها نویسنده و موضوعی انتخابی باشند تمام نوشته ها و کتب نویسنده و یا موضوع را احتوا نمیکنند صرف محقق آن دسته آثار یک نویسنده یا آن دسته کتب در یک موضوع را فهرست و انتخاب مینماید که در تحقیق ازان استفاده کرده باشد. در انتخاب کتب ببلیوگرافی های تشریحی که مختصر آ کتاب را معرفی می نمایند نقش ارزنده دارند و انتخاب درست و صحیح کتاب را ممکن میسازد ببلیوگرافی تشریحی دارای چند سطر مختصر در باره تشریح و توضیح کتاب و یا مقاله میباشد که از چند کلمه تا پانزده و یا بیست و پنج کلمه در تشریح قارئین و خوانندگان بصورت اوسط شصت کلمه در تشریح کتابدارها و بهضاً در حدود یکصد کلمه میباشد. ببلیوگرافیهای تشریحیکه دارای بیش از یکصد کلمه اند معلومات انتقادی و مقایسوی برای کتابدارها دارند و خیلی مهم میباشد. ببلیوگرافیهای تشریحی که توسط دانشمندان و محققان مرتب میگردد معمولاً بکلمه و سطر محدود نبوده غالباً دوسه کلمه و بیشتر ازان میباشد که بکلی از ببلیوگرافی های تشریحی

متفاوت اند. این نوع بایلوگرافی های تشریحی توضیحی و کمتر انتقادی میباشد. درین نوع بایلوگرافیها طرز قضاوت و نصب العین معین را تعقیب کرده خلاصه متن کتاب، توضیح دقیق بیطرفانه حقایق و ارزش کتاب را برای خوانندگان و کتابدارها و غیره توضیح می دهد.

بایلوگرافی های تشریحی چه برای خوانندگان و چه برای کتابدارها، چه توضیحی و چند صفحه ای باشد خیلی مهم بوده کمک زیبا دی در انتخاب کتاب می نماید. زیرا شرح مختصر و یا تفصیلی که درباره کتاب و یا اثر درین نوع بایلوگرافیها داده می شود بر متن و ارزش روشنی انداخته انتخاب صحیح کتاب را ممکن میسازد.

معمولاً محققان و منتقدان قبل از آنکه موضوعی را تحقیق نمایند آنرا در دایره المعارفها و کتب مرجع مطالعه کرده مفکوره عمومی درباره موضوع کسب می نمایند. سپس مراجع و بایلوگرافیهای دیگری را که دایره المعارفها و کتب مرجع پیشنهاد کرده اند مطالعه میکنند. محقق پیش از همه فهرست برحدود و وسعت موضوع احاطه پیدا کرده به تحقیق موضوع شروع میکند. محقق پیش از همه فهرست ساختن یا بایلوگرافی موضوع را ترتیب می دهد. فهرست ساختن و بایلوگرافیهای که در اخیر مقالات و کتب مرجع وجود دارند و منابع موثوق و مهم تحقیقی و مواد ثقه و پر ارزش در باره موضوع میباشد. کار دیگری که یک محقق انجام می دهد یادداشت نمودن صحیح بایلوگرافی در موقع تحقیق میباشد. این عمل از ضیاع وقت محقق جلوگیری میکند و از تکرار نوشتن می کاهد. با وصف آنکه محقق یقین داشته باشد که بایلوگرافی را صحیح نوشته است آنرا دو باره خوانده در مورد تعداد صفحه، عنوان کتاب، نام کامل نویسنده و غیره دقت می نماید. یک محقق هرگز از عجله کار نمی گیرد و نمی خواهد موضوعی را که روزهای تحقیق و مطالعه کرده است ناقص عرضه کند. چه هیچ تحقیقی بدون توضیح و ترتیب و تقدیم بایلوگرافی کامل نمیشود. پس برای اینکه یک محقق واقعاً اثر خوب، تحقیق دارای اعتبار و موثوق عرضه کند لازم است اطلاع کامل درباره کتابها، طریق نوشتن فنی و ترتیب صحیح بایلوگرافی کتب، مجلات و غیره منابع تحقیقی داشته باشد.

اول «بایلوگرافی کتب:

در تهیه و ترتیب بایلوگرافی کتب نکات آتی قابل یادداشت است.

۱) نام نویسنده (نام آخر، اول نوشته میشود)

۲) عنوان کتاب (به نحوی که در صفحه عنوان کتاب ظاهر شده باشد)

۳) چاپ کتاب (در صورتیکه بیش از یک بار چاپ شده باشد).

۴) تعداد جلدها (اگر دوره کامل کتب استعمال شده باشد، در صورتیکه دوره کامل استعمال

نشده باشد نوشتن تعداد جلد لازم است)

- ۵) محل طبع کتاب .
 - ۶) نام ناشر کتاب
 - ۷) تاریخ طبع کتاب .
 - ۸) تعداد صفحه کتاب (در صورتیکه لازم باشد .)
- در ترتیب و تهیه بیلیو گرافی بزبانهای غربی اگر نام نویسنده يك کلمه باشد کامل نوشته میشود و اگر اضافه از يك کلمه باشد باختصار نوشته می شود . این روش در زبانهای شرقی قابل تطبیق نیست و نباید تطبیق گردد .
- اگر کتاب اضافه از يك نویسنده داشته باشد نام نویسنده ای که اول ذکر شده باشد در سطر نویسنده بیلیو گرافی گرفته میشود . خط اول بیلیو گرافی چهار فاصله از حاشیه طرف راست شروع میشود . خط دوم از حاشیه طرف راست ، هشت فاصله دارد و خطهای بعدی تحت خط دوم نوشته می شوند . در کتب زبانهای غربی عنوان کتاب به حروف کلان نوشته میشود . در کتب زبانهای شرقی این عملیه هم قابل تطبیق نمیباشد . در صورتیکه تاریخ طبع کتاب معلوم نباشد بصورت مختصر حروف (ب . ت) بمعنی بدون تاریخ و اگر ناشر کتاب فهمیده نشود (ب . ن) بمعنی بدون ناشر ، نوشته میشود .
- اگر کتاب بیش از يك محل نشر داشته باشد محلیکه اول ذکر گردیده باشد ترجیح داده میشود . نوشتن شهر در صورتیکه مشهور باشد عموسیت دارد . ولی اگر شهر مشهور نباشد نوشتن ایالت و مملکت ضروری میباشد .
- در تهیه و ترتیب بیلیو گرافی کتب علامه و نشانه های خاصی بکار برده میشود که باید از آن اطلاع داشت . مثلاً در بین نام نویسنده و عنوان کتاب نقطه (.) و در صورتیکه کتاب مترجم و یا بدون وغیره نداشته باشد بعد از عنوان کتاب هم نقطه (.) گذاشته میشود .
- اگر کتاب مترجم بدون ، وغیره داشته باشد بعد از عنوان عاطفه (،) و بعد از نام مترجم یا بدون نقطه (.) گذاشته میشود . گذاشتن عاطفه بین محل نشر و ناشر و تاریخ طبع کتاب عموسیت دارد . در اخیر بیلیو گرافی گذاشتن نقطه (.) حتمی میباشد .
- کتب و موادیکه بواسطه انجمن ها و موسسات طبع شده باشند در صورتیکه بدون انها مشخصی باشد نام شعبه ، موسسه ، انجمن و شماره بعد از تاریخ طبع اثر در بین قوسین ذکر میگردد .

مثال :

۱ - کتابی که بواسطه يك نویسنده ، تالیف شده باشد :

شورساج (نورستانی) محمد اکبر ، جغرافیای عمومی افغانستان ، کابل ، انتشارات زوری (. ۳۵ ، صفحه ۲۹۸)

۲ - کتابی که بواسطه دویا سه نویسنده تالیف شده باشد :

غبار، میرغلام محمد، تاریخ افغانستان از ظهور اسلام تا سقوط طاهریان تالیف میر غلام محمد غبار و علی احمد نعیمی، کابل انجمن تاریخ، ۱۳۲۶، ۳ جلد .

۳ - کتابی که بواسطه یک نویسنده نوشته و توسط دیگری تدوین شده باشد :

رودکی، ابو عبدالله، آثار ابو عبدالله رودکی بکوشش عبدا لغنی میر زایف، ستالین آباد، نشریات دولتی تا جکستان، ۱۹۵۸ - ۳۳۶ ص .

۴ - مجله ۱۵۹۴ : شفا شجاع الدین، جامه ارغوانی، دوازده داستان از دوازده نویسنده، تهران، کانون معرفت (ب، ت) ۲۶۰ ص .

دوم بلیوگرافی قسمتی از کتب :

در ترتیب بلیوگرافی قسمتی و یا مقاله ای از کتب مرجع اجزای آتی کتب ثبت میگردد .

(۱) نام نویسنده مقاله (در صورتیکه معلوم باشد) .

(۲) عنوان مقاله (طوری که در کتاب ظاهر شده است) .

(۳) عنوان کتابیکه مقاله در آن طبع شده است .

(۴) چاپهای بعد از چاپ اول کتاب .

(۵) تاریخ نشر کتاب .

(۶) شماره جلد کتاب (در صورتیکه بیش از یک جلد باشد) .

(۷) تعداد صفحه های مقاله .

سطر اول بلیوگرافی عموماً برجسته نوشته می شود و سطر های بعدی چهار فاصله از سطر اول بطرف داخل نوشته میشود . عنوان مقاله در بین علامه معترضه (ناخنک) گرفته میشود . غالباً زیر عنوان مقاله خط کشیده میشود . در زبانهای غربی باستثنای حروف ربط سایر کلمه ها بحروف کلان نوشته و تحت هر کلمه خط کشیده میشود . این قاعده در زبان دری و دیگر زبانهای شرقی قابل تطبیق نیست .

مثال :

از دایرة المعارف :

جاوید، عبدا ل احمد . «سخن سرا یان فارسی»

اریانا دایرة المعارف . کابل، انجمن اریانا دایرة المعارف، ۱۳۳۵ .

ج ۳ . ص ۳۳۰ - ۳۳۹ .

از سالنامه :

گویا، غلام سرور «نگارستان هرات و نقاشان وی» . کابل، سالنامه کابل، ۱۳۱۷ . ص ۳۱ - ۳۵۳ .

سوم) ببلیوگرافی نشرات موقوته :

- ۱) مقاله های مجلات :
- در ترتیب و ترتیب ببلیوگرافی مقاله های مجلات اجزای آتی مجله قابل یادداشت می باشد.
- ۱) نام نویسنده مقاله (اگر معلوم باشد) .
- ۲) عنوان مقاله .
- ۳) نام مجله .
- ۴) شماره مجله .
- ۵) تاریخ نشر مقاله .
- ۶) تعداد صفحه های مقاله .

معمولاً در ترتیب ببلیوگرافی مجلات مانند ببلیوگرافی کتب و غیره بعد از نام نویسنده نقطه (.) گذاشته می شود . عنوان مقاله در بین علامه ناخنک گرفته می شود . بین عنوان مقاله و نام مجله « » گذاشته می شود . بین نام مجله و شماره و در بین شماره و تاریخ علامه وجود ندارد . در زبانهای غربی - شماره مجله به لاتین نوشته می شود . نوشتن شماره به لاتین در زبانهای شرقی عملی بنظر نمی رسد بهتر است به عدد نوشته شود .

هرگاه مجله ماهانه باشد در بین ماه و سال عاطفه گذاشته نمی شود . در بین تعداد صفحه ها و تاریخ نشر ، عاطفه ، و در اخیر ببلیوگرافی نقطه گذاشته می شود . در مجله های سه ماهه غالباً بعوض ماه و شماره (بهاری) (تابستانی) (خزانگی) و (زمستانی) نوشته می شود و در ببلیوگرافی نیز بعوض ماه کلمه های بهاری ، تابستانی - خزانگی و زمستانی ذکر می گردد .

مثال :

پنجشیری ، غلام صغدر « نشر عربی در قرن دوم و سوم هجری »
ادب ۵ و ۶ (حوت ۱۳۴۳) ۷۸ - ۹۱

۲- مقاله های روزنامه ها :

معمولاً ببلیوگرافی مقاله های روزنامه ها مانند مقاله های مجلات ترتیب می شوند . تنها فرقی که وجود دارد اینست که در روزنامه ها نوشتن صفحه - ستون و گاهگاهی قسمت روزنامه نیز شرط اساسی می باشد . و نیز در ببلیوگرافی روزنامه ها شماره روزنامه ثبت نمی شود .

مثال :

آهننگ ، محمد کاظم . « آزادی نسبت به دیموکراسی اصل است »
انیس (۲۰ دی ۱۳۴۶) صفحه ۳ ستون ۴ .

بیاد صدمین سال تولد مستغنی

نخستین بار با نام «مستغنی» از نظر یق مطالعه «منتخب بوستان» آشنا شدم. این شاعر سخن دان با سر اعلی حضرت شهید ابیات از بوستان را انتخاب نموده و در کابل بقطع و صحافت زیبا طبع کرده بود. سپس در اثنای تحصیل در پوهنځی ادبیات و علوم بشری دایم ذکر خیر آن شاعر وطن دوست را از زبان شاعر ادیب و دانشمند استاد ملک الشعراء بیتا ب می شنیدم و از آن بیعد مطالعه «مجله کابل» که از طرف انجمن ادبی نشر میگردد، مرا باشعرهای آبدار و وطن پرستانه آشنا ساخت. برای معرفی شاعر معروف وطن مرحوم عبدالعلی مستغنی که بتاریخ ۱۴ سرطان (۱۳۵۳) صدمین سال تولد او برگزا رگردد اینک بشیوه رهروان ادب و ادبیات با خوانندگان مجله ادب سر صحبت می کشاییم:

شهرت:

امش عبدالعلی و تخلص شعریش «مستغنی» است و پسربلا رمضان «یکی از علمای نامدار عصر خود» میباشد.

مرحوم مستغنی در سال ۱۲۹۳ هـ ق (مطابق ۱۲۵۳ هـ ش) در کابل بد دنیا آمد.

تعلیمات:

تعلیمات مقدماتی را از پدر دانشمندش آموخت و سپس مطالعات خود را در علوم متداوله عصر: صرف، نحو، فقه، و فلسفه ادامه داد و در تصوف و عرفان سیر کرد.

شاعری:

از آوان جوانی ذوق شعری و استعداد سرشار او به نمو آغاز



مرحوم مستغنی

کرد تا به پختگی رسید. در زمان جوانی شاعر، شعر سبک هندی و خواندن بیدل و پیروی از بیدل و شاعران سبک هندی رونق داشت و اهل دربار به پیروی از سبک امیر به سرو دن و خواندن آن میل و افرو علاقه خاصی داشتند و از طرف دیگر در عمان آوان بود که قاصدی از ترقیبات غرب و پیشرفتهای جاپان به کابل هم رسیده بود، و نور برق جیل السراج بدیده هامی خورد و مردم از جهاز هوایی گفتگو میکردند

و نو یسندگان منور و تر قیخواه که اکثر در حلقه سراج الاخبار گرد آمده بودند، آن زمزمه‌ها را از راه نشر آثار به هموطنان میرساندند. مرحوم مستغنی که مرد حساس و رو شنفکر و طبع بلندش بهمان سوی در پرواز بود. بنابراین از سرودن شعر بسبک هندی دوری گزید که مطلب را از فهم و ادراک هر خواننده دور و افهام و تفهیم را مخصوص بهمان گروهی می‌سازد که از صنایع شعر و سواد کافی بهره‌وافی دارند، اشعار خود را با سادگی بشکل سهل‌الممتنع در آورد تا هموطنانش از آن مستفید گردند.

شاعر و طندوست :

افکار شاعر چنان که تار یخ بمایاد می‌دهد زاده عوامل و تأثیرات محیط اجتماعی اوست و از همین لحاظ شعر شاعر یکه از محیطش الهام گرفته باشد خوانندگان خود را مثل خود متهیج می‌سازد. اشعار مستغنی نیز نهضت‌های فکری و ترقی خواهی مردمان منور زمان او را انعکاس می‌دهد. از همین لحاظ هر خواننده روشن فکر که اشعار او را بخواند بر او آفرین می‌خواند.

مستغنی که خود شمر بی و معلم دبستان بود و از ترقیات و جنبش‌های ذهنی و صنعتی در کشورهای دنیا سخن‌ها می‌شنید چون انسان با عاطفه و حساس بود هرگز نمی‌توانست که از اظهار آن برای تنویر و ترغیب و تهییج هموطنانش خودداری کند. بنابراین تمنیات خود را چنین ابراز می‌کرد :

کازی نکند بهر تو از کار نشستن

سودی نتوان برد ز بیکار نشستن

لنگی نکنی تهمت بسیار نشستن

قطع ره مطلب نتوان کرد نشسته

مگدار کشد پیش تو دیوار نشستن

منظورت اگر منزل مقصود رسیدن

هشدار برای تو بود عار نشستن

ماندن عقب از ره روان گرد بودت ننگ

ز نهار مکن پیشه و ز نهار نشستن

جسم تو توانا شود از گردش و از کار

افسرده و دل‌برده و بیچار نشستن

از بسکه نمودت کسان را بزمانه

سودت نکند آه ز یانکار نشستن

بر خیز پی کسب معاشی، غم کاری

در این ابیات شاعر چنان دلسوزانه به هموطنان خویش اندرز می‌دهد که گویا معلمی مهربان به شاگردان خود دهنده است.

مرحوم مستغنی سالها قبل درک کرده بود که شاعر نباید همچون گذشته یعنی چنانکه در ادبیات بسبک هندی در وطن ما معمول بوده است، تنها در پی الفاظ بیفتد و همچون شاعران معمولیست فرانسه فقط با الفاظ آهنگ دار بازی کند، بلکه باید شاعری با ادب و ذوق دقیق و جاندار را که

سبب بیداری افکار افراد جامعه گردد، بکار برد :

جهدی کن و از بهر وطن علم و فن آموز

فی شعر سرا باش و نه ربط سخن آموز

رو کندن کان راز برای وطن آموز

از بهر لب لعل بتان چند کتی جان

مستغنی مرحوم که از حب وطن سرشار بود و ترقی و حفظ و حراست وطن را بجان و دل میخواست
 در یک سلسله خویش از زبان مادر وطن به سر بازان افغان چنین توصیه میکند :

سپاهی گریزند پیشد ز سر ، افسر نمیگردد
 وزین سان لشکری ، فرمانده لشکر نمیگردد
 قدم گر پس کشد از جنگ ، صاحب فر نمیگردد
 اگر از دشمنان ترسید ، نام آور نمیگردد
 گرت گلهای خون خصم در دامن نمی باشد
 حالات ای پسر شیر حلال من نمیباشد

شاعر ما ، در قصیده دیگر خویش فرزندان وطن را به پاسبانی و نگهداری وطن توصیه کرده میگوید :

طفلان چو شود نوبت ادراک شما را
 دوران نیا بت دهد افلاک شما را
 میراث رسد این وطن پاک شما را
 ما خاک و بود فرصت این خاک شما را
 ما چون بتوا این خاک سپردیم امانت
 هشدارا ما نت نکند خاک خیانت

شاعر در بندها و اندرزهای صمیمانه خویش که در لباس سلس و مخمس پیرایه بسته است اولاد
 وطن را به سنن باستانی و متانت نیاکان شان متوجه و ملتفت میگرداند و میفهماند که ادبیات
 و افکار مردم ما همه معلواز حکم است چنانکه میگوید: « هشدار امانت نکند خاک خیانت » شاعر
 با مهارت تام این مثل معروف را در شعر آبدار خویش گنجایند و خیلی بجا و حسب حال ایراد
 کرده است که از یکسو از نگاه تلازم شعری مناسب افتاده و از طرف دیگر با ایراد چنین مثل
 درین مقام مناسب اولاد وطن را به سنت پسندیده امانت داری متوجه میگرداند.

شاعریه فرزندان و وطن اندرز میدهد که تا علم و هنر عصری را نیا موزی شایستگی را هنمایی
 هموطنان خود را کسب نتوانی کرد . ازین رو با زیور دانش بایست خود را آراست تاراه را
 از جاه توان شناخت .

چه خوش باشد که از علم و معارف بهره ور باشی
 بحکمت قوم خود راره نما و راهبر باشی
 فرید خلق این عصر منور در هنر باشی
 ز اسرار و حقایق با وقوف و با خبر باشی
 نه اندرزندگان بودن
 نه اندرزندگان نی محو علم دیگران بودن

شاعر موصوف درین بندها از سلس خویش هموطنان را آگاه می سازد که تنها اخبار پیشرفت
 دیگران را شنیدن یا خواندن و ازان برسبیل تعجب لب به دندان گزیدن کافی نیست بلکه سردن
 ازان بهتر است ، لایست تا آن علوم را فرا گرفت و بواسطه آن خود را بهمان مدارج رسانید .

سعود ملتی که کمال اختیار کرد
 راحت نصیب طایفه ثنی شد که کار کرد
 زین جوهر شریف چه گویم که آدمی
 ز اغی اگر گرفت حریف هزار کرد

گلخانه های صنعت دست بشر بین کاین شیوه غریب خزان را بها رکرد
 هر کردنی چه سهل چه دشوار میکند گرغی المثل مهال بود کار میکند
 شاعر ناز که خیال مایک واقعیت را که در زندگی بشر موثر و بسیار مهم است و آن عبارت از «کار»
 است باشیوه بسیار جالب و مستدل و ترکیب زیبا به خواننده میرساند و از همان غافل را تنبیه
 می نماید. گویی ملت خوابیده بی را از خواب بیدار می سازد.

شاعر عربی:

مستغنی همان سان که معلم است و معلم علاوه بر تدریس به تربیه شاگردان هم همت می گمارد
 و توجه بیشتر میداشته باشد، هموطنان را به «آداب و کسب تربیه نمکو» فرا میخواند و میگوید:
 از ادب آنانکه سر در خویشتن دزدیده اند همچو گوهر خویش را در آب فرو بیچید و اند
 ما قلان هر جا بجز این شیوه نپسندیده اند هوشیاران زمان در هر کجا فهمیده اند
 این و راحت در تواضع، قدر و عزت در ادب

شاعر قصیده سرا:

مرحوم عبدالعلی مستغنی در قصیده سرایی بد طولی دارد و ادای مطالب از تقایب و تنویر
 کننده خویش را از راه سرودن قصاید غراسوثرسی انگارد. ازین رومطالب را با تفصیل و شرح و
 بسطیکه بر جوانب موضوع روشنی کافی افکنده بر تائید و تحکیم در ذهن سودمند باشد، بیان
 میکند و ترجیح بند و سسدس و سخمس را برای ایفای مرام عالی خویش برمیگزیند و به بسمل و ارمد و جزر
 پدید می آرد و فرخی وارد سوز وطن ناله میکند و همچون ناصر خسرو سروراید های قصاید خویش را
 برشته اند رزمی کشد.

مستغنی و غزل:

مستغنی غزل هم سروده است. مگر در غزل نیز همان افکار ترقی خواهی را گنجا نیده است و
 همچنان که خود میگوید همچون شاعران سالهای پیشتر از خود (باموی کمر) و (زلف مار)
 نمی پیچید و به تماشای (جبین ماه) نمی رود و خود را به نقطه سووم دهن متوجه نمی سازد و با
 نارد و آثار خویشتن را مشتعل نمی گرداند بلکه رشته سخن را بیاد اعتلای وطن بکف میگیرد و خامه
 اش به ورد شهاست سیهن تر زبان می شود و غزل را هم به همین هدف استخدا می کند.

نی سوی میانی و نه چاه ذقنی گوی علمیکه بکار آیدت ای چشم من آموز
 در نقطه سووم دهن چند شوی محو در هیچ هیچ این سخن خوش زمن آموز
 در حسرت بالای بتان چند توان زیست رو صنعت بالون و بیلا شدن آموز

انواع دیگر از اشعار مستغنی :

مستغنی قطعه، رباعی و تک بیتی و دو بیتی چند آمیز دارد. بگر علی الاکثر همه این انواع شعر را در راه همان هدف عالی خویش که تنویر اذهان هموطنان بوده است، بکار برده گویا او در هر جا و در هر چیز و در هر نوع سخن فقط گوهرهای خوشاب می جست که هموطنانش را بکار آید.

از رباعیات او :

فرضت ز قید جهل دون وارستن عیش است بقافون خرد پیوستن

شادی، زغم بیخردی دور شدن عشرت برخ خود و ز غفلت بستن

از تک بیت های او :

خواهد ورق عمر شدن کهنه چو تقویم
باید که دران خوبی اعمال نویسی
قطعه :

مطلع - ای بی خبر از شعار دنیا ای منکر اعتبار دنیا

مقطع - میسازوی که هیچ نتوان بیرون شدن از حصار دنیا

ادیب نثر نویس :

مستغنی تنها شاعر شیرین سخن نبود بلکه نثر خوب هم می نوشت. در نثر نویسی گاه بر سبیل تفنن توسن فصاحت در میدان فصاحت ادب میراند و نثری مسجع می نوشت و در مسجع نویسی نه تنها جانب لفظ را پاسدار بود بلکه در رعایت معنی بیش از آن عو شد ار بود و چنانکه گفته آمد منظورش در همه جا همان هدف عالی تنویر مردم بوده است و اینک نمونه بی از نثر او :

« ندانم سخنم بیاد آمد یا خموشیم بفریاد، چون حدیث سخن در میان آمد و حرف تکلم بر زبان، سخنی چند درین مقوله باید گفت و گوهری اندرین بیان باید سفت در کمال سخن چه سخن است و در خوبی نطق چه جای گفت و گو و دم زدن، سخن علامه حیاتست و خموشی نشانه سمات، سخن موجود و جاودانی است، خموشی معدوم و فانی، سخن گوهریست از میان جان خیزد نه از قطره باران، گلستان سخن را بیم خزان در پی نیست و اندیشه سرمای دی، گلهای این گلشن همیشه بهار اند و مرغانش هزار اندر هزار، سخن سرایی شغل هر خفاف نیست و کشیدن کمانش پیشه هر نداف، سخن سرایی است نه هرزه در این... » (۱)

او آخر زندگی :

مرحوم مستغنی که بخش بزرگی از دوران زندگی خود را در خدمت علم و معارف و نشر آثار مفید

سپری کرده بود گناه بچیت همکار اداری و قلمی در سر اج الاخبار و گاه بچیت معلم و سرپی در معارف
 بالاخر در زمان اعلی حضرت شهید بعضویت انجمن ادبی کاپلی (که یکجمله از دانشمندان و وزیدۀ وطن
 در آن عضویت داشتند) گزیده شد. و بتاریخ ۲۱ حوت ۱۳۱۲ هـ ش بفرستادگی جهان فانی
 را پدرود گفت. از جمله شعر او دانشمندانیکه از فوت آن شاعر دانشمند تأسف خوردند یکی هم مرحوم
 ملک الشعراء بهار بود که در فوت او گفته بود:

بهر تاریخ و فاتش زد رقم کلمک بهار
 عاقبت مستغنی بیدل وداع روح کرد (۱)

گلزار اشعار:

درین اواخر بخشی از اشعار آن مرحوم تحت عنوان «گلزار اشعار» با قطع و صحافت زیبا در مطبعه
 دفاع ملی به مصرف شخصی فرزند آن دانشمند، دکتر جنرال عبدالکریم مستغنی لوی در مستطیع طبع گردیده
 و بناغلی فیض محمد عاطفی مدیر دانشمند مجله اردو مقدمه بی در هشت صفحه بر آن نوشته است. مقدمه
 عاطفی چنین آغاز می یابد:

«روی سخن با صاحب دلان است، صاحب دلانی که ذوق سلیم و اندیشه ژرف، وسعت نظر دارند، آنهایی
 که سخن را با معیار ادب و با نقد احساس و تفکر می سنجند. . . .»
 کتاب مذکور با قصیده «حالات ای پسر شیر حلال من نمیباشد. . .» شروع و با ترجیع
 «سلاح جنگ بکف ایستاده خصم بکینت. . .» ختم می شود. این مجموعه حاوی «۱۷۲» صفحه متن
 و هشت صفحه مقدمه و استنانه نامه لوی در مستطیع و تصویر مرحوم است. مستغنی نمیباشد.

ساقی نامه:

قرار معلوم «ساقی نامه» شاعر مرحوم نیز در آینده نزدیک طبع و نشر خواهد شد.
 در آخر روح آن مرحوم را شاد میخوانیم و برای فرزند خلف الصدقش توفیق مزید خدمت بوطن را
 آرزو داریم. ع . اکبر شهر ستانی

(۱) روزنامه جمهوریت شماره ۲۹، سال دوم مورخه ۱۳ سنبله ۱۳۵۳.

بیانیه پوهاند الهام در روز بزرگداشت مقام مستغنی

اندیشه های ترقی خواهانه

در اشعار مستغنی

حاضران بسیار محترم و گرامی !

اجازه میخواهم که عرایض خود را درین محفل فخیم در باب «اندیشه های ترقیخواهانه در اشعار مرحوم مستغنی» باچند بیت از آغاز قصیده بی شروع کنم که شیخ محمدرضای خراسانی یکتن زگوینده گان همعصر مستغنی، در شعبان سال ۱۳۳۱ هجری قمری در شهر کابل در ستایش آن ادیب فرزانه سروده است :

ز تست کاخ سخن استوار مستغنی

زهی سپهر سخن را مدام مستغنی

ندیده کس چو تو در روزگار مستغنی

به شعر دلکش و طبع لطیف و فهم سخن

زهی ادیب سخندان که نیست چون تو کنون

در این ادبکده آموزگار مستغنی

مرحوم عبدالعلی مستغنی (متولد در ۱۷ ذی الحجه سال ۱۲۹۳ هجری قمری مطابق به سال ۱۲۵۲ هجری شمسی و متوفی به عمر ۶۰ سالگی در سال ۱۳۵۲ هجری قمری مطابق به ۲۱ حوت سال ۱۳۱۲ هجری شمسی) یکی از شخصیت های متباززادبی و یکتن از نخستین جرگه روزنامه نگاران، معلمان و شاعران روشنفکر تجدد پسند و وطن دوست، و یکی از افراد قابل بزرگداشت و درخور تحسین یک قرن پیش کشور ماست. وی با گروه نویسنده گان پرشور و ترقیخواه سراج الاخبار، چون محمود طرزی پدر ژورنالیزم معاصر افغانستان و یارانش همکار و همفکر بوده بادر لقاقتضا آن عصر و ماحول خود، به حیث یک ادیب ژرور اندیش و سخنسرای آگاه مسئولیت و رسالت ملی خود را میدانست. اشعارش بلیغ، مستحکم، هنرمندانه، صمیمی، پراز لطایف و ظرایف ادبی و مستحون از ندای زمان است. در اسلوب بیان خویش از شاعران بزرگ زبان دری چون فرخی میستانی و سواینا عبدالرحمن جامی هروی و دیگران مایه گرفته و قصاید خود را به شیوه آنان پرداخته است. اما غرض مستغنی از شعر پردازی با اغراض اشعار فرخی و جامی تفاوت بارز دارد. مستغنی بخش اعظم قصاید شیوا و غزل های دلپذیر خود را به خاطر تنویر اذهان مردم و آشنا ساختن ملت به

مزایا و مآثر حیات مدنی و مترقی و ملی، احیاء و استحکام احساسات آزادیخواهی، معارف دوستی، دانش پژوهی، احتراز از جهل و بیکاری و تن پروری، و اهتمام از برای کسب علوم و فنون و تکنالوجی، مجادله با خرافات و تنگنظری، مبارزه با نفاق و اختلاف و ناهنجاریهای اجتماعی و امثال آن سروده است.

در گلزار اشعار مستغنی غنچه های طربزای ربالیزم بارزگینی تمام میخندند. گذشته از آن وی نقاد ادبی نیز است. سخنگوی و سخندان است. شاعر زبان خود را به سرودن اشعار ربالیستی و اجتناب از «ساختن شعر بخاطر خود شعر» که در آن روزگار با پیروی از اندیشه های مکتب نقادی ایمازول، کانت، اشعار اکثریت شاعران تحصیل کرده شرق و غرب بود، دعوت میکند.

بنای شعر، تو مستغنی بطرز دگر کن
گذشته حرف خط و خال، این زمان و تو غافل
وی بران دسته از شاعران انتقاد وارد میکند که تشبیهات و استعارات بسارد، مکرر، موهوم و مرسوم چندین صد ساله را، در عصریکه دگرگون شده است، هنوز هم بکار میبردند:
در نقطه موهوم دهن مسح شده اند. از بهر لب لعل بتان جان میکنند. گوی ذقن را با چو گسان زلف میربایند، و در مجموع به هیچ می پیچند.

نی شعر سراپاش ونه رنط سخن آموز	جهدی کن و از بهر وطن علم و فن آموز
نی موی بیانی ونه چاه ذقنی گوی	علمیکه بکار آیدت ای چشم من آموز
از بهر لب لعل بتان چند کنی جان	رو کردن کان را ز برای وطن آموز
در نقطه موهوم دهن چندشوی مسح	در هیچ مپیچ، این سخن خوش زمن آموز
چو گان زتفنگی کن و گویی ز گلوله	نی زلف چو چو گان ونه گوی ذقن آموز
کاهل مشووبی هنر، از خانه نشینی	چون ریل بی علم و هنر تاختن آموز

ای دل طرب اندوز سخنهای بلندت

مستغنی از اینگونه سخنها بمن آموز

مستغنی با چنین اندیشه هادر گفتن شعر و نقد شعر یکی از بنیانگزاران شعر نو در افغانستان است زیرا استوای شعرش چنانکه خواهیم دید، با گام زمان هماهنگی دارد. وی هر چند قالبهای تازه نیافریده ولی در قالب های مرسوم، مضامین تازه و انگیزنده را بیان کرده است. همانانکه شعور خود را از زمینه اقتصاد و اجتماعی زمان و زمین خود گرفته، شعر خود را به خدمت بیان آن گذاشته است. وی از وضع جامعه خود الهام میگیرد و با سر دم سخن میگوید. از انروی سخنش سوزناک و دلنشین است و این معنی را خود نیز میداند:

بامن ز روی شعر که جوید بری؟
با آفتاب، ز ره چه گوید برام

الفاظ مست و معنی بی ربط این و آن
 بیگانگان معنی بیگانه را بگو
 امروز قدر دان سخن کیست همچو من ؟
 آب روان کجا و روان طبع من کجا ؟
 هیچند و هیچ را به پیشیزی نمیخرم
 من از شما به فهم سخن آشنا ترم
 من خود سخن شناسم و من خود سخنورم
 شکر کجا و شعر چو قند مکرر م ؟

زرین نموده ام بس معنی زلفظ خوب

در اصطلاح شعر من آن کمی گرم

در گفتار مستغنی، با خود و با دیگران صمیمیت آشکار، صداقت بی پایان و بی ریایده میشود
 غزلهایش طربناک، روان، بی تکلف و طبیعی است. عواطف ناب و پاکیزه عشق طبیعی خود را
 با آهنگ مجزون و اسلوب سوزناک و بیان لطیف زسزمه میکند. و قصیده هایش انگیزنده است.
 شاعر ناقرار با جهانی که آشنایی دارد، آنرا می بیند و درک سینما میداند، بدخلتی میکند. میخواهد
 تغییرش دهد. ولی با اطمینان و توانی و وسایمت و مداومت به مردم اندرز میدهد. دردش با درک
 احساسش با امید واری، و وسعت نظرش با ژرف اندیشی توأم است. همه زوایا و خفایای کمبود
 های اجتماعی و اقتصادی مردم خود را می بیند، و آنها را درک و بیان می کند و اشعارش چکاسه های
 سوزناک است که آرمانهای ملی روشنفکرانه عصر را در دلها می آید و رزند، سیسما زد. گاهی
 میگوید که اخبار بخوانید :

اخبار پیش مردم هشیار خواند نیست

ای عاقل از برای تو اخبار خواند نیست

و مردم را به استفاده از وسایل بسیار محدود ارتباط آنروز تشویق میکند گاهی از درد بی هنری

و بی علمی، و بی ادبی، و بی عقلی اینای زمان خود مینالد :

پیشه کن عالم و هر جان برادر خوبست

چونکه از بی هنر آن شخص هنر و خوبست

خوبی آن نیست که گویند به گوهر خوبست

خوبی شخص بود عالم و ادب عقل و خرد

و چون فرا گرفتن علم و هنر عصری را در مکتب آسانتر و بهتر میداند به مردم توصیه میکند تا کود

کان خود را به مکتب بفرستند :

چه کلها دمد از گلسان مکتب !

بود کمیها گرد امان مکتب

مشو منکر کمیادان مکتب

فلا طون کند کود که بیخرد را

ارسطو شود طفل نادان مکتب

شود هر پسر پور سینا ز فیضش

ولی مردم آن عصر از ارج و اهمیت مکتب عصری ذآگاه سازند، بودند، و خرافه پسند آن تنگ نظر

دانش آموزی در مکتب را، از بیخبری، سایه گمراهی میدانستند. شاعر آگاه بالحن صمیمی و

صدای محکم چنین پندارها را در میکند :

نگردد ید ه گمره مسلمان مکتب
 که محکم بود دین و ایمان مکتب
 برادر شنا سندی و فرزند دانند
 سر اطفال را او ستادان مکتب
 بود طفل پاکیزه پاک دامن
 سزاوار تعلیم و شایان مکتب
 سزدا ینکه مستغنی زار باشد

بیجان و دل از دوستداران مکتب

قسمت اعظم و روح چکامه های شیوای مستغنی را وصف مزایای دانش و معرفت تشکیل میدهد.
 وی نادانی و جهل را سرگسلتهای جاهل را سرده، و سلك، مردم بی تعلیم را جسد بیجان میداند:
 تعالی در وطن بی علم و عرفانی نمی باشد که بی تعلیم جسم سلك را جانی نمی باشد
 بهر جایی که باشد از معارف بی نصیب آنرا سری گرفنی المثل بردوش سامانی نمی باشد
 نداد ملت بی علم و عرفان روح در پیکر که بی تعلیم را جسم از بود جانی نمی باشد
 مستغنی پایه شخص عالم را برتر، و کهنتر فضل را بهتر میداند و همچنانکه به کسب علوم نظری
 نظر دارد اهمیت تکنالوجی و فنون را نیز میداند:

خلق را از علم و عرفان پایه برتر میشود
 کهنتری که فضل حاصل کرد بهتر میشود
 میشود برتر ز اقربان سر داز کسب و کمال
 هر قدر دانش فزون قدرش فزونتر میشود
 سنگ و چوب آید به نطق از علم چون فونو گراف
 از زبان علم و فن گنگی سخور میشود
 وقتی مستغنی می بیند که دهقانان دل زمین را توسط گاو و گاو آهن پاره میکنند و باز حمت و رنج
 بسیار برای مردم کشور خورا که و علوفه میکارند، به ستایش آنها میپردازد، فلاح را «فرض عین زمان»
 میداند و جوامعی را که با زراعت آشنا نباشند و حشی میخو اند:

خوش آن گروه که گردید آبیا ر فلاح
 بلی فلاح جهانی بود به کار فلاح
 اسیر پیشه دهقان توان شدن به حقیقت
 که فرض عین زمان است کار و بار فلاح
 به فکر نشوونما باش سینه چاک چو گدم
 برنگد دانه توان گشت خاکسار فلاح
 جهان همیشه به کشت و درودن است مدارش
 مدار خرمین هستی بود مدار فلاح
 خوری گیاهان و حاصل شکار چو وحشی
 نباشد از بمثل پیشه کشت و کار فلاح

اما زراعت به طرز کهنه و با وسایل ابتدایی قانعش نمیسازد. دهقان را متوجه شیوه های نوین
 زراعتی و هما هنگی با عصر زمان میسازد و برایش ماشین میخو اند:

نه گاو راند گاو آهن این زمانه که ماشین
 به درو دن کشت است استوار فلاح
 شود چه حاصلت از طرز نا درست زراعت
 نکو به طرز درست است اشتها ر فلاح

چرا ز خرمن طرز زمانه خوشه نه چینی گل دگر بودا کنون به شاخسار فلاح
 به طرز کهنه کشا ورزیت چه سود نماید؟ جهان به طرز جدید است ریشه دار فلاح

بیان اینگونه اربانهای مترقی و مردمی و ملی توسط یک شاعر افغانی در حدود هفتاد سال پیش از امروز
 درخو ر توجه و برای ماباعت افتخار، و اندیشه های عالیشان سزاوار پیر و است .

مستغنی به وطن خود عشق دارد . لالی تابناک «حب وطن» به سان حمایل ر زنده و جاویدانی در
 کردن عروس شعری چشمگیرانه سید رخ شد، و این عاطفه طبیعی و مستعالی را در یک غزل پشتو چنین بیان میکند

که له فنگ اوله غیرته وی خبر خوک دروغ به نه کاد ملت په کار کی سرخوک
 خوبه ټول اهل ترخاور ولا ندی نسی خدای دی نه کچه به نیسی دا کشور خوک
 بل خونه دی دا هغه افغانستان دی خبر دار دی د افغان په توره هر خوک

وی یکی از سعاییر قربانی دادن برای ملت را در متوافق ساختن کردار به گفتار مضموم میداند، و گوید:

مستغنی به لمان قربان تر خپل ملت کا موافق به د گفتا رکا ندی کر دار خپل
 در نظر مستغنی و طنپه ستی، بینماز ساختن مردم خود از غیر است :

به سعی خویش و طن بینماز کن از غیر وطن پرست، برای تو این چنین بهتر
 علاج واقعہ پیش از وقوع با ید کرد بلی که صاحب فرهنگ پیش بین بهتر

مستغنی در زمان خود پیشرفت دیگر ملتها را برای ملت خود یاد میکند و در حالی که مردم خود
 را از غفلت و بیخبری بر حذر میسازد، آنانرا به مسابقه در راه ترقی و پیشرفت دعوت میکند :

دلا کسان پی سود ای این و آن و تو غافل تو بر زمین، دگران شد بر آسمان و تو غافل
 جهان رسید به اوج هوا ز روی ترقی بین چه میکند ای بیخبر جهان و تو غافل

مستغنی در عین وطن پرستی جهان دوست و بشر پرور است . پسمانیهای ملل دیگر علی الخصوص از مردم منطقه
 آزارش میدهد و چنین ناله میکند :

عالم مشرق بود هیهات تا چند این چنین از عرب تا هند و چین، ایران و افغان بیخبر
 محو خواب غفلتیم، ای وای باست شراب میرود بر ما چها امر و زما یا ن بیخبر

مستغنی شاعری آزاده و آزادی دوست است . افراد ملت را از لشکری تا کشوری به دفاع از وطن و حفظ استقلال
 مکلف میداند ولی جنگ و تعرض را نکوهش میکند و در باره جنگ جهانی اول چنین گوید :

فغان که جنگ یورپ ز دبه بحر و بر آتش فگنده است در آفاق سر بسر آتش
 کسی چه چاره تواند که در گرفت جهان شود به هر نفس ای وای تیز قر آتش
 که میکند ز طرفه ا ر و بی طرف پریش چو شد بلند نه پرسد ز خشک و تر آتش

کنون به خر من مه سیر سد شراره او بلند ساخته این جنگ آفتد را آتش
در اشعار مستغنی نکته های دقیق در باب جنبه های مختلف حیات ملی و بشری بسیار است .
وی کار و کوشش را اصل پیشرفت میداند . اضرا و غفلت را نمایان میگوید . رشوه خواری را
نکو هش میکند . تکبر و خود خواهی را زیبا نمند میداند :

تکبر به مردم زیان میرساند ضرر هابه پیر و جوان میرساند

تکبر نبا شد نشان نجا بست مرا تا یقین این گمان میرساند

احسان بایبچاره گان از تکلفیت افراد است :

غنی را باگدا گرنیست دست جود و احسانی غنی گرا ییچنین ، صد بار از او باشد گدا بهتر

مستغنی با هدف مشخص و با تصمیم قاطع و بصورت آگاه نه سخن میگوید .

ماضی گرامی را نه بی پسندد . در شعرو در شیوه زندگی ، هردو ، بسوی تجدد و نو خواهی میرود .

و در نزد وی حال و استقبال درخو ر تو جهست :

راه دگر بگیر و از آن د ر گذر کنون را هیکه دی سهر شد چند بن هزار بار

بگذشت و رفت قصه ماضی دگر گوی مستقبل است و حال و زمان معتبر کنون

هر عصر اقتضای دگر دارد ، ای لیب ! تو پ و تفنگ برده ز تیر و تبر کنون

لازم بود مناسب هر عصر کار و بار عصر د گر بود تو کار د گر کنون

مجبور اقتضای زمان است هر که هست باشد به مقتضای زمان خیر و شر کنون

اهل سخن هر آنکه بود در وطن بگو

میگو به وصف اهل وطن شعر تر کنون

و بهمین جهت است که چون مستغنی از این جهان رفت اهل علم و ادب ماتم گرفتند .

مرحوم قاری عبدالله ملک الشعراء ، که استاد شاعران این دوره بود ، از سرگوی اندو هناک شد و

سرشک سوزناک خود را در دامان سرثیه بی حسرتبار بر یخت . نه تنها سوا یا خسته و سرور صبا و ملک الشعراء

استاد بیتاب و د یگران بر سرگش زاری کردند بلکه محمد تقی بهار ملک الشعراء آ نوقت ایران نیز به

« ندبه مشروح » پرداخت .

چون فرصت کوتاه سجال تحلیل و شرح افکار و اشعار مرحوم مستغنی را کنون برای من میسر

نمیدارد به جوانان توصیه میکنیم تا کلیات وی را که وزارت معارف در سال ۱۳۳۸ طبع کرده است

به دقت بخوانند و آلی اندیشه های پر بهای او را از اشعار شیوا یش فرا چینند و به همگان

بنما یانند .

دكتور سيد مخدوم رهين

شایق جمال و فات یافت

به سزا رش قد می رنجه کن ای سر و روان سال ها شایق بیچاره دعا گوی تو بود
پس از هفتاد و ناند سال زندگی، مردی صاحب دل و سخندان در گذشت که عمری محفل ادب
دوستان و خداوندان ذوق را روشن گردانیده بود.

شایق در سال ۱۳۲۰ هـ ق در کابل چشم بجهان گشود. نسبش از طرف پدر و مادر به میر
واعظ سید و ادیب و دانشمند معروف روزگار شاه زمان می رسد. خاندان او همه اهل علم و
ادب بودند. او مردی لاغر اندام و ضعیف جثه بود. هر که جثه ضعیف و جسم لاغر و گونه های
استخوانی او را می دید بیاد شاعر و ادیب معروف قرن ششم افغانستان رشید الدین و طواط
می افتاد. آورده اند که رشید الدین و طواط چنان کوتاه قامت و خرد جثه و پاریک بود که روزی
در مجلس امیر در حالی که دوات سیمین بزرگی پیشرویش بود سخن می گفت. امیر از صدر
مجلس بر سبیل شوخی صدازد که دوات را بردارید تا ببینم کیست که صحبت می کند
و رشید الدین و طواط در پاسخ حدیث معروف نبوی را بیان داشت بدین مضمون که مرد را
دو چیز باید: دلی دانا و پاک و زبانی سخنگوی.

شایق جمال با جثه کوچک و قامتی کوتاه دلی دانا و درد آشنا و زبانی سخنگوی و شیوا داشت.
مردی خوش صحبت و بذله گو و شیوا بیان بود. میهمان را ساخت دوست می داشت و علاقه
عجیبی درو بود که هر ترو خشکی را که دارد بادوستان و یاران صرف کند. هر کس که با او
معرفتی داشته؛ می داند که شایق با وجود ناداری و تنگ دستی تا چه حد بخشنده و گشاده دست بود.
شایق مردی ظریف بود و زبان گرم و صحبت شیرین داشت. سینه اش از حکایات لطیف و ظرایف
و نکته های شیرین آکنده بود. قصه ها و حکایات لطیفی که با گذشت سال و ماه و دیدن مناظر
گونگون زندگی در حافظه او نقش بسته بود نمی گذاشت که مستمع و مخاطب از مصاحبت
او خسته و دلگیر شود.

شایق در شعر بازمانده کاروانی بود که سالاری آن را مرحوم قاری ملک الشعرا داشت.
اینان آگاهانه و بیانا آگاهانه از شاعران سبک معروف به هندی پیروی کردند و از اهتمام بر شاهکاری های

استادان متقدم این دیار بدور مانند اند که اثرات این بیگانگی کاملاً در سروده‌هایشان مشهود است. او غزل را بیشتر از سایر انواع سخن دوست می‌داشت. در غزل‌های او نکته‌های لطیف عاشقانه که گاه بگاه در بیان آنها از اصطلاحات کوچه و بازار مدد جسته است، بچشم می‌خورد. نوعی دود مندی و پیریشا نحالی در نشیده‌های او پیدا است که نشان می‌دهد شاعر دلی اندوهگین و روانی آشفته و سرگشته دارد، غزل‌های شایق در سادگی و روانی و انتخاب اوزان کوتاه در اکثر موارد شبیه به غزل‌های واقف است.

شایق مردی وارسته و درویش بود. به جاه و جلال و تجمل و خواسته‌های پنداشت. سال‌ها معلم و آموزگار بود و از تدریس لذت عجیبی می‌برد. از ظاهر آرای و ریاضت‌سخت بدش می‌آمد. اهل تظاهر و سالوس نبود و در دیوانش هر کجا لازم بود با ریاضت‌کاری و سالوس پیکار کرده است.

چاشنی عشق‌ها غزل‌های دوران جوانی او را آب و رنگی خاص بخشیده است. از بیان خود او پیدا است که ازین عشق‌ها جز حسرت و حرمان و اندوه هجران طرفی نبسته است.

شیرین ادای من ز غمت کوهکن شدم از تیشه جفای تو گلگون کفن شدم

شاید اگر ز نقره بود لوح تر بتم یعنی شهید تیغ تو ای سیمت شدم

شایق کسی بد پر محبت چومن مباد بی بت پرست گشتم و بی پر هم شدم

شایق هیچوقت زبان به مدح کسی نیالود و حتی مانند بسیاری از همقطاران خود به التماس کسی هم شعر نگفت و چه کار خوبی کرد که نگفت چرا که اگر به التماس این و آن چیزی می‌گفت، مسلمانان چیز شعر نمی‌بود چنانکه از آن دیگران نیست. شایق قصیده کم گفته و تعداد قصاید او از شماره انگشتان هر دو دست تجاوز نمی‌کند. چند تایی هم مخمس دارد. او خودش را شاعر متعهد می‌داند. در سال‌های درازی که نظام پیشین سایه اش را برین دیار گسترده بود شایق تا آنجا که مقدورش بود بیسروسامانی‌ها و آشفتگی اوضاع زمانش را بروی کاغذ آورد. او در آن تنگنای زندگی تیره و تار و وظیفه شاعر راستین را دانسته بود اما فضای گرفته و مه‌آلود زمان و راهی که او از راهیان آن بود بیشتر از اعتراض‌های پراکنده را برایش مجاز نگردانیده بود.

شایق اشعار اخلاقی، اجتماعی بسیار دارد که در آن‌ها ناله بینوایان ورنج درد مندان را منعکس گردانیده و به جوانان و روشنفکران و میهن پرستان رسالت و جایب ملی آنان را گوشزد نموده است. در قطعه «ناله دهقان» اندوه دهقان را در خشکسالی بیان داشته و در قطعات متعدد

دیگر روی صحبت اوبسوی پیشه وران است. او به ابنای میهن در س وطن د و ستن، مظلوم پرو ری، سعی و عمل و سروت و انصاف می دهد ورنجور است از ینکه کشورش از کار وان تمدن عقب مانده است. دیوان شایق در سال ۱۳۳۳ در کابل بچاپ رسید و بز ودی نایاب شد. برخی از قطعات نظم و نثر شایق طنز آمیز است و جنبه فکاهی دارد و خواننده هو شیارد در خلال طنزها و فکاهی های او گویند ه را می بیند که نیشخندی غم انگیز بر لب دارد.

در یکی از نامه های فکاهی او می خوانیم:

«دوست عزیزم آقای عمرجان!

من بیچاره چندین بار عازم ملک آخرت گشته و کما ملا بار و بستر خود را بسته و پا سپورت هم گرفته بودم اما زحمت راه، تکلیف رفقا، بی سرپرستی او لادک هامرا اجازه نداد. از طرفی قیمتی تکه کفن و کشتی گرفتن مرده شوی سر که جبین از رفتن باز داشت و هم مرده خود را به خواب دیدم بمن گفت: زنهار شوق آمدن آخرت رانگنی که پشیمان خواهی شد، هم اینجا کش و گیر بکثرت و هم از ناله و فریاد رشوت خو اران ستم بنیان گوش ها بزحمت است. بر علاوه اسپک خود را که پیشتر فرستاده بودی دوز خیابان از پامانده و راسه پشته سوار شده بیچاره را کمری نمودند و دو باره مرد. جل او را کلانتر محتکرین برای خود بالا پوش ساخته و قیزه اش را تحصیلدار صاحب به کله خویش انداخته. پس پیاده ماندن تو درین مملکتی که چندان سوترو گادی هم پیدا نمی شود دشوار است. راستی عرض کنم که از هیکل غضب آلود و پیشانی پر چین منکر و نکیر هم ترسیدم و در پتله صندلی خزیدم، دیده شود که مقدرات چه خواهد کرد.»

در روزها بی که نظام جمهوری در کشور ما پرتو افگند شایق بر با این بیماری زیگیر بود. می گویند همینکه مرده انقلاب را به گوش او رسانید ند لبان خشک و تب آلودش با تبسمی از هم باز شد و چشمان بی فروغش در خشیدن گرفت.

روانش شاد و یادش گرمی باد.



طریق التحقیق و بو او تاس

کتاب طریق التحقیق باین بیت آغاز می یابد :

ابتداء سخن بنام خداست آنکه بی مثل و شبهه و بی همتاست

این سجموعه شعری که مشنوی صوفیانه حاوی هفتاد عنوان و «۹۳۸» بیت است، بدین بیت خاتمه می یابد:

ختم این نظم بر سعادت باد رونقش دم بدم زیادت باد

این کتاب که در بسیاری از تذکره ها بنام سنایی «غزنوی» شاعر معروف و عارف نامدار وطن ما معروف بوده است، درین آواخر در اثر کاوشهای پیاپی و تحقیق دانشمند سکاندیناوی بناغلی بو او تاس Bo utas که از مستشرقان و طالب العلمان و علاقمندان زبان و ادبیات دری است دلایلی پدیدار شده است که اثر احمد بن الحسن بن محمد نخجوانی می باشد. بو او تاس بداخل (۲۳۳) صفحه بزبان انگلیسی در باره این اثر تحقیقات مبسوط بعمل آورده و برای آنکه متنی دقیق و صحیح چاپ کند به نسخه های مطبوع و قلمی که در کتبخانه های شرق و غرب موجود بوده است، مراجعه کرده و نسخه بدل ها را در ذیل هر صفحه متن تذکره داده و در تحقیق خویش دلایلی ارائه کرده است.

متن در داخل (۵۳) صفحه و مجموعاً بداخل (۲۹۷) صفحه بسال ۱۹۷۳ در سویدن بطبع رسیده است.

یکی از دلایل بو او تاس که این اثر را از احمد نخجوانی وانموده است بیت اختتامیه مشنوی مذکور است. وی در جزو دوم در مصرعی گوید: «ختم این نظم بر سعادت باد» که مابده تاریخ ختم کتابت آن است سال ۷۶۳ (اصح ۷۴۴) برسی آید و این تاریخ با تاریخ وفات سنایی غزنوی فاصله زیاد دارد و آن عارف بزرگ سال ها قبل از آن در سال «۵۳۵» هجری قمری فانی را پدید رود گفته بود مگر او تاس آن را با وقت زندگانی احمد نخجوانی قابل تطبیق انگاشته است. بو او تاس به نسخه های مختلف رجوع کرده و از انجمله نسخه بی بوده است که یکی از هموطنان سنایی بطبع رسانده و آن نسخه در ماه مارچ سنه ۱۹۲۶ ع در لاهور چاپ شده و در آن تذکره رفته است: تألیف انیس و مصباح انیس از شاعر عمده الزمان سحر بیان صاحب عرفان حضرت حکیم سنایی علیه الرحمه والغفران، منظوم، کتاب التحقیق بفرمایش پیر محمدخان تابع و ناشر از غیب خیل کتواز سمت جنوبی افغانستان، در مطبع حمایت اسلام لاهور با اهتمام شیخ حسن الدین و تصحیح هاشمی چاپ شد». و همچنان در سال ۱۳۱۸ در چاپخانه

موسوی شیراز طبع گردیده: «طریق التحقیق عارف ربانی حکیم سنایی غزنوی علیه الرحمه، از انتشارات کتا بفروشی جهان نما».

ابیاتی که در ختم الکتاب ذکر گردیده چند بیت آن چنین است.

فکر م القصد حق گزاری کرد	اند ر بن نظم جان سپاری کرد
پانصد و بیست و هشت آخر سال	بود کاین نظم نغزیافت کمال
در جهان زین سخن بدین آیین	کامل و نغز و شاهد و شیرین
جز سنایی دگر نگفت کسی	اینچنین گوهری نسفت کسی

از مصرع «پانصد و بیست و هشت آخر سال» چنین برمی آید که این اثر از عارف نامدار سنایی غزنوی است زیرا بین سال وفات او و تنظیم این اثر هفده سال، فاصله هست. و گویا سناایی این اثر را هفده سال پیش از وفات خود بنظم در آورده است.

و چند بیت دیگر که بر آن افزوده شده است و در بیت (۹۴۴) مصرعی است: «نخچوان را که فخر هر طرفست در جهانش بدین سخن شرفست» ممکن است سراد از کلمه «نخچوان» همان «نخجوان» نباشد که در قفا از موقعیت دارد. یا کلمه بی محرف باشد که در اثر سهو نساخ یا عوازل دیگر بظهور پیوسته است.

و نیز در فصل «ختم الکتاب» سنایی گفته است:

«هزل را خو استار بسیارست ز رخ و ریش خند بس یارست» و سناایی بدین عبارت یعنی شکوه از هزل و گردش دوران و غیره بیت ها و حتی قصائدی مکمل دارد که اینهم شیوه او را میرساند. نیز کلمات و اصطلاحاتی در طریق التحقیق هست که در زمان سنایی در غزنه معمول و مروج بوده است چنانکه همانند آن کلمات را در تاریخ بیهقی و اشعار فرخی زیاد میتوان یافت که ما چندی از آن را در اینجا شاهد می آوریم:

بو ثاقم در آمد از ناگاه	خضر پیغمبر آن و لی الله
گفت ای عندلیب گاشن کن	طوطی خوش نوای نغز سخن

کلمه «وثاق» که اکنون در افغانستان «اطاق» تلفظ می شود در عصر غزنویان معمول بود و «غلام وثاقی» نام گارد سلطان بود و «وثاق» که يك کلمه ترکی است خانه نشین را گویند. «سخن» را که اکنون با تلفظ فتحه خاء مشهور است همچنانکه در آن عصر رایج بوده است بضم خاء با «کن» صیغه امر عربی از فعل «کون» قافیه ساخته است. و در بیت دیگر «کنم» با «سخنم» قافیه کرده است:

چه کنم با که گویم این سخنم گله از بخت یا ز چرخ کنم؟

و همچنان بسیاق و سبک خراسانی «خورد» را با «کرد» قافیه کرده است :

که دروژد کرا و توانی کرد / یاز جودش بری توانی خورد
 و «خود» را با «دد» قافیه نموده است : چنانکه در بیت (۹۰۱) .

عالمی پرزد یو و دد بینی / جمله مست شراب خود بینی

و همچنان سکون «حروف ما قبل از ضمیر که خاصه سبک خراسانی است نیز میتواند شاهد مدعا گردد که در طریق التحقیق نیز هست :

دو و شاقند بسته درد و وثاق / بر میان بهر بند گیت نلساق
 به غلامیت جمله منسو بیم / رد مکن گر چه زشت و معیو بیم
 در معنی خود شناسی فرماید :

خو یشتن را نخست نیک بد آن / تخت آفرینشت بر خوان (۲۳۱)
 و در مفهوم تقرب بخداوند تعالی گوید :

آن چنان حضر تی و تو غافل / تن زده اینت ابله و جا هل (۳۶۲)

و همچنان بکار بردن کلمه (سات) که از مصطلحات سطر نج بازی است و در اشعار شعرا بی همچون عارف بزرگ سنایی که ازین وطن برخاسته اند این کلمه دیده می شود . سنایی گفته است :

بیت (۵۰۸) .

هر که در راه عشق گردد سات / در جهان کمال یافت حیات
 ایراد بآء تا کید امری در صیغه التزامی که از مختصات سبک خراسانی است .

تا دات چشم سر بنگشا ید / شاهد عشق روی نما ید (۵۱۳) .

در بیت زیرین کاملاً سبک گفتار مردمان غزنه آشکار است :

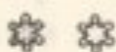
ره غلط کیده ای خطات افتاد / این خطا آخر از کجاست افتاد؟
 مردمان غزنه ولهو گرد و گردیز، صد ادار ما قبل اخیر ضمیر را کو تاه تلفظ می کنند و بعوض منش «مش» و بعوض تو اش یا، «تویش» «توش» و در بدل منت «مت» میگویند .

و نیز درین بیت : راست بشنو اگر بتنگی حال بی نیازی ز خلق اینت کمال
 که سکون ما قبل آخر ضمیر نیز از مختصات سبک خراسانی است .

آنچه در اشعار سنایی جالب است ، انتقاد اوست بصورت بی ربا و بی محابا که از روش ابنای زمان خویش می نماید و آن شیوه انتقاد درین اثر نیز همان سان است :

صنعت شعر و شاعری بگذار
بیش ازین برره مجال مپوی
خط برین علم و این صناعت کش
از پی هر خسیس مدح مگوی
دست در رشته حقایق زن
گوهر عشق ز یورجان کن
شورش عشق در جهان افکن
وجود سفاهیم و مثل هایی که هنوز هم میان مردم مارا اوج است، در این اثر، میرساند که این اثر از سنا بی غزنوی است :

با پسر اینچنین مثل زد سام
گر یه بهتر ز خنده نا هنگام
خنده هرزه ما یه جهلست
مرد یهوده خنده نا اعلست



صبر تلخست از و بود حر جت
او دهد از بلا و غم فر جت

استعمال کلمه رسته:

این کلمه در افغانستان در ترکیبهای گوناگون بکار میرود مثلاً رسته پا زاره، رسته (صف) و (قطار) و غیره و در شعر سنا بی هم در همین اثر بهمین معنی بکار رفته است :

راستی کن که اند رین رسته
نشوی جز بر راستی رسته

که «رسته» در مصرع نخست بمعنای «صف و قطار» بکار رفته و در مصرع دوم صفت مفعولی است از فعل «رستن» بمعنای رها بی یافتن.

خلاصه شواهد زیاد است که میرساند این کتاب از آن سنایی باشد نه از نخب جوانی و این سخن بناغلی «او قاس» بدیع است و اثبات آن که این اثر از نخب جوانی باشد، کاری است دشوار و نمیتوان به آسانی چنین حکمی صا در کرد.

بهر حال زحمات این مستشرق در چاپ طریق التحقیق درخور یادآوری و قدردانی است و نسخه مطبوع او که در اثر رهنمایی یک نفر استاد ترک احمد آتش (که مردی دانشمند است و در راه طبع آثار زبان دری و شنا ساندن آنها به شاگردان پوهنتون استانبول خدمات ارزنده نموده است)، قابل تذکر است و ما طبع چنین اثر را رنده را که از عارف نامی و دانشمند برارنده و وطن ما سنایی میباشد ده نظر نیک می نگریم و توفیقات مزید بناغلی «او قاس» را در راه خدمت به علم آرزو داریم.

امید وارم خوانندگان گرامی ما را به کوتاه قلمی لمز نکنند و فقط اشارتی کردیم و تطویل سخن را سزاوار نپنداشتیم والسلام - ع . ۱ . ش .

خبرهای علمی و اداری پوهنه‌خ‌ی ادبیات و علوم بشری

الف - ذواتیکه ، آثار علمی شان جهة احر از یک رتبه بالا تر علمی از طرف شورای عالی پوهنتون تأیید و از مقامات ذیصلاح منظور گردیده و بیک رتبه عالی ترفیع کرده اند :

- ۱- دکتور سید بها ، الدین مجروح از رتبه پوهنوال به رتبه پوهاند .
- ۲- بناغلی عبدالرحمان یوسفی از رتبه پوهنمل به رتبه پوهند وی
- ۳- بناغلو عبدالتواب لطیفی ، سید سلطان شاه همام و محمد واسع فریار از رتبه پوهنیار برتبه پوهنمل .

ب - بناغلو محمد عباس عبادی ، محمد ظریف ، و محمد علم از رتبه پوهنیالی به رتبه پوهنیار .

ب - استادانیکه به سلسله ترفیعات سنویه بیک بالاتر ماسوریت ترفیع کرده اند :

- | | |
|------------------------------------|---------------------------|
| ۱- پوهاند دکتور سید محمد یوسف علمی | از رتبه چهارم به رتبه سوم |
| ۲- پوهنوال دکتور عبدالرزاق زهیر | از رتبه پنجم برتبه چهارم |
| ۳- بناغلی عبدالرسول رهین | رر ششم برتبه پنجم |
| ۴- دکتور گل محمد نور زی | رر رر رر |
| ۵- بناغلی عبدالرسول امین | از رتبه هفتم برتبه ششم |
| ۶- بناغلی محمد واسع فریار | از رر رر رر |
| ۷- رر بایزید هخک | رر رر رر |
| ۸- بناغلی عبدالتواب لطیفی | از رتبه هشتم برتبه هفتم |
| ۹- رر محمد عباس عبادی | رر رر رر |
| ۱۰- رر وزیر | رر رر رر |
| ۱۱- محترمه فوزیه نور | رر رر رر |
| ۱۲- بناغلی سر فراز | رر رر رر |
| ۱۳- محترمه آدینه | رر رر رر |
| ۱۴- بناغلی محمد ظریف | رر رر رر |
| ۱۵- بناغلی تور یالی راقم | رر رر رر |
| ۱۶- دکتور سید مخدوم رهین | رر رر رر |
| ۱۷- بناغلی محمد انس | رر نهم برتبه هشتم |

ازرتبته نهم برتبه هشتم

رر رر رر رر

رر رر رر رر

۱۸- بنا غلی دوست محمد

۱۹- سید حبیب علوی

۲۰- محمد معین

ج- جهت تحصیل عالی بخارج فرستاده شد:

بناغلی مصطفی لطیفی تحت پروگرام اسداد حکومت انگلستان بتاريخ ۴ سنبله ۱۳۵۳

برای تحصیل عالی به آن کشور فرستاده شد.

د- مقرری های جدید

محترمه نیلوفر اعتمادی و بناغلی محمد اشرف شاجان غنی، از تاریخ اول سرطان ۱۳۵۳

به کدر علمی پوهنچی ادبیات و علوم بشری مقرر گردیدند.

پوهنمل عبیدالله ایثار

ساز هستی

نی در هوای شهرت	نی پا یبند جا همیم
مجنون گوشه درد	مفتون یکک نکا همیم
گر دامن تکبر	بر اوج ناز بالذ
در عین بی نیازی	ما هم غبار را همیم
سامان غنچه رزگ	یکک خنده کساردارد
آینه را بگویند	غافل شو که آهمیم
شاخیکه بر ندارد	مقبول سوختهاست
ای شعله محبت	درده که مشت کا همیم
در سوز و ساز هستی	احوال ما چه پرسید
جز عشق درد و عالم	بی تکیه و پنا همیم
بی سبزه خط دوست	همرنگ ز عفرانیم

با بخت تیره «ایثار»

ما یکک قلم سیا همیم

des boeufs;

—la charrue de bois;

—d'un moulin actionne également par le betail: moulin a eau par exemple pour ecraser les grains de ble, de mais.

F—IL YA DEUX GRANDES RECOLTES ANNUELLES

—LE RABI au printemps (culture d'hiver)

—LE KHARIF en automne (culture d'ete)

Dans le BENGAL il ya des recolttes supplementaires intermediaires: en ete le BHADO et en hiver L'AGHANI.

—L'INDE pratique l'irrigation chaque fois qu'il est possible de le faire; en plus l'irrigation n'est pas necessaire car le climat est assez pluvieux. Elle nous apparait donc comme le perfectionnement et non comme une necessite; L'irrigation tres ancienne couvre une superficie de 40 millions d'arpents (50 ares) ou 20 millions d'hectare si vous preferez (1ha = 100 ares ou hm²).

—La technique la plus repandue est de creuser un puits individuel et d'y prendre de l'eau par un balancier quand le trou est peu profond; quand le trou est un peu plus profond, c'est recipient traîne par un boeuf le long d'un plan incline; on l'appelle DALOU; un autre systeme rotatif la NORI-acomportant un chaplet de recipients. Les campagnes indiennes-depourvues de prairies ;cela cree un probleme de nourriture pour tous les herbivores mal nourris. L'INDE possede un nombreux betail: des chevres, des moutons, peu de porcs; en tout 180 millions de boeufs et de bufles.

G—LES FAIBLESSES DE L'AGRICULTURE

faiblesse de rendement:

On produit		
300 kg d'elusine	par	hectare
900 kg de sorgho	"	"
700 kg de ble	"	"
1800 kh de riz	"	"

au total la rendement n'est pas suffisant, depuis quelques annees l'inde importe 6 a 8 millions de tonnes de cereales par an, soit le dixieme de sa production totale.

fin

ersite agricole de l'UTTAR-PRADESH, réalisée en collaboration avec des États-Unis.

L'AGRICULTURE DE L'INDE

La population de l'INDE est essentiellement rurale, 82% parmi cela 72% est actifs. Cette agriculture suffit à peu près à nourrir plus ou moins 500 millions d'habitants bien que mal la surface générale est 304 600 km² et la surface cultivée est 50 % de la surface totale. La densité varie aussi suivant les régions mais le niveau de vie des habitants est cependant le même. Il n'y a que des pauvres dans l'INDE; il y a des régions riches et pauvres mais les habitants sont pauvres. Le paysage est un paysage de champs ouverts (openfield) de chemins permettent le passage de chariots de bois, quelques arbres plus ou moins fruitiers abritent—surtout les singes. La population indienne vit en village: l'habitat rural est concentré, bien que dans le Bengale et le Gange il y a une dispersion. — Les maisons sont faites de bois et de feuilles de bambou et sont annonciatrices de l'ASIE du sud-est les toits de chaume ont un aspect indonésien; parfois on trouve des maisons rectangulaires à toit de chaume et à murs de terre domine pise, brique cuite (adobe) et boue (torchis). Toutes ces maisons sont petites, peu confortables, ex: villages du sud du MAISSOUR à GAPALPUR; les maisons sont des constructions rectangulaires de pierre sèche. avec une terrasse il n'y a qu'une porte. Les hommes et le bétail vivent dans la même pièce; pas de fenêtre aucune aération ou très peu pas de trous dans la terrasse, —Partout en INDE les villages sont serrés, les rues étroites entre

les maisons; les murs sont généralement aveugles ou ouverts sur une cour; pas ou très peu de maison commune, pas de cimetière.

CONCLUSION

Le village porte dans l'INDE la marque d'une mise en valeur ancienne; humanité hautement civilisée même quand elle n'est pas instruite.

B—LES PLANTES CULTIVÉES

1° Les céréales: il y a trois groupes

a) les millets (le sorgho, le bajra, le ragi) sont en quantité énorme et constituent la céréale la plus importante; le sorgho est exigeant tandis que le ragi pousse presque n'importe où;

b) les blés le froment répandu dans l'INDE du nord; l'orge peu;

c) le riz inonde son rendement meilleur mais sa culture exigeante; elle ne se pratique que sur les rivages et la périphérie (au bord du Gange et au Bengale);

C—PRODUCTION DES PLANTES CULTIVÉES (20%)

a) le coton, les épices dans les GHATS, la canne à sucre le cocotier dans le sud de l'INDE. Le théier dans l'Assam et le sud de l'INDE: le caféier, les églantiers, l'acajou.

E—LES TECHNIQUES AGRICOLES

C'est une agriculture statique: elle existe depuis longtemps mais elle n'a plus changé depuis longtemps. Les techniques agricoles indiennes sont perfectionnées grâce à un matériel économisant l'effort humain utilisation de l'araire traînée par des boeufs; ouvrir le sol sans le retourner.

—la herse traînée par les boeufs;
—la niveleuse, traînée aussi par

niveau moyen de la vie était de 16 à 25 ans. La mortalité est fautive, économiquement et géographiquement; 25% de revenu brut est dépensé à élever des enfants qui n'arrivent pas à

l'âge adulte. —Pratique du satti: suicide de la femme à la mort de son mari.

CONCLUSION: Dans l'INDE ancienne la mortalité est élevée. Le

3. La mortalité actuelle de l'INDE:

On constate une baisse prononcée de la mortalité, bien que le passé subsiste: les maladies contagieuses sont effectivement combattues parce que les procédés de la médecine modernes sont efficaces à bas prix. La malaria est combattue à bas prix par l'insecticide et la nivaquine.

b) Les foyers de la peste et de choléra n'ont pas disparu cependant: 11000 morts en 1964.

c) Il n'y a plus de famine mais de disettes traditionnelles faisant partie du décor géographique de l'INDE: on n'en meurt pas.

d) Les mariages sont plus tardifs, les accouchements sont plus sains les infanticides et le Satti sont interdits par la loi.

CONCLUSION

La mortalité est actuellement de 17/1000, l'espérance de vie s'allonge.

4. LA NATALITÉ

La natalité baisse très peu; 40 pour 1000 en 1961, dans les pays occidentaux elle est de 13 à 20 pour 1000.

On peut se demander pourquoi la natalité ne baisse-t-elle pas?

plusieurs raisons:

- a) La population est jeune.
- b) La masse de la population indienne est très attachée à une forte natalité surtout dans les campagnes: prestige d'une famille nombreuse; les enfants n'avaient pas

beaucoup d'importance ils s'élevaient tout seuls et travaillaient pour les parents. plus le culte des anciens est rendu par les fils

c) Autrefois il existait des obstacles à la natalité, mais la modernisation les enlève, c'est à dire: les mariages étaient précoces, les mères très jeunes étaient stériles pour la vie; actuellement ces mariages précoces sont interdits; mais cela procure un excédent de naissance.

d) L'INDE contenait un grand nombre de personnes en dehors du circuit; ex: les mandians, les Fakirs en 1901 ils étaient encore deux millions; mais ils diminuent.

e) La catégorie des veuves: elles ne se remariaient pas avant. En 1900, 19 millions de veuves. En 1951, 11 veuves pour 100 femmes mariées sur les femmes de 15 à 50 ans. En 1931: 155 veuves pour 1000 femmes mariées. Les veuves étaient très jeunes (parfois de 13 à 14 ans); ceci avait une grande importance sur la natalité. Les hommes âgés qui se mariaient ne pouvaient épouser que de très jeunes femmes car les femmes de leur âge étaient toutes veuves. Un grand nombre de femmes en âge de procréer étaient donc exclues de ce rôle. Si cet interdit de mariage était levé, la natalité releverait de 3 à 4 pour 1000. La modernisation supprime les freins anciens de la natalité. Donc la natalité augmente et la mortalité baisse.

Avant de vous parler de l'agriculture indienne, je vous signale que ce pays avance à grands pas et dans tous les domaines.

C'est un spectacle merveilleux que de voir les cultivateurs se mettre au courant des nouvelles techniques. D'après Gilbert Etienne, il y a 2700 villes et 5400 villages dont la majorité de la population est illettrée. En tout cas c'est en 1960 qu'on a inauguré l'univ-

Generalite Sur L'espace Indienne

LE PROBLEME DE LA POPULATION INDIENNE

L'Inde se trouve devant un probleme de la population qui croit fortement. Or, cette croissance se produit dans un pays essentiellement rural et non en voie rapide d'industrialisation.

1° chiffres generaux:

en 1891	L'INDE comptait	
	236 millions	
1921	" 248	"
1931	" 275	"
1941	" 315	"
1951	" 358	"
1961	" 438	"
1971	" 520	"
1931	"	"

L'acceleration de l'augmentation se fait sentir des 1921 Si on estime la natalite et la mortalite:

Années	Natalite 1/1000 et Mortalite 1/1000	
1881-1891	" 49	" 41,3
1891-1901	" 46	" 44,2
1901-1911	" 48	" 42,6
1911-1921	" 49	" 39
1921-1931	" 46	" 36,3
1931-1941	" 45	" 31,2
1941-1951	" 40	" 27
1951-1961	" 40	" 20

natalite reste forte du debut a la fin;actuellement elle baisse un peu et la mortalite a fortement baisse.

2° La mortalite ancienne: on peut se demander pourquoi l'INDE ancienne ait eu une population augmentant si vite? L'augmentation de la population a ete mise en echec par une mortalite tres forte. La mortalite se reposait sur

plusieurs sortes de mortalites:

—Mortalite "endémique" par maladie infectueuse et parasitaire;comme maladie tropicale:paludisme 20 a 25% de decès totaux; (l'ankylostomias;dysenterie)

—Maladie universelle Comme tuberculose maladie vénérienne—

—Maladie infantile:tres elevee environ 3 millions par an —

Mortalite par maladie epidemique: LA PESTE a toujours existee et a encore de nombreux foyers;de 1901 a 1911, 7 millions de morts dans la plaine du Gange. Le CHOLERA surtout au Bengale LA GRIPPE: en 1919 ,13 millions de morts.

La famine traditionnelle est la cause de la gravite des maladies; l'irregularite des climats est une cause naturelle des maladies;ex: inondations, secheresse. —Causes humaines: fait que l'agriculture indienne est trop peu productrice par rapport au travail, l'excédent est trop faible. la faiblesse des voies de communication empeche les secours necessaires; pas moyens de transport et famine egalem-ent pour les animaux servant de moyen de transport.

—Mortalite endémique sociaux; mariages precoces entraînaient une super mortalite a cause de l'age trop jeune de la mere; l'infanticide des filles: excédent d'hommes dans la population indienne. On a supprime des filles dans certaines castes et certaines regions. En 1880 dans la region de Benares sur 62 villages, il n'y avait pas de fille de moins de 6 ans.

جام باقی

« جامی » بنگر ، کاز آفرینش
هر ذره ، بچشم اهل بینش
از زخم ازل ، شکسته جامی است ،
گردا گردش نوشته نسامی است .
آن جام ، چه جام ؟ - جام باقی
و آن نام ، چه نام ؟ - نام ساقی
از جام بجا ده گیر آرام
وز نام نگر بسه صاحب نام
در صاحب نام ، کن نشان کم
در هستی وی ، شو از جهان کم
تا باز رهی ، ز هستی خویش
وز ظلمت خود پرستی خویش
جائی برسی کزان گذر نیست
جز بی خبری ، ازان خبر نیست
باتو ز جهان بی نشانی
گفتیم نشان دگر تو دانی

bénédictio de Dieu. Ils ont des enfants et des petits-enfants ! Mais on voit clairement que l'union physique, dans ces cas, n'est qu'une partie non-essentielle de l'Union réelle.

Zalikhâ disait bien à Youssef "J'ai un droit sur toi car tu m'es venu en songe". Tel est le cas de l'amour en général. L'amour réel n'est que le reflet de l'amour provenant du Créateur: Son Amour est l'Être, notre amour est l'ombre" (S.Z.).

C'est ainsi qu'on dit au soufi novice: ton coeur est un oeuf humain dans lequel couve un épervier divin". Le soufi Zou'l-Noun l'égyptien, a entendu autour de la Kaaba une jeune femme nommée Tohfa, ancienne chanteuse, musicienne et femme galante, invoquer le Seigneur et dire: "J'ai un droit sur Toi, car tu es mon Ami; pardonne donc mes fautes" (S.Z.).

Bien que l'amour soit r é c i p r o q u e , en réalité il provient du seul Seigneur. Djâmi donne le sens mystique d'un verset coranique: Les fidèles suivent le Prophète car il est l'intermédiaire entre l'amour pour le Seigneur et l'amour provenant du Seigneur. "Le prince des amants est jaloux (ghayour) et on ne peut associer personne à son amour". La vie de Majnoun résume d'ailleurs celle de l'amoureux. Il boit de la coupe de Laylâ, s'enivre, abandonne la coupe, atteint l'amour réel. Le coeur épris de l'Ami, ne visant que sa Volonté, confond sa propre volonté avec la Sienne.

C'est parce que l'amoureux doit totalement se consacrer à la vérité divine qu'on a vu en songe Majnoun mort recevoir les remontrances du Bien Aimé Éternel "Tu n'as pas honte d'avoir bu notre vin à la coupe de Laylâ et de nous avoir appelé par son nom, trente années durant ?!".

On peut donc conclure avec ces vers de Djâmi, décrivant l'état des choses à la mort de Majnoun:

Regarde, Djâmi, depuis la création
 Tout atome, aux yeux de ceux pourvus de vision
 Est une coupe brisée par une blessure éternelle.
 Tout autour d'elle, est inscrit un nom.
 Quelle est cette coupe? La coupe de la Permanence.
 Quel est ce nom? Le nom de l'Échanson.
 De la coupe, bois le nectar et sois en paix.
 Et pour le nom, porte le regard vers son détenteur,
 En lui perds tout signe, toute marque.
 Perdu en Son Être, retranche toi du monde
 Afin de te libérer de ton Être,
 Des ténèbres de ton adoration de toi-même,
 En un lieu tu parviendra d'où il n'est point d'issue,
 Duquel on n'a connaissance que la non-connaissance.
 Du monde sans trace je t'ai mis sur la trace,
 Et le reste est ton affaire, à toi d'en prendre conscience.

qui refusait d'avancer car elle voulait allaiter son petit resté en arrière. Qays apprit la plus grande leçon de savié: on ne peut se partager entre deux choses, il faut couper ses liens avec tout, à l'exception de celui de l'amour. Le désir ne doit avoir qu'un seul but.

Or, dans la vie quotidienne, il y a déjà cent obstacles, car les hommes ne sont pas, comme les anges, débarrassés de tous liens. L'homme redoute beaucoup de choses y compris l'enfer, en désire beaucoup d'autres, le Paradis par exemple. L'amoureux doit renoncer à l'au-delà. L'allégorie du crâne s'applique à cela: on découvrit un crâne sur lequel étaient inscrits les mots suivants "privé de l'ici-bas et de l'au-delà". Le public musulman crut qu'il s'agissait d'un mécréant. Le grand soufi Bistâmi embrassa le crâne, pleura et dit "c'est celui d'un soufi ayant abandonné les deux mondes pour le Seigneur (S.Z.).

L'Amoureux ne dit jamais "moi", d'où l'allégorie du gardien du four rendu insensible au feu par l'amour (S.Z.). Lorsque les deux esclaves amoureux se noient dans le Tigre où ils s'unissent "c'est la fin de Toi et Moi, fin de la dualité, c'est la loi de l'amour" (S.Z.).

Revenons en arrière . Il y a par conséquent plusieurs types d'amour : celui qui ne voit que la forme (şourat), inconscient de la réalité ; celui qui est conscient de la réalité, mais continue à boire à la coupe de la forme ; celui qui, épris de la forme, se débarrassant d'elle, se consacre à la beauté réelle ; et celui, enfin, qui ne cherche que la beauté absolue, même à travers toutes les manifestations de forme ou de fond.

Parallèlement il y a des étapes nécessaires: d'abord l'amoureux cherche sa bien-aimée pour lui-même, puis la désire pour elle-même aussi, et enfin se consacre à elle au nom de l'Amour. C'est alors qu'il n'y a plus de dualité, plus de distinction entre les amants, "il ne leur reste que l'Amour jusqu'à la fin des temps" (S.Z. et L.M.). Tout est régi par leurs volontés unifiées et la question du libre-arbitre et de la fatalité est ainsi résolue.

Au cours de ces étapes, différents miracles se produisent. Notons l'allégorie de l'égyptienne figée dans un état d'étonnement amoureux, debout, sans qu'on sache si elle est vivante ou non. Madjnoun, attendant l'arrivée de Laylâ, qui devait passer, reste figé de longues années, immobile, si bien que les oiseaux se posent sur sa tête.

L'amour ardent de Zalikhâ n'atteint Youssef qu'après le mariage. Et lorsque lui "ne peut se passer d'elle, même un moment", elle a déjà atteint l'amour sacré que l'amour pour la forme l'avait empêché d'atteindre pendant de longues années. Elle est évidemment heureuse d'avoir été unie à Youssef et d'avoir reçu la

mainte fois à son fils qu'il doit renoncer à cette passion qui le prive des honneurs (c.-à-d. des "délices de la Raison"). Le prince persiste. Le savant, sur l'ordre du roi, fait "conditionner" l'état des amants. On fait intervenir Vénus (symbole des "hautes qualités" nous explique Djâmi) pour captiver l'attention de Salâmân. On fait peu à peu se faner, puis disparaître l'ensorceleuse Absâl, la belle qui avait attiré le prince royal dans la débauche de sa compagnie.

Voilà un récit d'origine grecque re-modelé, mis au service de la pensée islamique. Il ne s'agit pas encore de l'amour sacré. Mais déjà le roi indique au prince qu'il ne pourra parvenir au trône s'il reste dominé par le plaisir charnel. Telle a été la sagesse grecque croit l'écrivain de l'Islam.

Ne voit-on pas ailleurs un monarque musulman, le Roi de Termèz, épris d'une esclave qu'il ne peut quitter un seul instant, prier Dieu dans un moment éphémère de pénitence, de le faire délivrer de cette passion dévorante. Un beau jour, se trouvant dans une barque sur l'Oxus, charmé par sa bien-aimée, ivre de volupté, il voit une vague surgir et faire chavirer la barque. Le roi se sauve à la nage, mais la belle esclave disparaît à jamais dans l'onde. Sur la rive, le roi qui n'a pu sauver l'objet de sa passion charnelle, découvre que son vœu a été réalisé (Silsilat-uzZahab).

Il ne faut donc pas confondre l'envie (hawas) qui est "nuage sans pluie", "bateau pris dans un tourbillon", "ombre sinistre", avec le désir (shawq) qui, sincère et véridique, "fait raccourcir le chemin" et "transforme la montagne de douleur en fétu de paille". Joseph, un moment, désirait accepter les faveurs de la femme de Putiphar, mais la chasteté le retint.

Le mariage même n'est recommandé que lorsque l'épouse répond à toutes les qualités (Livre de la Sagesse d'Alexandre).

Une fois débarrassé de désir charnel, l'union des amoureux devient une manifestation du lien existant entre eux depuis la pré-éternité (azal). Lorsque Joseph est prêt à épouser la veuve de Putiphar, on entend le bruissement de l'aile de l'archange Gabriel annonçant: "votre mariage a été conclu dans les cieux".

Ce destin a marqué même le passé: Zalikhâ, encore fillette, bien avant de connaître Joseph, jouant avec deux poupées qu'elle appelait l'amant et la bien-aimée, ne connaissait déjà que le jeu de l'amour. L'amour réel marque donc déjà l'enfant qui lui est destiné.

L'amour comporte des souffrances. Celles-ci, cependant, purifient les coeurs, épreuve nécessaires pour que les amants deviennent dignes l'un de l'autre.

L'amoureux se débarrasse de tout, même de la raison car "Le phénix arrive, le moineau s'envole". La raison, au fond, ne vise que "l'artifice" (hîla-sâzi). L'amour envahit le coeur qu'il libère du souci "des deux mondes", en "incendiant la raison comme une meule de foin". Qays (Majnoun) se rendait auprès de Laylâ, monté sur une chamelle

"sont ensemble jusqu'à la résurrection" (Rayyâ et 'Ayyina).

Les tombes des amoureux deviennent lieux de pèlerinage des amoureux de tous les temps et de tous les lieux. Ils s'y rendent pour se promettre mutuellement une fidélité éternelle. Le miracle de l'amour continue: le chevalier Mu'tamar, passant auprès des tombes de Rayyâ et 'Ayyina, sept ans après leur mort, trouve un arbre miraculeux portant de curieuses lignes jaunes (signe de visage en chagrin) et rouges (signe de larmes mêlées de sang).

L'AMOUR MYSTIQUE

Depuis la pré-éternité (azal) existe la Beauté de l'Unique. La Volonté de l'Unique s'est plu à faire manifester (tajalli) cette Beauté. Cette Volonté fut donc la base de la Création qui, venant du néant à l'existence, aspire à adorer la Beauté. Cette Volonté se confond par conséquent avec l'origine de l'Amour qui est hors du temps, sans début ni fin (Sbhat-ul Abrâr, Siisilat uz-Zanb).

Tout dépend donc de l'Amour: la création, le mouvement des astres et des cieux, l'épanouissement des fleurs...

Comment le profane se compare-t-il au sacré ?

Aucun homme évidemment n'est dépourvu de passion: mais celle-ci, dans différents cas, se consacre à différents objets. Certains éprouvent de la passion pour l'or, certains pour le pouvoir et d'autres pour les femmes. Heureux celui qui est amoureux de quelqu'un pourvu de beauté, de délicatesse, de sensibilité, de sincérité et de pureté (L.M.) Heureux aussi celui qui obéit à "un guide" (mystique) ayant lui-même reconnu un guide le conduisant sur le chemin de l'Amour.

L'amoureux traverse le pont menant l'être humain à l'amour réel (mystique) qui est la "perle de la vie", "le trésor de l'éternité et "l'élixir".

L'amour ne peut donc être le plaisir charnel qui d'ailleurs n'est même pas conforme aux règles de la sagesse antique dans la vie quotidienne. Le Roi grec n'a pas accepté de faire venir au monde son fils Salâmân par l'intermédiaire d'une femme. Il a donné au savant (hakim) l'ordre de lui trouver un moyen de faire naître son enfant sans l'intervention d'une femme. Le savant a exécuté l'ordre. Djâmi nous explique que le Roi symbolise la Raison Première. Le savant ou hakim symbolise le Don d'En Haut (faiz-i bâlâ). Salâmân est donc l'être humain en Soi (nafs doué de roûh), n'ayant pas de mère. On a engagé pour lui une ravissante nourrice, c'est-à-dire le Corps. Lorsque le prince fut adolescent, son ancienne nourrice s'éprit de lui et le séduisit. Le roi s'inquiéta lorsqu'il vit de loin dans un miroir magique sa progéniture faire naufrage avec cette femme dans la mer (c.-à-d. dans la volupté). Il explique

ment car son emprise est totale. Ses effets sont extraordinaires: allégorie de la colombe dont le compagnon a disparu -a-t-il été ou non dévoré par un épervier ?- et dont le cri de désespoir et de souffrance "peut percer le roc" (L.M.). La souffrance confère à la parole de l'amoureux un effet miraculeux (Y.Z.).

"Le désir d'atteindre" envahit l'existence de l'amoureux: tout en sachant que son amour pour Laylâ est désespéré, Madjnoun vénère tout terrain où le camp de Laylâ a été installé et trace constamment son nom sur le sable. Il s'interdit la chair des onagres et des cerfs, dont il devient le compagnon. Ils lui sont soumis et partagent sa douleur. "Noyé dans l'océan de l'amour", il n'entend rien et ne reprend conscience que lorsque le nom de Laylâ est prononcé. Un jour, Laylâ s'étant fait faire une saignée pour raisons médicales, Madjnoun, à cent lieues loin d'elle, vit son propre sang couler goutte à goutte !

La plus grande caractéristique de l'amour, c'est qu'il est absolument exclusif. Les amoureux ne prêtent attention que l'un à l'autre, leur coeur est rempli d'un amour réciproque, coeur déjà vidé de tout désir et surtout de celui pour un autre être.

La mort de l'un des amants est prélude de celle de l'autre: "j'étais corps, Qays mon âme. Par quel artifice pourrais-je donc vivre sans lui ?" dit Laylâ à sa mère. "De ce chagrin, seule la mort pourrait me délivrer... laissez-moi donc poser ma tête à ses pieds et m'y reposer éternellement, en martyre, afin que le vent, à travers mes os, chante sa mélodie à lui, afin qu'au jour du Jugement nous soyons ressuscités en même temps et que nous nous levions la main dans la main pour aller ensemble au paradis ou, qu'importe, aux enfers...".

Lorsque les bandits de grands chemins assassinent le brave 'Ayyîna, sa bien-aimée Rayyâ regrette que ce ne soit elle qui fut tuée. Elle pose sa joue sur celle de son bien-aimé et rend le dernier soupir.

Le récit des esclaves amoureux l'un de l'autre, raconté à deux reprises (S.Z. et S.A.), est semblable. Après avoir joué une musique poignante en présence du Calife au bord du Tigre, la jeune-fille-esclave sort du camp royal et se jette dans le fleuve par désespoir. Son amant, un esclave lui aussi, la suit dans l'eau pour mourir avec elle et la tenir dans ses bras à l'instant suprême.

Le récit de la riche et belle chrétienne amoureuse d'un jeune musulman se termine de la même façon. La jeune fille ne se convertit pas tant que son bien-aimé est en vie. Il n'est pas prêt à l'épouser. Lorsque le jeune homme meurt à la suite d'une fièvre, elle rend elle aussi son dernier soupir, dans la solitude, non sans avoir écrit sur le mur: je me convertis à l'Islam pour accompagner mon bien-aimé dans l'autre monde. (S.Z.)

Zalikhâ se prosterne sur la tombe de Youssef et meurt. On l'enterre à côté de son bien-aimé. De cette façon, les amoureux

deuil de son mari".

C'est surtout la femme qui est douée de perception télépathique. Zalikhâ, abandonnée, pressent le passage, en un point de la ville, du cortège de Youssef, devenu l'intendant du Pharaon. Laylâ est "informée par son coeur" de la mort de Madjnoun à cent lieues d'elle dans le désert, loin de tout être humain. Zalikhâ, même avant de connaître Youssef, avait le coeur chagriné le jour où, dans un autre pays, son futur amant fut jeté dans un puits par ses frères jaloux. L'effet de l'amour préexiste donc, miraculeusement, avant la naissance même de celui-ci.

Le cas de Madjnoun, séparé de sa bien-aimée, est typique: il se lie d'amitié avec les fauves et autres animaux sauvages: loups et tigres l'entourent aussi bien que biches et cerf, dans une atmosphère de sympathie poignante où le monde entier coexiste en paix. Parce que les yeux d'une gazelle capturée par un chasseur ressemblent à ceux de Laylâ, Madjnoun l'achète, l'"embrasse cent fois" et la libère.

Dans les récits d'origine arabe, des chevaliers bénévoles se préparent généreusement à tout faire pour réunir les amants: tel est le cas du noble arabe Mu'tamar dans le récit de 'Ayyîna et Rayyâ, de Noufal dans le récit de Laylâ et Madjnoun. A un certain moment, le Calife lui-même, lorsqu'il entend Madjnoun réciter une de ses poésies, se déclare prêt à tout dépenser pour gagner le consentement du père de Laylâ à l'union des deux amants. Mais Madjnoun repousse ce genre de faveur et préfère "errer dans l'oued de l'amour". Le monarque grec, père de Salâmân -bien que décidé à combattre l'amour entre son fils et la captivante et ensorceleuse Absâl- ressent, au moins momentanément, de la pitié pour les deux amants.

L'union, tant désirée, des amants est un moment essentiel. Zalikhâ s'évanouit lorsqu'elle est finalement unie à Youssef, qui doit la ranimer. La description érotique est très atténuée chez Djâmi. 'Ayyîna et Rayyâ "s'étreignent toute la nuit comme deux boutons (de rose) et sont au matin tout épanouis". Le plaisir de leur union ne dure d'ailleurs que quarante jours.

Evidemment, la bien-aimée se présente vierge: tel est le cas de Zalikhâ, veuve, dont le mari était impotent; de Laylâ, elle aussi veuve, qui avait repoussé son mari. Dans les autres récits, les femmes ne sont pas mariées jusqu'au moment de l'union intime avec l'amant. (Le cas de 'Absâl', ancienne nourrice de son amant, est une exception compréhensible).

L'acte de l'amour pendant cette union intime est souvent décrit par la métaphore: "percer la perle avec une pointe de diamant". Dès le début, l'amour envahit les amants "comme le vin emplissant une cruche", il règne même "sur les membranes du coeur" et marque "le coeur et l'âme". L'amour ne peut être objet de renonce-

des "remontrances" du père, de l'injustice de la mère, du chagrin et de l'histoire du mari". Elle l'assure aussi qu'elle ne s'est pas soumise à son mari. Laylâ va faire son pèlerinage et Madjnoun se rend à Makka pour la voir. Devant la Kaaba, il se voue à nouveau à sa bien-aimée en prenant l'Eternel pour témoin. Les deux amants se rencontrent après le rituel du pèlerinage. Dans ce cas, la loi religieuse n'est pas considérée comme supérieure à l'amour.

Dans le cas de Zalikhâ par contre, la foi religieuse (païenne) est un obstacle. Zalikhâ, ayant convoqué Youssef dans sa chambre avec l'intention de le séduire, a déjà recouvert le visage de la statue de son idole pour lui cacher un acte adultère. Youssef, voyant cette situation, arrive à vaincre son envie à lui, et décide de préserver sa chasteté pour ne pas désobéir au Dieu Unique.

La vie des amoureux, hélas, ne peut être vécue sans déboires ni chagrins. Le supplice de Tantale de ceux dont le désir est perpétuellement déçu est décrit à plusieurs reprises dans les récits de Djâmi. Zalikhâ parlant à sa nourrice et confidente ne se plaint-elle pas de l'état de celui, ou de celle, qui doit vivre assoiffé tout en étant auprès de l'eau.

La séparation fait souffrir les amants "comme si un serpent les avait mordus". C'est le soir que cette souffrance est la plus ressentie: "la nuit, ce dragon noir ..." (L.M.). Les amoureux -et même l'amant- pleurent. Faute de larmes, (épuisées), le sang (provenant du coeur ou du foie) leur vient aux yeux.

C'est la femme qui subit les plus grandes contraintes. Laylâ dit: "Lui, il est comme un oiseau libre. Moi, je suis comme un tapis de ma demeure, fixé à la terre. Je n'ai pas le droit d'aller vers lui. Malheur à mon coeur, donc, si lui ne vient pas vers moi". "Les hommes, eux, sont partout heureux; ce sont les femmes qui ont les ailes attachées. La femme n'a pas d'autorité sur elle-même. L'amour d'un homme est considéré comme une qualité; celui d'une femme comme une faute". Elle dit à son amant: "La souffrance que tu ressens est, elle aussi, bien installée dans mon coeur... mille fois plus intense. Je suis femme, que puis-je faire? Je n'ai pas même le droit d'avoir un secret, que toi, tu peux divulguer!"

Au cours de la séparation, les sentiments de la bien-aimée sont très féminins: "Qui te prépare à manger? Qui arrache, au soir, les épines de la plante de tes pieds?" demande Laylâ dans sa lettre à Madjnoun, exilé dans le désert.

Lors de la perte de son mari -mort de chagrin- Laylâ se lamente, apparemment pour le défunt, mais en réalité parce qu'elle souffre d'être séparée de son amant errant dans les déserts. Cela pour faire taire les mauvaises langues. "Un chagrin poignant demeure comme un noeud dans son coeur. Elle le délia pendant le

Ce n'est que dans les premiers stades de l'amour que les amoureux peuvent encore penser à cacher leurs liens amoureux. Tel le cas de l'amant qui cherche un moyen pour que son passage nocturne secret chez sa bien-aimée soit considéré comme celui d'un cambrioleur.

Dans un stade avancé, quand "le scandale" bat son plein, il n'y a plus de paillardif imaginable. Les amoureux savent qu'ils ne peuvent plus que contrecarrer publiquement les normes de leur société. Inutile de leur prodiguer des conseils ou de leur adresser des remontrances, car cela ne ferait qu'aggraver la situation. D'où le rejet des principes sociaux tant respectés par les autres: "l'amoureux n'a rien à faire avec la famille ni avec la descendance, car il a honte de tout ce qui n'est pas amour". "Il ne reconnaît ni père, ni mère; il est débarrassé de ce que l'on considère comme un défaut ou une qualité" (L.M.)

Dans le milieu arabe, les obstacles étaient immenses: il suffisait que l'existence de liens amoureux entre deux personnes donne lieu à quelque rumeur pour que la famille de la femme ait honte d'accepter la proposition, pourtant en bonne et due forme, de la famille de l'amoureux en vue de légitimer la situation (récit de Rayyâ et 'Ayyîna).

Laylâ a l'air d'écouter les reproches et conseils, tandis que son cœur brûle de sa flamme pour Qays. Son père la gifle et exige qu'elle dise: "je renonce". Laylâ obéit, mais ce n'est qu'en apparence, dit Djâmi, car en réalité, tout en disant ces mots, elle pense "renoncer" à tout ce qui n'est pas Qays. L'amoureux ne redoute guère le pouvoir adverse de l'Etat: Majnoun "se tortillant comme un serpent blessé" face à l'ordre venant du Calife de renoncer même à prononcer le nom de Laylâ, déclare que l'Amour est son seul souverain et compare sa situation à celle de la "colombe qui a le pouvoir de se réfugier là où l'épervier du Calife se verrait les plumes arrachées".

Les paillardifs tels que "partir en voyage ou s'éprendre d'une autre belle", ou le mariage forcé de la jeune fille avec un jeune homme autre que l'amant, ne sont point des remèdes car "un chausson est fait pour un seul pied". Laylâ se soumet, bien sûr, au lien que ses parents lui imposent, mais ne cesse de pleurer. C'est finalement un mariage blanc, car, Laylâ, loin d'être docile dans le lit nuptial, refuse de se soumettre au "mari" et l'assure qu'elle se suicidera s'il insiste. "Je reste fidèle, lui dit-elle à celui qui s'est sacrifié pour moi et qui n'a pas eu la possibilité de me regarder longuement et de faire un pas audacieux vers moi". Majnoun, dans le désert, croit que Laylâ a consenti à ce mariage et l'accuse de loin de ne pas avoir tenu sa promesse. Il est cependant décidé, quant à lui, d'être fidèle à sa parole: "je suis assoiffé d'elle et même l'eau de Zam-Zam (de Makka) ne me désaltérerait pas". Laylâ écrit une lettre à son amant, l'informe

elle a été la nourrice, sinon la mère. Elle parvient à le conquérir. Bien qu'il s'agisse ici d'un cas spécial, la femme, naturellement belle, aime généralement à se parer et à se farder.

Quant à Zalikhâ, elle est dominée par la passion et se trouve "comme un champ de roseaux secs en feu". "Satisfais-moi, que tu le veuilles ou non", dit-elle à Youssef.

Les belles égyptiennes, épouses de notables, une fois conscientes du bien-fondé de l'amour de Zalikhâ, l'incitent à faire emprisonner Youssef. La chasteté et l'insoumission de celui-ci dépassent leur compréhension: cas de passion collective, quasi-rituelle et vengeresse des femmes.

Dans les cas de passion mutuelle, les amoureux se promettent la fidélité à vie. Pour tenir cette promesse sacrée, il faut être circonspect, ne pas écouter, par exemple, les envieux, (D.M.), mais être prêt à résister à une famille, une tribu ou même une communauté entière.

L'amoureuse cherchant à déjouer les obstacles qui l'entourent, fait parvenir son message à son bien-aimé même par l'intermédiaire d'une mélodie jouée à la harpe (S.Z.).

Séparée de son amant, cloîtrée, elle adore ses portraits qu'elle fait peindre pour en parer sa demeure (S.Z.). Zalikhâ s'entretient amoureusement avec Youssef, l'imaginant devant elle ("l'amour a crédit").

Il en est d'ailleurs de même de l'amoureux: "je n'ai pas goûté de sa coupe, mais je m'entretiens amoureusement avec son nom (en l'imaginant devant moi)", dit Majnoun loin de Laylâ. Il adore tout ce qui lui ressemble, comme la biche qui lui rappelle son regard, tout ce qui évoque son souvenir, y compris la trace, sur le sable, des pattes de la chamelle qui la transportait.

Les obstacles rencontrés par les amoureux proviennent des différences et même des oppositions d'ordre social, politique ou tribal, et des concepts éthiques de l'époque.

On redoute, au début, les mauvaises langues pouvant faire tort au prestige des notables, des tribus ou des familles.

Souvent, les amoureux appartiennent à deux tribus ennemies: "nous avons des deux côtés des centaines d'épées teintes par le sang de l'un et de l'autre", dit le père de Qays (=Madjnoun) pour le dissuader de chercher à demander la main de Laylâ.

Mais la passion des amoureux est telle que rien au monde ne pourrait la vaincre. "Nous deux, nous ne reconnaissons que l'amour; la haine des autres ne nous intéresse guère", répond Qays à son père. "C'est l'univers qui m'est ennemi et je suis en guerre avec tout ce qui n'est pas Elle." "Fais éteindre l'incendie au seuil de la porte avant qu'il n'atteigne le plafond", dit la mère de Laylâ à sa fille en lui expliquant, en vain, le danger d'un scandale qui pourrait déshonorer sa famille.

partie des oeuvres de Djâmi où il traite de l'amour. Nous considérons que ce recueil de sept récits contient l'essentiel de l'ensemble des ouvrages (dépassant la quarantaine en nombre) du grand écrivain et poète mystique. Des recherches plus vastes pourraient être entreprises au delà de cette vue d'ensemble que nous avons voulue succincte. Cet article, qui n'est que le résumé d'un recueil déjà condensé en lui-même, veut souligner l'intérêt des études détaillées et comparatives (variées dans ce domaine) que les islamisants pourraient entreprendre.

Le présent exposé se divise tout naturellement en deux parties, respectant le point de vue des penseurs et soufis de l'Islam: 'ishq-i majâzi (l'amour considéré comme tel par tous, soit l'amour profane) et l'ishq-i-ḥaqiqî (l'amour réel, c'est-à-dire l'amour mystique.).

L'amour profane chez beaucoup de mystiques musulmans est le premier degré de l'élévation qui conduit au second: il n'y a pas de scission mais succession entre les deux étapes, comme nous allons le constater dans les pages qui suivent.

L'AMOUR PROFANE

L'amour, même s'il n'est pas encore parvenu au stade mystique, présente des caractéristiques bien définies. On étudiera les amants, le début de l'amour, ses conséquences, l'effet des conditions sociales, la separation, l'union et la mort.

L'amant est jeune, beau. Bien qu'aimant camper et chasser, il est essentiellement un "intellectuel" perspicace, éloquent. Ses qualités morales importent bien plus que des prouesses athlétiques.

La bien-aimée est belle - ce qui déjà suffit pour attirer l'attention de l'amant dès la première rencontre. Elle est coquette, elle se montre pourtant, une fois devenue amoureuse, très intelligente, patiente, passionnée.

Souvent l'amour commence en coup de foudre: "Ils ont mutuellement embrasé leurs existences" (L.M.). Dans les cas les plus connus (S.A. et Y.Z.) l'amoureuse cherche à conquérir son compagnon. Dans d'autres cas, elle disparaît mystérieusement, non sans avoir "marqué le coeur de son futur amant "comme est marqué la tulipe en son coeur" (Rayyâ et 'Ayyîna)

Djâmi connaît bien les femmes, les apprécie et éprouve pour elles une grande sympathie. Il les critique cependant, et parfois violemment, à cause de ce qu'il décrit comme une éternelle insatisfaction et un manque de reconnaissance (S.A.). "Il est impossible d'agir toujours selon le gré de la femme, ce joli oiseau capricieux, aux plumes multicolores" (L.M.).

La belle Absâl, qui a bien dépassé la trentaine, utilise mille artifices: elle se maquille, agite ses bijoux en marchant, afin d'attirer l'attention de Salâmân, le prince grec adolescent de qui

L'AMOUR DANS LES RÉCITS DE JĀMĪ

Signification de l'amour profane et de l'amour sacré
d'après les récits (1472-85) d'un poète mystique de l'Islam
Abd-ur-Rahmān Jāmi de Hérāt

par

Abd-ul-Ghafour Ravan FARHĀDI

L'oeuvre de Djāmi présente, parmi tant de motifs d'intérêt, celui de recueillir et de condenser, comme dans un témoignage final, l'ensemble d'une littérature: celle des poètes mystiques de l'Islam. Toute une tradition de classiques, en langue arabe comme en dari (persan), se résume dans l'oeuvre du grand poète de Hérāt. Il vécut à une époque de transition (1414-1492), et marqua, ainsi, la fin de cette ère classique.

Nour-ud-Din Abdur-Rahmān Djāmi a rassemblé sept mathnawi (recueils distiques), chacun de métrique différente, qu'il considère lui-même comme complémentaires, et qui sont, dans l'ordre chronologique, les suivants:

1. Silsilat-uz-Zahab: Chaîne d'Or (1472) (S.Z.)
2. Salāmān-o-Absāl: Salāmān et Absāl (1480) (S.A.)
3. Toḥfat-ul-Ahrār: Cadeau aux Nobles (1481) (T.A.)
4. Sabḥat-ul-Abrār: Rosaire des Dévots (1482) (Sb.A.)
5. Youssef-o-Zalikhā: Youssef et Zaleikhā (1483) (Y.Z.)
6. Laylā-o-Madjnoun: Laylā et Madjnoun (1484) (L.M.)
7. Khirad-Nāma Iskandari: Livre de Sagesse d'Alexandre (1485) (K.I.)

Djāmi a donné le titre de Haft Awrang (sept Trônes), un des noms de la Grande Ourse, à ce recueil en langue Dari (persane), contenant deux récits d'origine grecque (S.A. et K.I.), dépourvus d'éléments mystiques, un d'origine judéo-chrétienne (Y.Z.) et un d'origine arabe (L.M.)

Les trois autres ouvrages sont des recueils didactiques, d'éthique et de soufisme. La Chaîne d'Or (S.Z.) comprend aussi des récits arabes tels qu' Ayyīna et Rayyā, esclaves amoureux, Toḥfa, la chanteuse, etc. (Sur l'importance de Djāmi et pour la bibliographie, voir: Encyclopédie de l'Islam. Leyden. 1965. Tome II, pp. 432-33)

On peut remarquer que le Haft Awrang ne représente qu'une

مدیر مسؤول پوهنمئل شاه عالی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه ، پوها زدمحمد رحیم الهام
پوهنوال محمد نسیم ننگهت سعیدی ، دکتور سیدمخدوم رهین

وجه اشتراك سالانه

محصلان ۲۰ افغانی
مشترکان دیگر ۲۵ //
ولایات ۳۵ //

آدرس

اداره مجله ادب، پوهنځی ادبیات و علوم بشری
پوهنتون کابل - کابل ، افغانستان
تلفون : ۳۲۵۵۶ ، ۳۱۳۶۲

- مقالات وارده بیکه نشر نشود ، پس داده می شود .
- اقتباس مضامین با ذکر نام مجله ادب مجاز است .

قیمت بک شماره ۵ افغانی

مطبعه دولتی

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXII No. 2 September 1974

Editor

Pohanmal Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**